

میلیتانت

شماره ۱۰۰

گاهنامه تنوریک گرایش مارکسیست های انقلابی ایران
سال یازدهم، مهر ماه ۱۳۹۶، دوره چهارم

ویژه صد و پنجاهمین سالگرد انقلاب اکتبر ۱۹۱۷

نشر میلیتانت

MILITAANT.COM

میلیتانت - ویژه صدمین سالگرد انقلاب اکتبر

صفحه	نویسنده	عنوان مقالات
۲	هیئت تحریریه	پیشگفتار صدمین شماره میلیتانت
مقالات		
۳	م. رازی	به مناسبت صدمین سالگرد انقلاب اکتبر ۱۹۱۷
۱۴	م. شیرین	مفهوم سوسیالیسم و ماهیت طبقاتی دولت شوروی
اسناد تاریخی		
❖ <u>فوریه و ضرورت انقلاب پرولتری</u>		
۲۱	و. ای. لنین	طرح اولیه ترها
۲۳	و. ای. لنین	نامه به نشریه «فولکس رشت»
۲۴	و. ای. لنین	درس‌های انقلاب
❖ <u>شورا، کنترل کارگری و نقش پرولتاریا در انقلاب</u>		
۳۱	ح. ک. س. د. ر. (بلشویک)	آیین نامه انتخابات شوراهای
۳۳	شورای پتروگراد	فرمان شماره ۱ شورای پتروگراد
۳۴	آ. نین	ساختار شوراهای
❖ <u>نقش زنان در انقلاب و دستاوردهای آنان</u>		
۳۵	و. ای. لنین	سخنرانی در اولین کنگره سراسری زنان کارگر
❖ <u>مساله ارضی</u>		
۳۷	و. ای. لنین	قطعنامه مسئله ارضی
❖ <u>مساله ملی</u>		
۳۹	و. ای. لنین	قطعنامه مسئله ملی
❖ <u>اثرات بین‌المللی انقلاب اکتبر</u>		
۴۰	ک. لیکنخت	خطاب به کارگران و سربازان کشورهای متفقین
۴۱	و. ای. لنین	آلمان: پیام تبریک به «جمهوری شورایی بایرن»
۴۱	شورای حاکم انقلابی مجارستان	مجارستان: اطلاعیه «شورای حاکم انقلابی مجارستان»
۴۲	حزب کمونیست ایران	ایران: پیام حزب کمونیست ایران به کنگره مؤسس کمیترون
معرفی آثار		
۴۳	م. رازی	پیشگفتار به دولت و انقلاب اثر و. ای. لنین
۴۳	م. رازی	پیشگفتار به نتایج و چشم اندازه‌ها اثر لئون تروتسکی

پیشگفتار به صدمین شماره میلپتان

به مناسبت صدمین سالگرد انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه

گاهنامه میلپتان به مناسبت صدمین سالگرد انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، ۷ نوامبر ۲۰۱۷ (۱۶ آبان ۱۳۹۶) انتشار می یابد.

انتشار این شماره همزمان با دوره نوینی (دوره چهارم) گاهنامه تئوریک گرایش مارکسیست های انقلابی است. شماره های پیشین این نشریه در سایت میلپتان militaant.com انتشار یافته است.

بر خلاف ادعای های مغرضانه مخالفان انقلاب از جمله سوسیال دمکرات ها، آنارشویست ها و سایه روشن های گرایش خرد بورژوا، این انقلاب توسط ابزار خود-سازماندهی کارگران و دهقانان و سربازان وجود آمده و رهبری شد. بدیهی است که حزب بلشویک به رهبری لنین و تروتسکی نقش تعیین کننده در رهبری انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ ایفا کردند.

تحقق اولین انقلاب سوسیالیستی در جهان منجر به نگرانی و هراس تمامی دول جهان امپریالیستی شد. از ساعات اولیه انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، ۱۴ کشور امپریالیستی به رهبری چرچیل و متحدان ارتجاعی آنها در روسیه، آغاز به یکی از وحشیانه ترین تهاجمات نظامی علیه یک دولت جوان کارگری، کردند. اما، حمله نظامی تمامی نیروهای نظامی امپریالیستی در مقابل ارتش سرخ به رهبری لئون تروتسکی پس از دو سال به شکست انجامید. اما، به علت شکست انقلابات در اروپا و مشخصا آلمان، و تخریب اقتصادی توسط امپریالیسم و توطئه های دائمی نیروهای ارتجاعی و کشته شدن صدها هزار تن از پیشروان کارگری در جبهه های جنگ، شرایط برای پیروزی یک ضد انقلاب ترمیدوری به رهبری استالین آماده شد.

کسب تجارب این انقلاب، برای جوانان مبارز ضد سرمایه داری در ایران، بسیار حائز اهمیت و حیاتی است. از اینرو، انتشار صدمین شماره از گاهنامه میلپتان تلاشی است در راستای ترغیب تمام جوانان مبارز ایران به مطالعه دقیق غیر مغرضانه و غیر متعصبانه تاریخ انقلاب روسیه.

این شماره شامل مقالاتی از مازیار رازی، در مورد درسهای پیروزی و شکست انقلاب اکتبر و مراد شیرین در مورد مفهوم دولت طبقاتی دولت شوروی و همچنین شماری از اسناد تاریخی مهم مطروحه در انقلاب اکتبر و راه حل های حزب کمونیست شوروی به آنها، می باشد. مطالعه و بکارگیری این تجربه غنی جنبش کارگری کمونیستی را به تمامی مبارزان ضد سرمایه داری توصیه می کنیم.

هیئت تحریریه میلپتان

۷ نوامبر ۲۰۱۷

از منظر گرایش مارکسیست های انقلابی ایران، تئوری، به مثابه ستون فقرات «حزب پیشتاز کارگری»، محسوب می شود. اما، تئوری خود به دو بخش تبدیل می گردد. اول، تئوری که حاصل تجارب تاریخی و بین المللی است. دوم، تئوری که متکی بر تجارب عملی جنبش کارگری است. بخش اول، محصول تحقیقات و مطالعات تاریخی و بین المللی است. اما، بخش دوم، همواره از طریق دخالتگری مستقیم در جنبش کارگری حاصل شده، و یک پدیده انتزاعی و جدا از مبارزات طبقاتی نیست. از این رو میلپتان، در تمایز با سایر نشریات «تئوریک»، خود را موظف می داند که هدف خود را متکی بر نظریات و مطالبی کرده که، از یکسو محصول مبارزه طبقاتی بوده، و از سوی دیگر مورد استفاه مبارزات زنده طبقاتی در ایران قرار گیرد.

صدمین شماره میلپتان مربوط است به نخستین و تنها انقلاب سوسیالیستی در جهان. انقلابی که در دوره وقوع آن در اکتبر ۱۹۱۷، همانند زمین لرزه ای تاثیرات سیاسی عظیمی در سراسر جهان سرمایه داری گذاشته و تا به امروز تداوم یافته است. گرچه این انقلاب پس از چند سال به کجراه رفت، اما تجارب آن چه در عرصه نظری و چه در عرصه عملی کماکان به مثابه غنی ترین تجارب در تاریخ بشریت محسوب می شود. به سخن دیگر، برای نخستین بار در تاریخ معاصر اکثریت مردم ستمدیده جامعه، قدرت سیاسی را با تشکیل نهادی به نام «شوراهای کارگری» به مثابه ارکان قدرت سیاسی، مستقیما در دست خود گرفته، و آغاز به ساختن جامعه سوسیالیستی کردند. در دوره بلافاصله پس از انقلاب، ما شاهد یکی از دموکراتیک ترین جوامع بشریت در تاریخ بودیم.

سایت ما: militaant.com تماس با ما: contact@militaant.com



گرایش مارکسیست های انقلابی ایران (میلپتان)

Iranian Revolutionary Marxists' Tendency

به مناسبت صدمین سالگرد انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه

گزارشگران:

بنظر شما چرا چپ هنوز نتوانسته است به درکی کمابیش مشترک حول خطوط اصلی نقد گذشته دست یابد و چه گونه می توان بر این چالش فائق آمد؟

مازیار رازی:

به حزب پیوسته بودند بود که حزب کمونیست شوروی را اعلام کردند. به سخن دیگر گرایش بلشویک تنها پس از فعالیت چندین ساله و کسب اعتبار و جلب رهبری اکثریت شوراهای کارگری در مسکو و پترزبورگ بود که به «حزب کمونیست» تبدیل شد. چنانچه به احزاب موجود چپ که با نام های «کارگری» و «کمونیستی» طی همه این سالها ظاهر شده و احزاب کمونیست ایران و غیره را ساخته اند نگاهی بیفکنیم، می توانیم سریعا درک کنیم که هیچ وجه تشابهی بین آنها با حزب بلشویک، که انقلاب پیرومند اکتبر را رهبری کرد، وجود ندارد. اینها بدون کسب اعتبار کافی و جلب کارگران پیشرو و رهبران عملی طبقه کارگر، در واقع تنها کاریکاتور «حزب کمونیست» را تشکیل داده اند.^۱

در چنین وضعیتی بدیهی است که بیش از ۵۰ گروه، سازمان، حزب «چپ» قادر نخواهند بود گام های اولیه در راه حل بحران سیاسی و تشکیلاتی بردارند. انشعابات و افتراق ها بیش از پیش شده، و بحران عمیق تر گشته است. لنین در پاسخ به سازمان های کاریکاتور زمان خود چنین می نویسد:

«پیش شرط اساسی برای موفقیت در استحکام حزب این واقعیت است که طبقه کارگر که برگزیدگان آن سوسیال دموکراسی را به وجود آورده اند به علت شرایط عینی اقتصادی دارای ظرفیت سازمان یابی ویژه ای است که او را از سایر طبقات جامعه سرمایه داری متمایز می کند. بدون این پیش شرط، سازمان انقلابیون حرفه ای چیزی جز یک بازی، یک ماجراجویی و یک پرچم ساده نخواهد بود و جزوه «چه باید کرد» تأیید می کند که سازمان انقلابیون حرفه ای فقط در پیوند با طبقه واقعا انقلابی که به صورت خود انگیزه به مبارزه برخاسته است معنی دارد»^۲.

گرایش مارکسیست های انقلابی ایران، چند سال پیش پروژه ای را با نام «پروژه احیای مارکسیستی»^۳ برای حل این معضل و حل بحران «چپ» به تمامی احزاب و سازمان های «چپ» پیشنهاد داد و در طی دو کنفرانس (کلن و هامبورگ - آلمان) از همه سازمان های موجود برای بازنگری و به روز کردن اعتقادات بنیادین مارکسیستی و ایجاد اتحاد عمل و ترتیب کنفرانس ها و سمینارها برای تبادل نظر و ارزیابی علل بحران با هدف همگرایی تمام نیروی های مارکسیستی، طرح کرد. متأسفانه هیچ یک از سازمان های سنتی و گروههای موجود به این فراخوان ترتیب اثر ندادند و به کارهای روزمره و برخوردهای خود-محور بینانه و فرقه گرایانه، ادامه دادند.

به اعتقاد من تا زمانی که سازمان و احزاب موجود، بحران کنونی خود را نپذیرند و گام های مشترکی برای ارزیابی و نقد عملکرد نظری و تشکیلاتی گذشته، به خصوص در حوزه تئوری هایی که منشاء بحران

ریشه اصلی این موضوع در بحران سیاسی، نظری و تشکیلاتی چپ نهفته است. آنچه که گریبانگیر تمام سازمان ها، احزاب و گروه های «چپ» شده، در این امر نهفته که یا بحران سیاسی و تشکیلاتی خود را نادیده می گیرند و یا اصولا بدان واقف نیستند. از اینرو به کذب خود را در محور جنبش کارگری پنداشته و حزب و تشکیلات خود را با نام های پرطمطراق مانند «حزب کمونیست ایران» و «حزب کمونیست کارگری» و غیره اعلام کرده، رهبران یا «لیدرهای» جنبش کارگری را به شکل تصنعی و جدا از کارگران انتخاب کرده، و برنامه خود را برای انقلاب تدوین کرده و از سایرین درخواست می کنند به آنها بپیوندند! زیرا به زعم ایشان، تنها حزب آنها است که به نظریه جامع و کامل رسیده و خود را به مقام رهبری انقلاب آتی ایران ارتقاء داده و دیگر نیازی به بحث و تبادل نظر با کسی و یا آموختن از سایرین را ندارند. بدیهی است که چنانچه در طی بیش از سه دهه گذشته علامتی از نفوذ و قدرت تشکیلاتی خود در میان کارگران ایران را نشان داده بودند و یک اعتصاب کوچک در حتی یک کارگاه کوچک به رهبری خود سازمان داده بودند و یا حتی یک رهبر عملی کارگری (مانند رهبران اعتصاب کنندگان در کارخانه ها) را به برنامه خود جلب کرده بودند، این اقدام آنها می توانست قابل تأمل باشد.

از آنجا که این مصاحبه در مورد درس های انقلاب اکتبر است می خواستم نمونه ای از عملکرد بلشویک ها را در دوره پیش از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ ذکر کنم که آنرا با احزاب و سازمان های چپ موجود خودمان قیاس کنیم. یکی از روش های اصلی حزب بلشویک برای تدارک انقلاب کارگری، پس از انشعاب از منشویک ها و در تقابل با روش آنها، این بود که یک حزب کارگری باید از پائین و از طریق تشکیل هسته کارگری در کارخانه ها و ارتباط گیری تنگاتنگ با کارگران پیشرو ساخته شود. حزب بلشویک تا پیش از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ در بیش از ۱۶۰۰ حوزه کارگری در کارخانه های مختلف مشغول به فعالیت بوده و اعضای کارگر این حزب که از رهبران کارگران کارخانه ها بودند اعتصابات بی شماری را سازمان دادند. این گرایش در تمام این دوره متواضعانه، بدون خودنمایی و جارو جنجال، تحت نام گرایش بلشویک (اکثریت) حزب سوسیال دموکراتیک روسیه، به این کار ادامه داد. تنها یکسال پس از انقلاب، در سال ۱۹۱۸ پس از اینکه میلیون ها نفر از کارگران و سربازان به برنامه حزب متقاعد شده بود و

^۱ رجوع شود به: ضرورت همگرایی مارکسیست ها و پروژه احیای مارکسیستی، مازیار رازی ۲۰۱۲

^۲ ضرورت و روش تشکیل حزب لنینی، مازیار رازی ۲۰۱۷

^۳ لنین، پیشگفتار مقاله ای تحت عنوان «دوازده سال»، ۱۹۰۸

کنونی است بر ندارند، آینده ای برای این «چپ» در راستای دخالتگری در جنبش کارگری و تدارک انقلاب سوسیالیستی نمی توان متصور شد.

گزارشگران:

بزرگترین درس یا درسهائی هائی که از تجربه انقلاب اکتبر می توان گرفت کدام ها هستند؟

مازیار رازی:

انقلاب روسیه، به عنوان نخستین انقلاب سوسیالیستی بر پایه تئوری های کارل مارکس، هنوز هم مهم ترین انقلاب در مقیاس جهانیست و هنوز هم درس های زیادی برای آموختن از آن وجود دارد. به همین جهت، بررسی آن همچنان دارای موضوعیت و اهمیت ویژه است. سه جنبه بسیار مهم در مورد این انقلاب وجود دارد که می تواند برای درک انقلابات آتی استفاده شود و من مایلم تا در این جا روی این سه جنبه مکث کنم.

نخستین درس، اثبات این موضوع بود که تئوری های مارکس، مبنی بر آن که انقلاب، انقلاب سوسیالیستی، در دستور روز قرار دارد، صحیح است. به واقع این انقلاب، نخستین تجربه عملی تئوری ای بود که سال ها پیش از وقوع انقلاب، از سوی کارل مارکس بسط داده شده بود. برخی از این زاویه وارد بحث می شوند که اصولاً چنین مقولاتی، قریب به ۱۶۷ سال پیش از سوی مارکس مطرح شده و ناگزیر الان دیگر بی ارتباط و غیر قابل تطابق با شرایط کنونی به نظر می رسد. به زعم آن ها، ما الان شاهد جوامع جدیدی هستیم، جوامعی که نسبت به گذشته از درجه پیشرفت و پیچیدگی بیش تری برخوردار هستند و بنابراین آن چه که فی المثل در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه رخ داد، بی ارتباط با امروز است؛ چرا که این انقلاب در یک کشور عقب افتاده و در مقطع زمانی خاصی رخ داد، زمینه رشد نظام سرمایه داری آمادگی چنین انقلابی را نداشت و به همین خاطر، مسائل مربوط به آن شرایط خاص مجدداً تکرار نخواهد شد. آنها تکرار می کنند که ما باید به دنبال ایده هایی متفاوت با گذشته باشیم.

بنابراین کسانی که ادعا می کنند این تئوری ها به خاطر شرایط متفاوت کنونی، کهنه و منسوخ است باید پاسخ دهند که چرا اصولاً شرایط این گونه است، چرا سرمایه داری نتوانسته مشکلات جوامع مختلف را حل کند، چرا وضعیت جهان به مراتب بدتر از گذشته است، چرا ما شاهد جنگ در عراق، افغانستان و بسیاری دیگر از کشورها هستیم، جنگ هایی که از سوی امپریالیسم ایجاد شده، چرا هنوز فلاکت و فقر در جهان - از آمریکای لاتین گرفته تا خاورمیانه و آفریقا و غیره - بیداد می کند. بنابراین دقیقاً چه تغییراتی رخ داده است که این تئوری ها و این تجربیات را منسوخ و بی اعتبار می کند؟

در حقیقت من می خواهم تأکید کنم که در این دوران ویژه، انقلاب روسیه باید مجدداً و به تفصیل از سوی کارگران و انقلابیون جوان مطالعه شود تا درس های آن را فراگیرند، آن ها را به کار برند و سپس درس ها و تجارب خود را هم استفاده کنند.

یکی از مهم ترین آموزه هایی که مارکس در سال ۱۸۴۸ و بعدها ۱۸۷۰ - بلافاصله پس از کمون پاریس - مطرح کرد اینست که بورژوازی قادر به حتی ایجاد رفرف در جامعه هم نیست، بورژوازی باید سرنگون و تمام ماشین قدرت آن خرد شود. بورژوازی دیگر کوچک ترین عنصر مرفقی ای در خود ندارد و به همین خاطر است که مارکس در سال ۱۸۵۰، پس از مشاهده قدرت دو ساله بورژوازی در انقلاب آلمان ۱۸۴۸، این نکته را نشان داد که این بورژوازی، از کارگران بیش از هر نوع استبداد و حکومت مطلقه می ترسد و نتیجتاً آن ها فاقد قدرت لازم برای به انجام رساندن ابتدایی ترین وظایف دموکراتیک و فاقد هرگونه عنصر مرفقی هستند. به همین جهت مارکس در خطابه خود به کمیته مرکزی اتحادیه کمونیست ها (مارس ۱۸۵۰) صحبت از آن کرد که انقلاب ما باید یک «انقلاب مداوم» باشد؛ به این معنا که طبقه کارگر باید قدرت را به دست گیرد. این مسأله در سال ۱۸۵۰ طرح شد. پس مشخصاً در دوره فعلی، که شرایط به مراتب وخیم تر از آن سال هاست و بورژوازی هم نشان داده که نیرویی ارتجاعی است و کوچک ترین اهمیتی برای توده ها قائل نیست، بلکه تنها مشغول فربه کردن اقلیتی کوچک است و تمامی توان خود را برای سرکوب تمامی توده ها در سرتاسر جهان به کار می برد، باز هم قابل طرح شدن است.

بنابراین نخستین و مهم ترین درسی که می توان از انقلاب روسیه آموخت اینست که ما باید برای انقلاب، انقلابی که قرارست حکومت بورژوازی و کل ماشین دولتی آن را درهم شکند، از پیش تدارک بینیم؛ این درس، به تجربه سال ۱۸۷۱ بازمی گردد. تجربه ای که بعدها بلشویک ها و شوراهای روسیه آن را به کار بردند. هنگامی که لنین جزوه «دولت و انقلاب»^۴ را در اوت ۱۹۱۷ به رشته تحریر درآورد، توانست تجربه کمون پاریس در آموزه های مارکس را با تجربه غنی دو انقلاب ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ روسیه تلفیق کند. لنین در همان جا و با اتکا به آموزه های مارکس و انگلس، نتیجه گیری می کند که بدون از میان برداشتن ابزار قدرت دولتی که به وسیله طبقات حاکم ایجاد شده، آزادی طبقه تحت ستم غیرممکن است. در نتیجه، باید تأکید کنم که خود انقلاب روسیه، اثباتی بود بر تئوری های مارکس و نه چیزی جدا و بی ارتباط با آن.

درس دوم، به تشکیل شوراهای (سوویت ها) در انقلاب روسیه بازمی گردد؛ در واقع این موضوع، تعیین ایده های مارکس - به خصوص در دهه ۱۸۶۰ - مبنی بر ضرورت رهایی طبقه کارگر به دست خود، بود.

^۵ دولت و انقلاب، لنین ۱۹۱۷

^۴ خطابه شورای مرکزی به اتحادیه کمونیست ها، کارل مارکس ۱۸۵۰

این همان ایده ای بود که بلشویک ها برای تشکیل حزب خود و کمک به قدرت گیری شوراهای روسیه به کار بردند.

متأسفانه در این جا نیز برخی برای توجیه سیاست های جدیدشان در قبال انقلاب و ایجاد حزب پیشتاز انقلابی و شوراهای، این نوع ابزارها (شوراهای) را نفی می کنند. بسیاری از آنان گمان می کنند که در اروپا، دوران به وجود آمدن شورا به سر آمده. اما من می گویم که بالعکس، در دوره تلاطمات اجتماعی و بحران، امکان تشکیل شورا به وجود می آید. شورا فرمی از خود-سازماندهی طبقه کارگر است که در موارد متعددی به کار رفته و حتی بدون شرکت و مداخله احزاب سیاسی شکل گرفته است. وقتی در روسیه ۱۹۰۵، در دوران لنین و در دوران فعالیت بلشویک ها شوراهای برپا شد، لنین و حزب بلشویک نسبت به این سازمان ها تردید داشتند و حتی در ابتدا آن ها را به رسمیت نمی شناختند؛ اما به زودی دریافتند که نیروی توده ها در مبارزه علیه سرمایه داری، آن ها را به سوی خود-سازماندهی سوق می دهد و در حقیقت، شورا بر پایه یک نیاز عینی شکل گرفته است. به قول تروتسکی در کتاب «۱۹۰۵»، «شورا به عنوان پاسخ به نیازی عینی پا به عرصه وجود نهاد- نیازی که خود از بستر رویدادها زاده شده بود». آن ها پی بردند که مادام که سرمایه داری و بحران وجود دارد، مادام که امپریالیسم وجود دارد، این نوع خود-سازماندهی نیز وجود خواهد داشت.

شوراهای در هرجا، از ایالات متحده گرفته تا اروپا و خاورمیانه، در دوره تلاطمات اجتماعی یا موقعیت پیشا-انقلابی، تشکیل خواهند شد. بنابراین تشکیل شوراهای درس بسیار مهمی است که می توان از انقلاب روسیه آموخت و در تدارک برای انقلاب، به کار بست. باید روی این موضوع تأکید کنیم که کارگران تنها با اتکا به سازمان خود، قادر به کسب قدرت هستند و در مرکز یک چنین سازمانی، تشکیل شورا قرار دارد. پس از انقلاب روسیه، ما شاهد بوده ایم که در ابتدای انقلابی مانند انقلاب ایران نیز شوراهای تشکیل شد. در این جا هم طبقه کارگر، بدون تجربه ای از انقلاب روسیه یا هرگونه تجربه ای از گذشته خود، شوراهای را تشکیل داد. فردا هم، در اروپا یا هر جای دیگری، زمانی که بحران سرمایه داری به حد اعلای خود برسد، زمانی که شرایط پیشاانقلابی حاکم شود، تشکیل شوراهای در دستور روز قرار خواهد گرفت، درست همان طور که در انقلاب روسیه چنین شد.

درس سوم هم اینست که پیش از هر انقلابی، دوره ای وجود دارد که انقلابیون بایستی برای انقلاب تدارک ببینند. این تدارک از اهمیت بسیاری برخوردار است. انقلاب ها، نوعی طغیان نیستند؛ طغیان می تواند در انقلاب رخ دهد. همان طور که گفتیم، موقعیت پیشاانقلابی می تواند رخ دهد، اما آن چه که تا حدودی پیروزی و موفقیت آن را تضمین می کند، میزان تدارک برای این انقلاب است. این تدارک پیشین برای انقلاب هم تجربه ایست که می توان از انقلاب روسیه فراگرفت: ایجاد حزب پیشتاز.^۶

باز هم این جا و آن جا می شنویم که برخی از رفقا در مورد ایجاد حزب پیشتاز کاملاً تردید دارند و گمان می کنند که این بحث در کل کهنه و قدیمی است. به زعم آن ها، نباید از حزب پیشتاز حرفی زد، چرا که کارگران را به یاد دوران لنین می اندازد و طبقه کارگر، عموماً تحت تأثیر تبلیغات بورژوایی، به این مسأله واکنش نشان می دهد. از سانترالیسم دموکراتیک هم نباید سخنی به میان آورد چرا که به گفته این رفقا، جو بدی ایجاد می کند و دیگران آن ها را کمونیست، استالینیست و نظایر این ها خطاب می کنند. بنابراین آن ها با این قبیل توجیحات، مسأله ضرورت تدارک برای انقلاب را به کناری می گذارند و در عمل به سیاست های رفرمیستی در می غلطند؛ ایده حزب پیشتاز را رد می کنند و خود را تجربه انقلاب روسیه جدا می سازند.

باید در این جا تأکید کنم که یکی از مهم ترین عناصر در پیشرفت و گسترش مارکسیسم پس از مارکس، همین ایده حزب پیشتاز بوده است. ایده ای که مشخصاً به وسیله لنین پرورده شد، اما پیش از او نیز گرامشی و انقلابیون بسیار دیگری تکامل داده بودند. هسته اصلی این ایده کاملاً روشن است: در جوامع بورژوایی، به علت توسعه سرمایه داری، تسلط ایدئولوژی بورژوازی و تأثیر آن بر احزاب توده ای باعث می شود که این احزاب توده ای در تحلیل نهایی قادر به تدارک برای انقلاب نشوند و دوشادوش بورژوازی قرار گیرند.

اینها سه درس اصلی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ هستند که امروز نیز آنها می توانند برای انقلاب آتی ایران بکار گرفته شوند.

گزارشگران:

اگر تضعیف و پژمردگی و نهایتاً رهائی از دولت را یکی از رکن های اساسی سوسیالیسم و کمونیسم بدانیم، علت یا علل برکشیدن هیولای دولت های همه توان از دل تجربه اکتبر را چگونه باید توضیح داد و چگونه باید و می توان از شکل گیری آن ها اجتناب ورزید؟

مازیار رازی:

در این امر تردیدی نیست که «نهایتاً رهائی از دولت... یکی از رکن های اساسی کمونیسم» است. اما بلافاصله پس از تسخیر قدرت سیاسی یک جامعه بی طبقه و بی دولت تحقق ناپذیر است. بدیهی است که در این مورد اختلاف اساسی بین گرایش های مارکسیستی و آنارشستی وجود دارد که در این باره باید کاملاً روشن بود. از آنجایی که من به مارکسیسم اعتقاد داشته و متدولوژی مارکسیستی در مورد مفهوم دولت مورد پذیرش هست، و همانند موضع گیری های لنین در اثر «دولت و انقلاب»^۷، با گرایش های آنارشستی مرزبندی دارم. از اینرو بحث خودم را بر اساس تایید نظریات مارکس و در مقابله با نظریات آنارشستی ارائه می دهم.

^۷ دولت و انقلاب، لنین ۱۹۱۷

^۶ ضرورت و روش تشکیل حزب لنینی، مازیار رازی ۲۰۱۷

مارکس بر این اعتقاد بود که:

تضمین دموکراسی سوسیالیستی در جامعه پس از انقلاب سوسیالیستی داشته باشیم. این ضامن ها را باید از پیش به بحث گذاشته و روشن بیان کنیم. برای نمونه باید از پیش روشن کنیم که حزب پیشتاز که برای تدارک انقلاب سوسیالیستی تشکیل می شود، پس از تسخیر قدرت توسط شوراهای باید نقش تنها رهنمود دادن را به خود بگیرد و به تدریج کنار رود. قدرت سیاسی به هیچوجه نباید در دست یک حزب هر چند انقلابی متمرکز باشد. قدرت باید در دست شوراهای کارگری باشند و این امر باید تضمین گردد.^۹

گزارشگران:

چرا و چگونه جوانه های خودجوشی نظام بدیل چون شوراهای و انجمن ها و نهادهای جمعی برآمده از دل انقلاب که بیانگر مناسبات جمعی و مداخله مستقیم توده در تغییر و تحولات بودند، و علیرغم شعار همه قدرت بدست شوراهای، از فردای اکتبر به تدریج پُرمرده شدند و نهادهای بوروکراسی سربرآوردند؟

مازیار رازی:

برای ارزیابی دقیق ارزیابی غیرمغرضانه و غیر متعصبانه ی روند بوروکراتیزه شدن جامعه و خلع سلاح شدن شوراهای کارگری در انقلاب روسیه، باید با ذره بین به سال های ۱۹۱۷ - ۱۹۲۴ نگریسته شود.^{۱۰}

هفت سال نخست انقلاب را به سه بخش می توان تقسیم کرد، زیرا اغتشاش نظری در این سالها زیاد است و تحریفات بیشماری در ارتباط با این دوران وجود دارد- چه از سوی جریاناتی در درون جنبش چپ (مشخصاً آنارشویست ها و شبه آنارشویست ها) که مغرضانه با انقلاب اکتبر برخورد کرده، و ضمن مخدوش ساختن این دوران، مشخصاً حزب بلشویک و لنینیست ها را مورد تهاجم قرار می دهند. و چه نیروهای راست (مشخصاً سوسیال دموکراسی و بورژواها) که آن انقلاب را یک کودتا می دانند؛ کودتایی که از طرف اقلیتی در جامعه، یعنی بلشویک ها بر طبقه کارگر تحمیل شد و پس از سوار شدن بر جنبش کارگری، سرکوب را آغاز کرد.

هر دوی این گرایشات وانمود می کنند که استالینیسم، ادامه لنینیسم است و لنینیسم هم تئوری «کودتا» را در سر می پرورانده و طبقه کارگر را «فریب» داده است.

این ها بحث هایی است که هم از طرف آنارشویست ها و آنارکوسندیکالیست ها و انواع و اقسام گرایشات خرده بورژوا در سطح

«بین جامعه سرمایه داری و جامعه کمونیستی، دوران گذار انقلابی اولی به دومی قرار دارد، منطبق با این دوران، یک دوران گذار سیاسی نیز وجود دارد که دولت آن، چیزی جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا نمی تواند باشد» (نقد برنامه گوتا)^۸. او بر این اعتقاد بود که پس از سرنگونی دولت سرمایه داری باید یک دولت که نماینده اکثریت جامعه است، وجود داشته باشد که به شکل انقلابی دوران انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم (کمونیسم) را رهبری و هدایت کند. دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا، به عنوان ویژگی ماهوی دوره گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم و کمونیسم، تمرکز قدرت سیاسی در دست اکثریت جامعه، یعنی طبقه کارگر، در قالب شوراهای است و این طبقه به واسطه دولت خود، مبارزه علیه عناصر باقی مانده بورژوازی را به جلو می برد و برنامه ریزی و بنا نهادن سوسیالیسم را آغاز می کند. تنها با تداوم روزمره انقلاب سوسیالیستی در تمامی سطوح جامعه- اعم از اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و غیره- است که دوره گذار می تواند تکمیل شود و به نتیجه برسد. وجود این دیکتاتوری است که ضامن عدم بازگشت به مناسبات سرمایه داری می باشد. با این حال، دولت کارگری، ماهیتی تماماً متفاوت با دولت بورژوایی دارد. دولتی است به مراتب دموکراتیک تر از هر دولت بورژوایی که تاریخ به خود دیده است. در این جا کلّ مسأله، پایان بخشیدن به استثمار انسان از انسان، محو تخاصمات طبقاتی و بنابراین رفع هرگونه نیاز به دولت است.

این اصول پایه ای مارکسیستی در روسیه پس از تسخیر قدرت توسط شوراهای کارگری به رهبری حزب بلشویک، ایجاد شد. به سخن دیگر، مارکسیست ها خواهان الفای دولت هستند؛ اما این خواسته بلافاصله بعد از انقلاب محقق نمی شود. نظامی که ما می خواهیم- حکومت کارگری و قدرت کارگری- به معنای آن است که مردم خود در سطح محلی تصمیم می گیرند که چگونه شهرها، سیستم حمل و نقل، انجمن ها و البته مراکز کار خود را اداره کنند. تحقق چنین چیزی، مستلزم وجود شوراهای، به عنوان اشکال مدرن سوویت ها، در مراکز کار و انجمن ها مختلف است. شعار آنارشویستی: «محلله ای فکر کنید، محلله ای عمل کنید»، برای قدرت کارگری کافی نیست. به علاوه، نهادهای محلله ای دموکراسی نیاز دارند که خود را در سطح منطقه ای و ملی هماهنگ کنند؛ تصمیمات بزرگ راجع به چگونگی ساخت سوسیالیسم در بعد ملی و بین المللی را اتخاذ نمایند.

تنها راه جلوگیری از بروز بوروکراسی و کنار رانده شدن دموکراسی سوسیالیستی در یک جامعه پس از تسخیر قدرت توسط شوراهای کارگری، تضمین دموکراسی سوسیالیستی در جامعه است. این روال در جامعه شوروی به خوبی اجرا نشد. ما باید ضامن هایی از ابتدا برای

^۸ نقد برنامه گوتا، کارل مارکس ۱۸۷۵

^{۱۰} نقد مارکسیستی به انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، مازیار رازی ۲۰۱۷

^۹ چرا باید پس از تسخیر قدرت توسط پرولتاریا چشم انداز انحلال «حزب

پیشتاز انقلابی» اعلام گردد؟ مازیار رازی ۲۰۰۵

بین‌المللی عنوان می‌شود. برای ما که قصد داریم برخورد غیرمغرضانه و غیرمتعصبانه داشته باشیم، این موضوع بسیار مهم است؛ چرا که آن طرف سکه برخورد‌های مغرضانه آنارشیست‌ها، همان برخوردهای جریانات استالینیستی مانند حزب توده وجود دارد که عمدتاً تمام کجروی‌ها و جنایت‌هایی را که در دوران استالین صورت گرفته است، به مسأله انقلاب اکتبر وصل و توجیه می‌کنند.

بنابراین در مقابل برخوردهای مغرضانه، باید از برخوردهای متعصبانه هم دوری کرد؛ از این نقطه نظر این چند سال از انقلاب اکتبر را به سه بخش تقسیم کرده و هر کدام را به شکلی اجمالی بررسی می‌کنیم.

بخش اول، سالهای انقلاب و جنگ داخلی، ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹

در مورد بخش اول یعنی سال‌های ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹ باید به طور روشن و واضح مشخص کرد که انقلاب اکتبر یکی از دموکراتیک‌ترین انقلاب‌هایی بود که رخ داد و حزب بلشویک یکی از دموکراتیک‌ترین احزابی بود که در آن مقطع دخالتش را در درون جنبش کارگری صورت داد و خط دخالت‌گریش کاملاً منطبق با منافع توده‌های کارگر بود.

در سال ۱۹۱۲ وقتی که از لنین سؤال می‌کنند که تعداد بلشویک‌ها در روسیه چقدر است و چند نفر در حزب هستند، لنین پاسخ می‌دهد که من اطلاع دقیقی در دست ندارم، چون از سال ۱۹۰۶ به بعد اختناق حاکم بوده، ولی تعداد آن‌ها شاید از انگلستان دست هم تجاوز نمی‌کرده است! یعنی تعداد بلشویک‌ها انگشت شمار بود و خود رهبران حزب بلشویک هم به این مسأله اذعان داشتند. اما در انقلاب فوریه ۱۹۱۷ این حزب به یکی از بزرگترین احزاب آن زمان مبدل شد و بر اساس آمارهای که تاریخ‌نویسان مستقل - نه تاریخ‌نویسان بلشویک، تروتسکیست و آنارشیست و یا کسان دیگر - ارائه داده‌اند، در انقلاب فوریه ۱۹۱۷، حزب بلشویک چیزی در حدود ۲۵ یا ۲۶ هزار نفر عضو متشکل از پیشروان کارگری داشته. بین فوریه و اکتبر ۱۹۱۷ دو ماه قبل از انقلاب اکتبر حزب بلشویک چیزی در حدود ۲۴۰ هزار نفر عضو داشت که از آن حمایت می‌کردند.

در آستانه انقلاب اکتبر حزب بلشویک چیزی نزدیک به ۴۰۰ هزار عضو کارگری داشته است. این در واقع از زبان یکی از دشمنان حزب بلشویک بیان می‌شود. بنابراین بحثی که رفقای آنارشیست هم در آن دوران و هم در دوران بعد عنوان می‌کردند - مبنی بر این که این حزب یک حزب کوچکی بوده است و یک عده قلیلی آمدند و کودتایی صورت گرفت و بلشویک‌ها ربطی به حزب طبقه کارگر نداشتند و غیره - کاملاً از لحاظ تاریخی بی‌اساس است. این حزب با وجود تعداد اعضای که داشت، یکی از دموکراتیک‌ترین تشکلاتی بود که ما تاکنون در درون جنبش کارگری دیده‌ایم. جناح‌های مختلفی در درون این حزب بودند - جناح راست، جناح میانه، جناح چپ - و حتی در بسیاری از موارد بحث‌های درون حزب بلشویک علنی می‌شد. این حزب براساس ۲۵ سال

مبارزه در درون جنبش کارگری قدرت و اعتبار پیدا کرد. زمانی که طبقه کارگر تصمیم به تسخیر قدرت گرفت، در درون طبقه کارگر احزاب مختلفی وجود داشتند؛ بلشویک‌ها، منشویک‌ها و اس‌آرها و بخش چپ اس‌آرها و آنارشیست‌ها و انواع و اقسام گرایش‌های مختلف کوچک‌تر. زمانی که در شوراهای کارگری (با نزدیک به ۱۰ میلیون عضو کارگری)، مسئله تسخیر قدرت مطرح شد، اکثریت کارگرانی که در شوراهای کارگری بودند رأی دادند که نظر حزب بلشویک یعنی شعار "قدرت به شوراها" درست بوده سازمان‌دهی تسخیر قدرت را انجام دادند. بسیاری از گرایش‌های درون شوراهای کارگری مخالف تسخیر قدرت بودند، بسیاری متزلزل و مردد بودند. بسیاری حتی در واقع چوب لای چرخ کارها می‌گذاشتند و اجازه نمی‌دادند که این بحث‌ها جلو برود، منتها اکثریت آراء یعنی چندین میلیون نفر، نمایندگان طبقه کارگر و شوراهای کارگری مستقر در روسیه به حزب بلشویک رأی دادند؛ بنابراین این گونه نبود که حزب بلشویک، به عنوان یک "اقلیت ناگهان" از آسمان فرود بیاید و طبقه کارگر را فریب بدهد؛ درست برعکس طبقه کارگر به این حزب اعتماد پیدا کرد و حزب بلشویک را حزب خودش دانست.

بنابراین این انقلاب، انقلابی بود که تحت رهبری شوراها و حزب بلشویک صورت گرفت؛ ولی حزب بلشویک، یعنی در واقع کارگران حزب بلشویک، نمایندگان شوراهای کارگری بودند. این حزب در واقع حزب تصمیم‌گیرنده برای شوراها نبود، بلکه برعکس در بسیاری از موارد بین ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹ بسیاری از تصمیمات را خود شوراهای کارگری گرفتند (حتی بر خلاف نظرات حزب بلشویک و لنین). از جمله مسأله جنگ با آلمان و شعار "نه صلح، نه جنگ" که در واقع با توافق شوراها اتخاذ شده بود؛ خود نظر لنین و اکثریت حزب بلشویک این بود که شعار صلح باید داده شود و در معاهده برست - لیتوفسک در واقع نظر شوراها اعمال می‌شد. چندین ماه این بحث به درازا کشید و نظر حزب بلشویک رد شد و نظر شوراها، بنا بر نظریه تروتسکی مورد تأیید قرار گرفت (چرا که تروتسکی صرفاً یک روشنفکر نبود که تازه پا به میدان مبارزه گذاشته باشد. از شوراهای کارگری ۱۹۰۵ او را می‌شناختند. در ۱۹۰۵ یکی از رهبران شورای کارگری پترزبورگ بود که شناخت قبلی از او داشتند و به این علت به عنوان نماینده شوراهای کارگری برای معاهده صلح برست - لیتوفسک به آلمان رفت.

سالهای تاریخ حزب بلشویک، ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۱

حال به دوره بعدی (مرحله دوم) می‌پردازیم، یعنی سال‌های تاریخ حزب بلشویک ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۱ این دوران را می‌توان سال‌های تاریخ حزب بلشویک نام گذاشت. این دورانی است که جنگ داخلی رو به اتمام بود. ارتش سرخ پیروز شده بود و در جبهه‌های مبارزه و جنگ، دولت جوان کارگری موفق شد ارتش سفید را شکست دهد و با قوای امپریالیستی مبارزه کند. گرچه همیشه خطر حمله نظامی وجود داشت. در آن زمان، از طرف لهستان این خطر دوباره مطرح شد. در واقع همیشه به طور دائمی توطئه‌های امپریالیسم از طرق مختلف وجود داشت.

بدیهی است که برای اجرای سیاست اقتصاد نوین (نپ)، یک سلسله امتیازاتی در رشته های مختلف به سرمایه گذاری های کوچک داده شد. گرچه سرمایه های بزرگ هنوز در دست بانک ها و صنایع بزرگ و بازرگانی تحت کنترل خود حکومت شورایی بود، اما این منجر به یک سلسله تحولاتی شد که وضعیت را کم و بیش بهبود بخشید. در این دوران متأسفانه رهبران حزب بلشویک خوب عمل نکردند، یعنی آن نظرات کارل مارکس که مورد تأییدشان بود- مشخصاً در ارتباط با به حکومت رساندن شوراهای کارگری و همچنین استقرار دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا، وجود احزاب متعدد و همچنین گرایش های مختلف و شکوفایی اجتماعی و دموکراسی درونی- را نادیده گرفتند. این نقد مشخصاً شامل حال لنین و تروتسکی نیز می شود. رهبران حزب بلشویک یک سری مواضع کاملاً افراطی و فرقه گرایانه اتخاذ کردند و برخوردهای نادرست انجام دادند که مغایر با اهداف اولیه آنان بود.

البته باید توجه کرد که در آن دوره تعداد زیادی از مبارزین طبقه کارگر در جبهه ها کشته شده و بسیاری از قحطی از بین رفته بودند و اصولاً شوراهای کارگری دیگر وجود خارجی نداشتند. نمایندگان کارگری که بین سال های ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹ هر ۳ ماه کنگره های مشخص خودشان را شوراهای سراسری روسیه می گذاشتند و در این کنگره ها به جدل می پرداختند و سیاست های شوراهای کارگری را به اجرا می گذاشتند، پس از ۱۹۱۹ اصولاً دیگر نشست نداشتند، کمیته اجرایی شوراها هم صرفاً چندین بار هر ۲ الی ۳ ماه جلسه داشتند. اما وضعیت به گونه ای بود که اصولاً شهرها از پرولتاریا و کارگران خالی شده بود. مثلاً آماری است مبنی بر این که در سال ۱۹۱۰ در بسیاری از شهرها مانند مسکو ۳ میلیون جمعیت کارگری بود، اما در سال ۱۹۲۱ این جمعیت به ۲۰۰ هزار نفر تقلیل پیدا کرده بود. کارگران اغلب به دلیل شرایط ویژه ای که وجود داشت، به روستاها رفتند. این اتفاقات لنین و رهبران حزب بلشویک را به این نتیجه رساند که باید به آن نظریه سابق تشکیلاتی حزب پیشتر کارگری بازگشت، نظریه ای که در زمان تزار برای تدارک و سازماندهی انقلاب آتی داشتند؛ یعنی پیشروی کارگری باید همه کارها را در دست گیرد. بدیهی بود که پیشروی کارگری در آن زمان تنها در حزب وجود داشت. حزب هم، یعنی کمیته مرکزی حزب.

بنابراین در این دوران انحرافات به وجود آمد. رهبری حزب در غیاب شوراهای کارگری به این تحلیل رسید که دیگر لازم نیست شوراها و عموم کارگران در قدرت باشند، و این که حزب باید تمام تصمیمات را به جای توده ها بگیرد. از آن جا که توده ها هم که به هر حال در میدان نبودند و تنها اتحادیه های کارگری در جامعه حضور داشتند، پایه های کارگری در این اتحادیه ها بیشتر متمرکز شدند. اتحادیه های کارگری در آن زمان تحت کنترل منشویک ها قرار گرفته بودند. منشویک ها به دلیل تجربه ای که در پیش از انقلاب اکتبر در جنبش کارگری داشتند، به خصوص پس از پایان دوران جنگ داخلی، نفوذ بیشتری از بلشویک ها در درون اتحادیه های کارگری پیدا کردند. این دلیل واضحی داشت. طبقه کارگر در آن زمان دیگر برایش مهم نبود چه کسی بلشویک است، و چه کسی منشویک. وضعیت طبقه کارگر از نظر اقتصادی بسیار وخیم

شد، حتی بدتر از زمان تزار. کارگران به دنبال بهتر کردن وضعیت خود بودند و جنگ، آنان را از رهبران خود جدا ساخت. بنابراین در این دوره ما شاهد شورش های دهقانی و انواع و اقسام اعتراض های کارگری بودیم. یکی از این اعتراضات هم ماجرای کروشتات است (که بعداً به آن اشاره می کنم)

به هر حال در آن دوران این انحراف «جایگزین گرایی» به خصوص در لنین و مشخصاً در تروتسکی به وجود آمد: یعنی این که اصولاً نیازی نیست طبقه کارگر تصمیم بگیرد؛ چون طبقه کارگر منسجم و سیاسی ای وجود ندارد که بشود روی آن حساب کرد. از سوی دیگر این واقعیت که اتحادیه های کارگری هم در دست منشویک ها افتاده و به سمت سیاست های بورژوازی درغالتیده بود، آنان را به این نتیجه رساند که اصولاً نظام شورایی باید جایگزین نظام وانگاردیزم شود (همانند دوره پیش از انقلاب). یعنی پیشروان کارگری هم کسانی هستند که از اعضای حزب و رهبری آن هستند. این انحراف در واقع انحراف بزرگی بود، و به هیچ وجه موجه نبوده و به هیچ وجه امروز قابل دفاع نیست. بنابراین، ما باید از این انحراف نیز درس بگیریم. ما باید عکس این کاری را که لنین و تروتسکی تحت شرایط ویژه ای انجام دادند، اجرا کنیم. اگر ما در آن دوره حضور داشتیم، باید بر خلاف سیاست های رهبری حزب عمل می کردیم، باید تشویق می کردیم که جناح ها در درون تشکیلات خودشان دوباره احیا شوند و احزاب کاملاً آزاد باشند، شوراهای کارگری تقویت گردند و جلسات نمایندگان شوراها برگزار بشود، و اتحادیه های کارگری به کارشان ادامه دهند و حق اعتصاب داشته باشند (حتی تحت رهبری منشویک ها) و حق ابراز نظر و حتی حق انتقاد به حزب کمونیست را داشته باشند.

زیرا، رعایت اصول دموکراسی کارگری یکی از خصوصیات بارز و مهم ضامن این گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم هست. یعنی دولت و حزبی که در آن جامعه وجود دارد، باید یک حزب کاملاً مرتبط با پرولتاریا باشد- همانند سال های ۱۹۱۷-۱۹۱۹.

یکی از درس های مهمی را که از این دوران تاریک حزب بلشویک می توان اخذ گرفت، این است که رابطه حزب و دولت می باید از هم اکنون روشن باشد. به اعتقاد من پس از تسخیر قدرت به وسیله شوراهای کارگری، حزبی که ابزار اصلی این قدرت گیری بوده است باید روند میرایی خود را آغاز کند و نهایتاً خود را منحل اعلام نماید.

سالهای تلاش برای احیای دموکراسی در روسیه، ۱۹۲۲-۱۹۲۴

مرحله سوم، سال های ۱۹۲۲ الی ۱۹۲۴ است که در واقع دوران تلاشی (بورکراتیزه شدن) دولت کارگری شوروی بود. باید توجه شود که در این دوره برخی از رهبران حزب بلشویک، از جمله خود لنین و سپس تروتسکی، به خطرات ناشی از بورکراسی واقف شدند و اقداماتی نیز برای جلوگیری از آن انجام دادند که نافرجام ماند (گرچه در دوره پیش،

و سپس در سایر کشورهای بلوک شرق داشت، چرا امروزه آن‌ها قادر به ایفاء نقش گذشته نیستند و اساساً نقش واقعی احزاب چپ در شرایط امروز جهان چیست؟

مازیار رازی:

برای درک بحران رهبری پس از انحطاط دولت شوروی، باید مروری به آخرین دوره انقلاب اکتبر (دوره انحطاط آن)، داشته باشیم.

سالهای سیاه انقلاب یا سالهای ارتجاع بوروکراسی، ۱۹۲۸ تا ۱۹۹۰

پس از مرگ لنین در سال ۱۹۲۴ تز نوینی به نام ساختن «سوسیالیسم در یک کشور» به وسیله استالین - بوخارین مطرح شد. این تز در واقع تزی ضد مارکسیستی است. این تزی است که می‌گوید که در وضعیت آن دوره در شوروی دیگر امیدی به انقلابات جهانی نمی‌توان داشت و از آن جا که همه انقلاب‌ها شکست خورده اند، دیگر دنبال کردن آن نظریات فایده‌ای ندارد و باید اکنون سوسیالیسم را در کشور عقب افتاده روسیه ساخت. و از این تز غیر مارکسیستی به این نتیجه رسیدند که روسیه به هر بهای ممکن باید حفظ شود و سوسیالیسم در آن به وجود آید. طرفداران این تز در روسیه در حزب کمونیست شوروی دارای امتیازاتی شدند و سایر نهادهای مستقل کارگری را وابسته به حزب کردند. حقوق تمام کارگران و اتحادیه‌ها کارگری به نفع کمیته مرکزی حزب به کناری پرتاب شد. در رأس جامعه، حزب کمونیست قرار گرفت و در رأس حزب، «کمیته مرکزی» و در رأس کمیته مرکزی، استالین! هر مخالفی هم به تدریج از میان برداشته شد. مخالفان استالین یا اعدام شدند، یا محاکمات قلابی برایشان گذاشته شد و یا تبعید شدند و سر به نیست شدند.

بنابراین، تز سوسیالیسم در یک کشور در واقع تز خفه کردن دائمی انقلاب شورایی در روسیه بود. تمام احزابی که در سراسر جهان تشکیل شده بودند، به مهره‌های وابسته به کرملین تبدیل شدند، در واقع کارشان در این کشورها این بود که از ساختن سوسیالیسم در روسیه دفاع کنند و هرگونه مبارزه طبقاتی را تعطیل نمایند.

پس از آن هم در ۱۹۳۶ تزی که به وسیله دمیتریف یکی از رهبران آن زمان روسیه مطرح شد، تشکیل «جبهه خلق» بود که در واقع تیر خلاص را به مغز نظام شورای شوروی شلیک کرد، و تمام دستاوردهایی را که جنبش‌های کمونیستی در سطح بین‌المللی داشت، از میان برد. رهبران حزب از طریق این تز، آشتی و ائتلاف طبقاتی را توجیه کردند. در ایران، حزب توده بر اساس این تز ساخته شد. قاعدتاً حزب توده اگر ربطی به لنینیسم یا بلشویسم می‌داشت باید در داخل ایران حزب لنینیستی و حزب بلشویکی می‌ساخت. نام حزبش گویای نظریاتشان بود. خودشان را «حزب توده» نامیدند، یعنی حزب «خلق»، یعنی حزبی که هم کمونیست‌ها در آن هستند و هم بورژوازی ملی و هم دهقانان

خود این مسایل را نادیده گرفته بودند). برای نمونه در اواخر سال ۱۹۲۱ و اوایل ۱۹۲۲ لنین دقیقاً متوجه شد که چه اتفاقی دارد می‌افتد، یعنی این که نقش کارگران کاملاً به کنار رفته و شوراهای از بین رفته اند و یک قشر بوروکراتیک عملاً در سطح حزب رخنه کرده است. این‌ها کسانی بودند از مستخدمان سابق تزار، مانند کارمندان و نیروهای ارتش تزار و غیره که پس از نابودی پیشروهای کارگری در جریان جنگ داخلی، به دلیل کسب امتیازهای مادی و مقام، در حزب نفوذ کردند و عضو حزب بلشویک شدند. در عین حال برای موجه جلوه دادن این روند نادرست رهبرانی نظیر استالین تئوری‌هایی را مطرح کردند.

در آن زمان که لنین به این نتیجه رسید که باید علیه این قشر روبه رشد بوروکراسی در حزب مبارزه شود و حزب به دمکراسی سابق برگردد، او مبارزاتش را آغاز کرد. اما باید اشاره شود که لنین در سال ۱۹۲۲ دچار یک سکتۀ مغزی شد و یک طرف بدنش لمس گردید و حدود هفت ماه بعد هم دچار سکتۀ دوم شد که در نتیجه آن قدرت تکلم را از دست داد. بنابراین مبارزه‌ای که او شروع کرد، متأسفانه به وسیله برخی از رهبران حزب - در رأس آن استالین - در انزوا قرار گرفت. دارودستۀ استالین از بیماری لنین استفاده کردند تا او را به کناری بگذارند. پیشنهادات لنین را سانسور کردند. و این آخرین بحث‌های لنین در سال ۱۹۲۲ بود که طی نامه‌هایی به کمیته مرکزی حزبش نوشت (معروف به وصیت نامه اش). در این وصیت‌نامه لنین در مورد رشد بوروکراسی و نقش مخرب استالین، به کمیته مرکزی هشدار داد. به رفقایی که می‌خواهند بدانند لنین در سال‌های آخر زندگی‌اش چه مبارزه‌ای کرد، خواندن این وصیت نامه را توصیه می‌کنم. همچنین نامه‌هایی که بین لنین و سایرین رد و بدل شد. در این میان کروپسکایا، همسر لنین کاملاً درگیر بود و مشاهده می‌کرد که چگونه استالین باندی به دور خود ایجاد کرده است و اجازه نمی‌دهد که این بحث‌های انتقاد آمیز به رهبری حزب بلشویک راه یابد، چه برسد به کل اعضای حزب و جامعه. قابل ذکر است که اولین فردی که مبارزه با بوروکراسی را شروع کرد، اتفاقاً خود لنین بود و پس از چند سال تروتسکی هم به دنبال وی آمد. بنابراین تروتسکی از ۱۹۲۳ وارد مبارزه علیه بوروکراسی گردید، سپس در سال ۱۹۲۷-۲۸ تبعید گردید (به منطقه آما آتا در قزاقستان) و نهایتاً در اوت ۱۹۴۰ هم به دست رامون مرکادر، یکی از جاسوسان استالین، در مکزیک به قتل رسید.

بنابراین، این یک وضعیت ویژه‌ای بود که ما شاهد آن بودیم، یعنی در مجموع دمکراسی کارگری بنا به دلایل عینی مورد حمله قرار گرفت و بعدها رهبری حزب بلشویک آن را ادامه داد. اما موقعیتی ایجاد شد که رهبران اصلی حزب بلشویک تلاشی برای احیای دمکراسی کنند. متأسفانه تلاش آنان شکست خورد.

گزارشگران:

اگر حزب پیششار را یکی از آموزه‌های مهم لنین بدانیم که نقش مهمی در انقلاب و شکل‌گیری "دولت سوسیالیستی" در اتحاد جماهیر شوروی

و هم فقرای شهری. کار این حزب توده چه بود؟ دفاع از شوروی، برگزاری تظاهرات صلح در شرایطی که شوروی مورد خطر قرار می گرفت. این تر منجر به این شد که انقلاب ها یکی پس از دیگری شکست بخورند، مثلاً انقلاب در سال ۱۹۲۵-۱۹۲۷ چین. در چین حزب کمونیست بسیار نیرومندی به وجود آمد، بنا به توصیه استالین این ها ائتلاف طبقاتی را با رهبران بورژوازی ملی آن جا ساختند و بورژوازی ملی از این ها استفاده کرد و یک میلیون نفر را قتل عام نمود. در ۱۹۳۶ در اسپانیا، تر جبهه خلق همین بلا را بر سر توده های کارگری آورد. در فرانسه ۱۹۳۶ دوباره همین تر منجر به شکست انقلاب در این کشور شد؛ در ۱۹۶۱ دوباره در اندونزی همین تر مطرح شد همین ائتلاف صورت گرفت و میلیون ها نفر از کمونیست ها قتل عام شدند، آن هم از سوی به اصطلاح بورژوازی ملی که قرار بود در جنگ کرملین طرف کرملین را بگیرند.

این فجایع، بر اساس یک تئوری صورت گرفت، این تئوری ضد مارکسیستی از این نقطه نظر باید از نظریات مارکس و لنین کاملاً جدا شود. برخی مغرضانه این فجایع را که میلیون ها نفر را در سطح بین المللی بر اساس تحلیل های اشتباه استالین قربانی کرد، با مثلاً اتفافی که در کروئشتایت افتاد مقایسه می کنند و یا با بسته شدن مجلس مؤسسان در ۱۹۱۹ و از آن نتیجه گیری می کنند که استالینسیم ادامه لنینسیم بوده است (نظری که شبه آنارشیست هایی مانند محسن حکیمی سالهاست مطرح کرده است). این یک برخورد کاملاً غیر اصولی است. یعنی در واقع یک سلسله وقایعی اتفاق افتاد که این دموکراسی کارگری خوب اجرا نشد و یک سلسله اشتباهاتی رخ داد، این اشتباهات داشت اصلاح می شد، اما زمانی که دیگر تا حدی دیر شده بود، و بعد یک ضد انقلاب از دل این انقلاب بیرون آمد و این ضد انقلاب استالینستی، بوروکراسی ارتجاعی بود که در سطح جامعه غالب شد و مسیر تمام انقلاب های جهان را تغییر داد.

وضعیت کنونی مارکسیست ها در ایران و سطح جهانی با توجه به این پیش زمینه باید ارزیابی شود. نسلی از جوانان انقلابی که در سر اسر جهان تحت تاثیر انقلاب اکثر رادیکالیزه شده و وارد مبارزه ضد سرمایه داری برای انقلاب های سوسیالیستی در کشورهایی شده بودند، تحت هدایت رهبرانشان برای سالها آرمان های ضد سرمایه داری را رها کرده و برای حفظ «اردوگاه سوسیالیسم» وارد مماشات با سرمایه داری بومی کشورهای خود شدند. انقلاب ۱۹۴۹ در چین روزه نوبنی در افکار جوانان انقلابی بوجود آورد که دیری نپاید که رهبران انقلاب چین همانند ماو که خود آغشته به همان افکار و اعتقادات استالینستی بود به اعمال بوروکراسی حزبی بار دیگر باعث دلسرد شدن و کنار رفتن نسلی از انقلابیون در سراسر جهان شد. آنان که در صحنه باقی ماندند عمدتاً به نظریات ضد انقلابی سوسیال دموکراسی گرایش پیدا کرده و به حمایت از نظام سرمایه داری بر آمدند.

این دلسردی ناشی از شکست انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و تجدید نظر در اعتقادات بنیادین مارکسیستی تاثیرات مخربی در سراسر جهان گذاشت.

در واقع وضعیت بحرانی کنون «چپ» در سراسر جهان را ما مدیون این شکست بوده ایم. استالینسیم و ماوئیسیسم از مسبین اصلی این وضعیت نا به سامان بوده اند.

اما سازمان هایی که در مکتب تروتسکیسم ها تعلیمات خود را دیده بودند، و تداوم دهنده راه مارکسیسم انقلابی (لنینسیم) بودند، با وجود نقدهای درست به گرایش استالینستی، خود برای مدت طولانی در انزوا باقی ماندند. این انزوای طولانی منجر به برخی از انحرافات سیاسی و تشکیلاتی در درون بسیاری از این سازمان ها نیز شد.

اما برای فائق آمدن به وضعیت بحران چپ در سطح جهانی، باید در ابتدا وضعیت سیاسی کنونی در سطح جهانی را ارزیابی کنیم.

وضعیت کنونی سیاسی جهانی چگونه است؟

امروز در وضعیت کنونی و زنده مبارزه طبقه کارگر، ما شاهد دو پدیده در کنار همدیگر هستیم. برای مشاهده و درک این پدیده ها، نیازی به تحلیل های خاص و بحث های فرسایشی ثقیل نیست. هر کسی می تواند آن را مشاهده کند.

پدیده اول، اعتراضات میلیونی توده های وسیعی از مردم در مقابل اجحافات و حملات سیستماتیک سرمایه داری است. توده ها در مبارزات روزمره خود به ویژه در طی چند سال گذشته، هر چه بیشتر به ماهیت واقعی سرمایه داری و دولت های حامی آن پی برده اند. پس از ۳۰ سال سیطره نئولیبرالیسم و رکود در مبارزات طبقاتی در سراسر جهان، ما در چند سال گذشته شاهد تشدید اعتراضات و خیزش ها و قیام های میلیونی در سراسر جهان بوده ایم. ماهیت واقعی بانک ها و مراکز مالی و دولت های سرمایه داری به مثابه حامیان آنان، بر توده های میلیونی آشکار شده است. با افشای اسناد و مدارک بی شماری، اسطوره حفظ «حریم خصوصی» شهروندان به پایان رسیده است.

اگر همین چند سال پیش، ما مارکسیست ها، به توده های مردم می گفتیم که این بانک ها و مؤسسات مالی در حال کلاهدزدی و سوء استفاده از شما هستند، کسی به سخنان ما توجهی نمی کرد. اگر همین چند سال پیش ما ادعا می کردیم که دولت های سرمایه داری، حامی بانک ها هستند، کسی وقعی نمی گذاشت. اما اکنون نیازی به بازگو کردن این واقعیت ها نیست. توده های میلیونی که امروز در سراسر جهان، از یونان تا اسپانیا و از آمریکای لاتین تا شمال آفریقا، در خیابان ها در اعتراض به برنامه های ریاضت و تزییقی اجتماعی هستند، خود به این آگاهی رسیده اند. افشاگری های «جولین آسائز» ها و «دوآرد اسوندر» ها این آگاهی را عمیق تر کرده است. توده های وسیع در سطح بین المللی به آگاهی ضد سرمایه داری و حتی سوسیالیستی رسیده اند. آن ها با نگرشی انتقادی خواهان تغییر وضعیت موجود هستند. آن ها خواهان کنار گذاری سرمایه داری و فراتر رفتن از آن هستند.

پدیده دوم، این است که با وجود این تغییرات در شرایط عینی و آگاهی توده‌ها به سود انقلاب، انقلابی سوسیالیستی در کار نبوده است. مارکسیست‌هایی که بیش از سه دهه خود را در درون تشکیلات‌های انقلابی خود برای چنین روزی آماده کرده بودند تا توده‌ها را به سمت انقلابی سوسیالیستی رهبری کنند، یا کاملاً غایب هستند و یا حضورشان در معادلات مبارزه طبقاتی غیر تعیین کننده و کم رنگ است. مارکسیست‌ها هر چه بیشتر پراکنده و متفرق هستند. بحران سیاسی و تشکیلاتی در درون طیف وسیعی از مارکسیست‌ها عمیق تر از پیش شده است. بحران تئوریک، محسوس است. اعتقادات بنیادین مارکسیستی و مشخصاً خود کارل مارکس به کناری پرتاب شده و زیر آواری از انحرافات، دگماتیسم و برخورد‌های ایدئولوژیک مدفون شده است. در منازعه و جنگ بین دولت‌های امپریالیستی و دولت‌های سرمایه داری ارتجاعی در خاورمیانه، برخی از گرایش‌های «مارکسیستی»، تلویحاً یا تصریحاً، در کنار امپریالیزم قرار گرفته، و بعضی نیز، تلویحاً یا تصریحاً، در کنار رژیم‌های ارتجاعی منطقه قرار گرفته اند. بوروکراسی و انشعابات و اختلافات میان دسته‌های مختلف مارکسیستی بی داد می‌کند. واقعیت این است که مارکسیسم به عنوان علم‌رهایی طبقه کارگر دستخوش تحریف و به فراموشی سپرده شده است. اضافه بر این، در سطح جهانی بحران اعتبار سوسیالیسم به علت کجروی‌های «اردوگاه‌های سوسیالیستی» مانند شوروی و چین و اقمارشان، همچنان باقی است. تحریفات عامدانه و سیستماتیک اعتقادات پایه‌ای مارکسیستی از سوی «موسسه علوم مسکو» از یک سو، همراه با همکاری عملی بوروکراسی مسکو و پکن با بورژوازی علیه جنبش‌های کارگری و کمونیستی در سطح جهانی از سوی دیگر، ضربات مخرب و مهلکی بر بدن طبقه کارگری در سطح جهانی وارد آورده و اعتبار سوسیالیسم را در انتظار میلیون‌ها نفر از کارگران و زحمتکش‌ان جهان زیر سؤال برده است.

با کنار هم گذاشتن این دو پدیده متناقض، تنها می‌توان به یک نتیجه رسید و آن این است که: توده‌ها آماده انقلابات سوسیالیستی هستند، اما مارکسیست‌ها در بحران به سر می‌برند و قادر به دخالتگری و رهبری توده‌ها به سمت اهدافشان، یعنی برکناری بنیادین دولت‌های سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم، نیستند.

برای فائق آمدن به این وضعیت اسفبار است که امروز مارکسیست‌ها باید در جستجوی راه حلی باشند. راه حل هم همان است که در دوره خود مارکس موضوعیت پیدا کرد: به روز کردن و تکامل علم‌رهایی پرولتاریا (سوسیالیسم علمی و یا همان مارکسیسم) و گسست از گرایش‌های بازدارنده نخبه‌گرا و تخیل‌گرا با روشی انتقادی-انقلابی-عملی. برای رسیدن به هدف مارکسیست‌های انقلابی باید بر محور مؤلفه‌هایی دو هم گرد آمده و گام‌های اولیه برای بیرون رفتن از بحران را با هم بردارند.

این مؤلفه‌ها از قرار زیرند:

مؤلفه اول: سوسیالیسم مارکسیستی، یک علم است. نه یک آرمان، نه یک مدل، ایدئولوژی جامد یا الگوی پیش ساخته برای تحمیل به یک جامعه از بالا. سوسیالیسم مارکسیستی مانند هر علم دیگری از تحلیل مشخص از واقعیت موجود حرکت می‌کند و پویا است. سوسیالیسم مارکسیستی متکی بر برنامه‌ای برای تغییر و دگرگونی جامعه سرمایه داری است. سوسیالیسم مارکسیستی، از پراتیک زنده و نقد انتقادی-انقلابی توده‌های تحت ستم به جامعه‌شان آغاز و برنامه‌ای برای تغییر جامعه موجود و استقرار جامعه نوین، تدوین می‌کند. سوسیالیسم مارکسیستی در واقع علم شناخت و تغییر جامعه سرمایه داری است. علمی است که برای از میان برداشتن وجه تولید سرمایه داری و جایگزینی آن با وجه تولید نوین سوسیالیستی در راستای به وجود آوردن رفاه اجتماعی برای تمام مردم جهان (در فرماسیون سوسیالیستی، طبقه اجتماعی و در نتیجه دولت از میان رفته، با محور قانون ارزش، کالا جای خود را به ارزش مصرف و فرآورده‌های کار می‌دهد، مالکیت بر ابزار تولید جامعه خصلت اجتماعی و جمعی یافته، نظارت بر امور جامعه دموکراتیک و از سوی مردم است).

سوسیالیسم علمی و معقول (راسیونال) است. از نا کجا آباد آغاز نمی‌کند. قالبی برای نجات بشریت ندارد. مارکس می‌گوید: ما امروز می‌بینیم که مبارزات کارگران به خاطر منطق مبارزاتش دارد به نتیجه سوسیالیستی می‌رسد. سوسیالیسم از دل جنبش کارگری به وجود می‌آید. پرولتاریا در نبردهای پی در پی طبقاتی، خودش را تغییر می‌دهد. این پرولتاریا که امروز می‌بینیم و به زعم برخی نخبه‌گرایان، «بی‌سواد» و «بی‌رمق» اند، به قول مارکس خود «در نبردهای پی در پی» طبقاتی‌اش به آگاهی رسیده و خود را «شایسته سلطه سیاسی» خواهد کرد.

مارکس نشان می‌دهد که چگونه با حرکت از واقعیت‌های تلخ موجود باید تشخیص داد در درون آن چه گرایشاتی موجود هستند. و این گرایش‌ها کجا می‌روند و آن گرایشاتی که از این وضعیت فراتر می‌رود باید با مداخله توسط کمونیست‌ها (حزب پیش‌تاز کارگری) آگاهانه تقویت شود. بر اساس تحقق چه مطالباتی در زندگی امروزی طبقاتی ما می‌توانیم در نبردهای پی در پی طبقه کارگر را شایسته سلطه طبقاتی کنیم. علمی بودن آن در این است که بر اساس وضعیت موجود این تحولات را باید انجام دهیم.

مؤلفه دوم: سوسیالیسم مارکسیستی مرتبط به جنبش کارگری است و از پایین صورت می‌گیرد. «نخبگان» و «تئورسین»‌های پر مدعای روشنفکر و بی ارتباط به جنبش کارگری را به رسمیت نمی‌شناسد. نخبه‌گرایی را محکوم می‌کند. روشنفکرانی که گمان می‌کنند می‌توانند به جای توده‌های زحمتکش تصمیم بگیرند و نقش آموزگار را ایفا کنند، بدون آن که خود آموزش دیده باشند، مردود می‌شمارد. مارکسیسم اصیل اعتقاد بنیادی به اصل خود-رهایی کارگران دارد. مارکس به درستی می‌گوید «رهایی طبقه کارگر، باید به دست خود کارگران تحقق یابد». مارکسیسم به خلاقیت فردی کارگران و تمام

جامعه احترام می‌گذارد. سوسیالیسم مارکسیستی، اساس تمایز را جایگاه طبقاتی می‌داند، نه اختلاف در ملیت، زبان، نژاد، باور دینی و غیره. مارکسیسم واقعی، اعتقاد به ورود آگاهی سوسیالیستی از خارج جنبش کارگری، از سوی عده‌ای روشنفکر به درون طبقه کارگر، ندارد. درست بر خلاف این برداشت رایج در درون چپ سنتی، مارکسیسم اعتقاد دارد که آگاهی سوسیالیستی در درون خود طبقه کارگر به وجود می‌آید و رهبران عملی خود کارگران، رهبران واقعی آن‌ها هستند و نه ناچیان پر مدعایی که کوچکترین ارتباطی با جنبش کارگری ندارند و صرفاً خود را قیم کارگران می‌دانند.

مارکسیسم بر اساس نقد سوسیالیسمی از پائین است و نخبه‌گرا نیست. پیشگام انقلابی مورد نظر مارکس مطلقاً به مفهوم جایگزین کردن عده‌ای از بیرون از طبقه به درون جنبش کارگری و کسب قدرت سیاسی نیست.

مارکسیسم با آغاز از پراتیک انتقادی-انقلابی توده‌ها زحمتکش و همه‌کسانی که در تولید اجتماعی شرکت می‌کنند است. بر اساس پراتیک این عده است که قصد دارد جامعه را به سوسیالیسم برساند. مهندسی اجتماعی و الگو سازی که عده‌ای «دانشمند» و «استاد» طرح می‌دهند، ضد این دیدگاه است. مارکس می‌گوید باید از پراتیک انتقادی-انقلابی انسان‌های واقعی جامعه سوسیالیستی را ساخت. سوسیالیسم مارکسیستی از پائین است و ربطی به دیکتاتوری افراد خیرخواه و از بالا ندارد. مارکسیسم به انسانی یک دست و ایدئولوژیک اعتقاد ندارد. مارکس بر این اعتقاد است که تنها راه رسیدن به سوسیالیسم این است که انسان‌ها در تمام حوزه‌ها سرنوشت خود را بدست بگیرند، از جمله حوزه اقتصادی. سوسیالیسم همه ابعاد جامعه مدنی را در بر می‌گیرد. بدیهی است که حامل تاریخی آن مبارزات طبقه کارگر است، ولی تصویر جامعه سوسیالیستی که ارائه می‌دهد: الغای کل طبقات است (از جمله خود پرولتاریا). دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا ابزاری است برای الغای تمام طبقات. یعنی رسیدن همه انسان‌ها به جامعه سوسیالیستی، و نه صرفاً طبقه کارگر. طبقه کارگر تنها رسالت انقلابی را به عهده دارد چون در منطق مبارزاتی اش به این نتیجه می‌رسد.

مؤلفه سوم: سوسیالیسم مارکسیستی کاملاً دمکراتیک است. به شکل‌های مستقل کارگری و حقوق دمکراتیک برای همه مردم اعتقاد دارد. به حق‌گرایش و حق‌ابراز نظر برای تمام مردم جامعه پایبند است. مارکسیسم اصیل معتقد است که امر گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، بدون رعایت و اجرای دمکراسی به مراتب عالی‌تر از دمکراسی صوری بورژوازی، عملی نیست. یعنی دمکراسی سیاسی، ادغام با دمکراسی اقتصادی (دست‌یافتن به برابری سیاسی و اقتصادی برای کل جامعه). آزادی بیان و مطبوعات و حقوق دمکراتیک شامل حال همه مردم خواهد بود و نه صرفاً حزب، عده‌ای معدود و یا طبقه‌ای خاص. سوسیالیسم مارکسیستی خواهان هیچ‌گونه برخورد از بالا و تبعیض با توسل به زور و «دیکتاتوری» بر جامعه نیست. مفهوم

«دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» نزد مارکس، از سوی بورژوازی و خرده بورژوازی، و به ویژه استالینست‌ها دستخوش تحریف شده است. مقصود مارکس از دولت «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا»، اعمال «دیکتاتوری» (به مفهوم تحریف شده کنونی آن، یعنی استبداد) بر کل جامعه نیست، منظور او داشتن «حق و تو» در جامعه است، نه اعمال استبداد. یعنی آن‌واژه به مفهوم اعمال عالی‌ترین دمکراسی است که تاریخ به خود دیده است. بر خلاف دمکراسی بورژوازی که همانا دیکتاتوری و اعمال اراده اقلیتی است بر اکثریت مردم زحمتکش، اعمال دمکراسی کارگری (دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا) تنها شکلی از حکومت است که می‌تواند حقوق همه مردم حتی مخالفان خود را تحقق بخشد. اما، پس از سرنگونی نظام سرمایه‌داری و دوره انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، دولت کارگری نوین (حکومت شورایی)، در مقابل تدارک و قصد بازگشت نظام سرمایه‌داری توسط یک اقلیت کوچک از جامعه و دستگاه سرکوبش (مانند پلیس و شبکه اطلاعاتی آن)، ایستادگی می‌کند و قاطعانه از حقوق به دست آمده از سوی اکثریت جامعه دفاع می‌کند و اجازه بازگشت سرمایه‌داری و دستگاه سرکوبگر را نخواهد داد.

سوسیالیسم مارکسیستی، سوسیالیسمی است دمکراتیک. سوسیالیسم به زور سر نیزه هرگز ساخته نمی‌شود. سوسیالیسمی است که به تشکیلات مستقل کارگری اعتقاد دارد. مارکس از اولین سوسیالیست‌هاست که از تشکلات مستقل کارگری دفاع می‌کند یعنی از اتحادیه کارگری. هر چند برای بهبود وضعیت موجود تلاش می‌کنند اما اینها تنها سازمان‌هایی است که طبقه کارگر از وضعیت کنونی می‌تواند یک گام به آگاهی فراتر سوق دهند. مارکسیسم اعتقاد به مداخلات آگاهانه دارد. مفهوم پیشگام از دید مارکس این نیست که عده‌ای «لیدر»، «استاد» و «نخبه» باید در راس جنبش کارگری قرار گرفته و به بقیه آموزش دهند، بلکه نظر مارکس این بود که با شناخت از واقعیت موجود و گرایش‌های موجود بر اساس تحلیل علمی و شناخت علمی است که پیشروان کمونیستی با مداخلات آگاهانه در این وضعیت موجود کار می‌کنند و آنرا گام به گام به سوی انقلاب سوسیالیستی سوق می‌دهند. این نقش پیشگام از دیدگاه مارکس بود. یعنی مداخله در وضعیت موجود و به محور مطالبات خود کارگران گام بعدی را نشان دادن است. کمونیست‌های پیشرو در صف مقدم جبهه سرمایه‌داری قرار گرفته و عزم و جزم کرده‌ترین عناصر هستند و مزیتشان به سایرین است که چشم‌انداز و هدف‌نهایی را درک می‌کنند. مارکس می‌گوید کمونیست‌ها جنبشی جدا از جنبش طبقه کارگر ایجاد نمی‌کنند. در آن جنبش همانطور که هست مداخله می‌کنند. اعتقاد به حق‌گرایش و انتقال دمکراتیک دارد

در بین‌المللی اول حق‌گرایش به رسمیت شناخته شده است. طرفداران پرودن و باکونین و حتی سوسیالیست‌ها بودند که مخالف مارکس بودند.

همه انسان‌ها باید مداخله کنند و نه صرفاً طبقه کارگر. انقلاب سیاسی یعنی تسخیر قدرت توسط پرولتاریا و شورای کارگری صورت می‌گیرد، اما انقلاب اجتماعی در راستای ساختن سوسیالیسم توسط تمام آحاد

مستقل باید جامعه را سازمان دهند. انقلاب روسیه ۱۹۱۷ این شکل قدرت را در سازماندهی شوراها کارگری پیدا کرد.

مارکسیسم همچنان اعتقاد دارد که سوسیالیسم از لحاظ اقتصادی یک امر ملی نیست که باید در سطح بین المللی ساخته شود. مارکس ادعا داشت که اگر سوسیالیسم در سطح بین المللی تحقق نیابد، آن به مفهوم «بازگشت به کثافات کهن» است، زیرا بورژوازی پدیده ای است بین المللی. اگر کمونیسم در سطح بین المللی برقرار نشود این به مفهوم توزیع کردن فقر است. یعنی فقر را برابر کردن.

انقلاب کارگری سوسیالیستی در یک کشور حتی عقب افتاده می تواند رخ دهد، اما ساختن سوسیالیسم باید در سطح بین المللی تحقق یابد.

به اعتقاد من توافق بر سر این چهار مؤلفه می تواند راه را برای احیای مارکسیستی^{۱۱} و زمینه ریزی برای ایجاد حزب پیشتاز کارگری در ایران و حزب بین المللی انقلابی در سطح جهانی برای تدارک انقلابات سوسیالیستی، هموار کند.

سپاس از شما برای طرح سؤالات مطروحه و ترتیب دادن این مصاحبه.

نوامبر ۲۰۱۷

جامعه باید انجام گیرد. و این شدنی نیست مگر درگیر کردن همه جامعه در تصمیم گیری و پخش قدرت سیاسی در تمام سطوح جامعه در میان تمام اقشار زحمتکش جامعه.

مؤلفه چهارم: سوسیالیسم مارکسیستی رادیکال و انقلابی است. خود-رهایی کارگران را از چارچوب قانونی فراتر می برد. اعتقاد به درهم شکستن ماشین دولت سرمایه داری دارد. مبارزه سیاسی را در خیابان ها، اعتصابات و انقلابات جستجو می کند و نه در اتاق های در بسته تجمعات روشنفکری بی ارتباط به جنبش های زنده ضد سرمایه داری. آن ها برای تسخیر قدرت و سازمان دهی اعتصاب عمومی و مسلح کردن توده ها برای قیام توده ای و سرنگونی دولت سرمایه داری، تدارک می بیند.

مارکسیسم انقلابی است، و به حرکت دادن توده ها اعتقاد دارد. انقلاب چیزی جز آمدن توده ها به خیابانها نیست. مارکسیسم اعتقاد به فراتر رفتن از نهادهای قانونی موجود، دارد. مارکسیسم به در هم شکستن ماشین دولتی اعتقاد دارد. مارکس از کمون پاریس ۱۸۷۱ چنین درس می گیرد توده ها با استفاده از دستگاه دولتی موجود نمی توانند به سوسیالیسم برسند. پروتاریا باید دستگاه دولت بورژوازی را درهم شکند. مارکسیسم اعتقاد به یکی شدن قوه مقننه و قوه مجری و قوه قضایی دارد. قانون گذاران باید قوانین را اجرا کنند و نه عده ای بوراکرات اداری، استاد دانشگاه و متفکر. یعنی بوروکراسی دولتی باید از میان برود. مارکس می گفت که انجمن های آزاد توده های تولید کنندگان



سخنرانی لنین در میدان سرخ مسکو ۱۹۱۷

^{۱۱} رجوع شود به: [ضرورت همگرایی مارکسیست ها و پروژه احیای](#)

[مارکسیستی، مازیار رازی ۲۰۱۲](#)

مفهوم سوسیالیسم و ماهیت طبقاتی دولت شوروی

مقدمه

بلکه آن طبقه را برای رهبری همه طبقات و اقشار تحت استثمار و ستم - زنان، اقلیت های ملی، جوانان و غیره - که خواهان مبارزه بر علیه طبقه سرمایه دار و دولتش هستند، در دست بگیرد.

پس از صد سال کار بورژوازی با انقلاب اکتبر، دولتی پرولتری، کمونیسم و حتی فرد لنین تمام نشده است. کتاب های جدید، مقالات، نمایشگاه های هنری، برنامه های تلویزیونی و فیلم ها همان دروغ های قدیمی را - مانند اسطوره اکتبر یک کودتا بود! - را با استفاده از تکنولوژی های جدید چهره ای جدید داده اند. و یا با استفاده از آمار و ارقام مجرد - مثلاً بدون اینکه اشاره ای به جنگ داخلی کنند از افزایش گرسنگی در زمان لنین در مقایسه با زمان تزار سخن می گویند! - مسئله اصلی پیروزی انقلاب اکتبر را ناگفته می گذارند: انقلاب اکتبر برای اولین بار پرولتاریا را به قدرت دولتی رساند. نظرات مارکس را دیگر از تئوری به علمی برای هدایت مبارزه برای رهایی پرولتاریا و کل نسل بشری تبدیل کرد. قدرت دولتی مسئله کلیدی هر انقلاب و سیر آن است، و برای انقلاب پرولتری قدرت دولتی در محدودیت یک کشور بالاخره به انحطاط کشیده می شود.

پس از صد سال بلشویک-لنینیست ها هم انقلاب اکتبر را فراموش نکرده اند. امروز ما به آن چون اساس فعالیت انتقادی و انقلابی خود می نگریم.

مراد شیرین - ۷ نوامبر ۲۰۱۷

مفهوم سوسیالیسم

سوسیالیسم نه مفهومی ست متعلق به دوران تاریخ مدرن بشر و نه مفهومی ست ویژه طبقه کارگر. تاریخ مساوات و عدالت اجتماعی، تاریخ هزاران ساله بشری است. در واقع از مقطعی که دوران کمونیسم اولیه و مالکیت قبیله ای سپری شد بشریت هم چنان در آرزوی رجعت به «دوران طلایی» مالکیت جمعی به سر می برده است.

از زمان افسانه های یونان قرن هشتم قبل از میلاد مسیح، که خود محصول سنتی قدیمی تر دوران «کرونوس» (Cronus) - تا زمان «افلاطون» و آموزش مذاهب مختلف، به ویژه در دوران اولیه آن ها. این قبیل عقاید برای اقشار فقیر و بی چیز بسیار جذابیت داشت. مثال جالبی که از حیطة الفاظ فراتر رفت، بیت المال (خزانه مردم) دوران اولیه اسلام است. این خزانه از غارت اموال غیر مسلمان پُر شد. به هر حال،

پس از یک قرن تبلیغات بر علیه انقلاب پرولتری اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه، که شامل ترویج بدترین دروغ ها، از نشریات پر فروش گرفته تا تحقیقات و پژوهش های آکادمیک در «معتبرترین» دانشگاه های کشورهای امپریالیستی، بورژوازی هنوز از «شیخ کمونیسم» می هراسد. بورژوازی در سطح جهانی هنوز خطر روی آوردن توده ها به آرمان های کمونیسم و درس ها و دستاوردهای انقلاب اکتبر و دولت دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا در روسیه در اواخر دهه ۱۹۱۰ و اوایل دهه ۱۹۲۰، را جدی می گیرد. به خصوص پس از بحران اقتصادی ۲۰۰۸-۲۰۰۷ - که هنوز پس از ده سال پرولتاریا و اقشار فقیر جامعه از چنگ آن خلاص نشده اند - بورژوازی می داند که نظریات کمونیستی بسیار جذابتر از ۲۰ یا ۲۵ سال اخیر شده اند.

و در شرایطی که نه فقط بین المللی کمونیستی موجود نیست، بلکه حتی یک حزب بلشویک-لنینیستی واقعی در یک کشور ساخته نشده است، بحران تاریخی رهبری پرولتاریا در سطح جهانی منجر به رشد نظریات رفرمیستی «چپ» و گرایش دست راستی و نژادپرست شده است. این دو گرایش، که هر دو با چشم انداز تداوم و تحکیم نظام سرمایه داری عمل می کنند، «راه حل»-های دروغینی برای پرولتاریا و خرده بورژوازی فقیر عنوان می کنند.

بر اساس تجارب و درس های انقلاب اکتبر، و دیگر انقلابات نافرجام و جمهوری های پرولتری که صرفاً چند ماه دوام آوردند، کمونیست های انقلابی معاصر اساس بازسازی و احیای مارکسیسم واقعی را در دست دارند. مارکسیسمی که به مبارزات زنده پرولتاریا و دیگر اقشار تحت استثمار و ستم جامعه، چه در کشورهای سرمایه داری عقب افتاده و چه در کشورهای امپریالیستی، پیوند خرده و در امر تقویت و گسترش نهادهای خود سازماندهی به آنان کمک، یاری و همکاری مرتب داشته باشد.

چنین مارکسیسمی، که درگیر مبارزات روزانه است، ولی برای یک لحظه هم استراتژی و چشم انداز سرنگونی نظام سرمایه داری، داغان کردن دستگاه سرکوب دولت آن و جایگزینی آن با دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا را فراموش نمی کند، خود نیز از توده های مبارز می تواند بیاموزد که چگونه تئوری ها و نظریاتی که دستاورد تاریخ مبارزات جهانی هستند را به برنامه ای انقلابی برای ساختن حزب بلشویک-لنینیستی تبدیل کند. و چنین برنامه ای نه فقط جوابگوی مطالبات پرولتاریا خواهد بود،

در اکثر موارد، در حالی که ادیان جدید تدریجاً به بخشی از دستگاه دولتی تبدیل می شدند، علمای مقدس به موعظه درباره «بهشت موعود» مشغول بودند. این همه اما، انواع گوناگون توزیع دوباره فقر بود تا ثروت. با پیدایش بورژوازی، صنعتی شدن تولید و شکل گیری پرولتاریا پایه مادی آزادی بشریت در دوران سرمایه داری به وجود آمد.

سوسیالیسم علمی

در اوایل قرن نوزدهم هم درک عملی تر و "علمی" تری از سوسیالیسم آغاز به رشد کرد. این تئوری ها که بعداً به نام «سوسیالیسم تخیلی» شناخته شدند، به خاطر پژوهش اجتماعی آن ها "بدون در نظر گرفتن تفکیک طبقاتی" و جایگزینی "ابتکار عمل شخصی" با "عمل تاریخی" مورد انتقاد مارکس و انگلس قرار گرفتند. و این به این خاطر بود که به پرولتاریا، که در آن زمان در دوران طفولیت به سر می برد، به مثابه "طبقه ای بدون هرگونه ابتکار تاریخی" نگریسته می شد. اما رشد نازل و نسبی صنعت هنوز به وجود آمدن "شرایط رهایی پرولتاریا" را موجب نمی گشت. با قرار دادن مبنای خود بر پایه "شرایط خیالی" و نه "شرایط رهایی تاریخیاً مهیا گشته"، تعجبی نداشت که سوسیالیست های تخیلی "تمام اعمال سیاسی، به ویژه عمل انقلابی" را مردود می شماردند.^۱ با رشد نیروهای مولده و مبارزه طبقاتی پرولتاریا، این تئوری ها ارزش عملی خود را از دست داده و راه را برای درک مفاهیم علمی سوسیالیسم هموار ساختند.

مارکس و انگلس اما، خود را به انتقاد از سوسیالیست های تخیلی محدود نکردند. آن ها هم چنین در انتقاد به سوسیالیسم فئودالی ی ضد انقلابی، سوسیالیسم خرده بورژوازی و سوسیالیسم محافظه کارانه بورژوازی نیز ثابت قدم بودند. سوسیالیسم به عنوان آلترناتیو سرمایه داری، در ذهن طبقات مختلف دارای معانی و انگیزه های متفاوت است.^۲ «بیسمارک» که در مقام ریاست حکومت آلمان در اواخر دهه ۱۸۷۰ قانون «ضد سوسیالیستی» را تصویب کرد، چند سال پس از آن اعلام داشت که: "دولت باید به معرفی بیشتر سوسیالیسم در پارلمان ما بپردازد."^۳

آن چه که در پی این مسئله هویدا گشت، سوسیالیسم «پدرخانی» دولت به عنوان اولین سیستم تأمین اجتماعی در اروپا بود. این سیستم شامل بیمه سوانح کارگری، بیمه درمان و حق بازنشستگی بود. برقراری این

سیستم به تقویت و استحکام دولت بورژوازی کمک شایان کرده و به مدلی برای دیگر کشورهای اروپا تبدیل گردید.^۴ این گونه رفرم ها که در ذهن کارگران به سرمایه داری ظاهری پسندیده می بخشید، تا به امروز ادامه داشته است. حتی صرفاً صحبت از این قبیل رفرم ها دارای کاربردی سیاسی است.

لزوم دوره انتقالی

مارکس و انگلس و همه سوسیالیست های انقلابی از آن زمان تا کنون بر این باور بوده اند که ساختمان کمونیسم نمی تواند در فردای تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا صورت گیرد. بدیهی ست که برای رسیدن به مرحله اول جامعه کمونیستی (که به خاطر نفوذ «انترناسیونال دوم» به نام مرحله سوسیالیستی شناخته می شود). جامعه ای که در آن طبقات و دولت ناپدید گشته و همگان از تولید اجتماعی بر مبنای نیروی کارشان برداشت می کنند، به دوران انتقالی ای نیاز است که طی آن نیروهای مولده رشد کرده و پایه مادی شرایط زوال تدریجی دولت و طبقات فراهم می گردد.

تفاوت مرحله اول جامعه کمونیستی و مرحله دوم آن (مرحله بالاتر) در این است که در مرحله اول هنوز نوعی از حق بورژوازی وجود دارد^۵ و در مرحله بالاتر به هر کس به اندازه نیازش از تولید اجتماعی تعلق می گیرد. در این مرحله تفاوت کار فکری و کار یدی از میان خواهد رفت. واضح است که برای رسیدن به این مرحله از رشد، به ویژه در کشورهایی که از لحاظ اقتصادی عقب مانده اند، به یک دوران انتقالی نیاز است. به هر حال به دلیل ضربه استالینیسیم (و شریک نامیمون آن سوسیال دمکراسی) این مفاهیم اولیه عمدتاً در هاله ای از ابهامات قرار گرفته اند استالینیسیت ها یا لزوم وجود چنین دورانی (انتقالی) را منکر می شوند و یا، همین دوران، (یعنی، به اعتقاد مارکس مرحله اول جامعه کمونیستی) را مرحله سوسیالیستی می نامند.

اولاً آن ها فراموش می کنند که بین وجوه مختلف تولیدی، همیشه دورانی از انتقال وجود داشته است. هنگامی که پرولتاریا به کسب قدرت سیاسی نایل آید، پس از آن باید توسط دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا تمام روابط جامعه کهن را از طریق ابزارهای انقلابی متحول سازد. مبارزه طبقاتی با برقراری دیکتاتوری پرولتاریا خاتمه نمی یابد. بر عکس، از آن جا که مانع اصلی در مقابل هژمونی پرولتری، یعنی دولت بورژوازی،

^۴ "با کسی که دارای حقوق بازنشستگی است... راحت تر می توان کنار آمد تا کسی که چنین آینده ای ندارد." بیسمارک هم چنین در مورد حقوق بازنشستگی می گوید که آن "به پرورش افکار محافظه کارانه در ذهن منجر می گردد." همان جا ۱۲۹.

^۵ "در این جا اصولاً حق برابر هنوز حق بورژوازی است" یعنی، "حق برابر هنوز مهر محدودیت های بورژوازی را بر خود دارد." به این دلیل که تولیدکنندگان متفاوت دارای قدرت جسمی و توانایی ی فکری متفاوت هستند. در نتیجه "حق برابر حقی است نابرابر برای کار نابرابر". رجوع کنید به مارکس «نقد برنامه گتا»، آثار منتخب مارکس و انگلس جلد ۳، مسکو، ۱۹۸۳، ص ۱۸.

^۱ مارکس و انگلس، «مانیفست حزب کمونیست»، منتخب آثار جلد ۱، مسکو ۱۹۸۳ ص ۱۲۵-۱۳۴. کلیه نقل قول ها به زبان انگلیسی هستند.

^۲ همان جا، ص ۱۳۴-۱۲۷

^۳ اکثر کتاب ها در مورد بیسمارک چنین مطالبی را شامل می شوند. یک نمونه مشخص کتاب «بیسمارک: انقلابی سفید» نوشته «لوتار گول»، لندن ۱۹۸۶ است. در صفحه ۱۲۹ آن کتاب آمده است که: "سوسیالیسم دولتی در حرکت به پیش است و به هیچ وجه کسی نمی تواند جلوی آن را بگیرد، هر کس آن را بپذیرد قدرت را به چنگ خواهد آورد."

از میان برداشته شده است، مبارزه طبقاتی برای اولین بار در تاریخ بشر به از میان رفتن طبقات منجر می گردد و نه به ظهور طبقه استثمارکننده نوین.

بنابر این با آغاز دوران انتقالی، همان طور که مارکس مکرراً تأکید داشت، قدرت دولتی چیزی به جز «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» نیست.^۶ اگر قدرت دولتی چیزی به جز این باشد، نه تنها انتقالی به مرحله اول جامعه کمونیستی صورت نخواهد گرفت، بلکه در نهایت جامعه به دوران سرمایه داری عقب گرد خواهد کرد.^۷

دوماً، استالینیست ها دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا، یعنی دوران انتقالی را «سوسیالیسم» می نامند. اما آن ها هم چنین فراموش می کنند که در سوسیالیسم به عنوان مرحله اول جامعه کمونیستی طبقات و دولت دیگر وجود خارجی ندارند. و به هر کس به اندازه کارش در چارچوب تولید اجتماعی تعلق می گیرد.^۸ به علاوه، از آن جا که پرولتاریا مستقیماً درگیر سازماندهی و برنامه ریزی جامعه می شود، ضرورتاً شالوده تفاوت های کار فکری و یدی مورد تحول قرار می گیرد.

دوران انتقالی

بدیهی ست که تا زمانی که این گونه بدفهمی های رایج در مورد مفهوم سوسیالیسم وجود دارد مشکلات عدیده ای بر سر راه برداشتن قدم های مشخص برای رسیدن به آن وجود خواهد داشت. این پژوهش از سوی بلشویک ها و به ویژه توسط «پروبرائزسکی» و «بوخارین»^۹ در حالی که از طریق جدال با مشکلاتی که بر سر راه برقراری پایه های اولیه جامعه نوین سوسیالیستی در کشوری عقب مانده (هم چون روسیه در آن مقطع) وجود داشت، به توضیح و موشکافی این مفاهیم اولیه پرداختند. اکنون زمان آن فرا رسیده که این توضیحات و موشکافی های آنان از زیر آوار استالینیسم بیرون کشیده شود. هم چنین ضروریست که این مفاهیم اولیه در پرتو حداقل ۷۰ سال گذشته مبارزه طبقاتی مورد بازنگری قرار گیرند.

هیچ یک از وجوه تولیدی به شکل خالصی رشد نکرده اند. رشد یک وجه تولید نوین به معنی خلع ید از اشکال اقتصادی موجود است. این خلع ید به این معنی است که در ابتدا این اشکال اقتصادی تحت تسلط وجه تولید نوین قرار گرفته و در نهایت از میان برداشته خواهند شد. رشد وجه تولید نوین اما، بر اساس آشکار شدن جنبه های ذاتی و قوانین ویژه آن. و به صورت خطی، انجام نمی گیرد. قوانین وجه تولید حاکم

به واسطه تأثیر نیروهای مقاومی که از طریق اشکال دیگر بر آن وارد می گردد، همیشه از مسیر این رشد خطی جدا می گردند.

انتقال به سوسیالیسم با دوران انتقالی وجوه تولیدی دیگر، تفاوت های اساسی دارد. برای مثال، اگر انتقال از دوران فئودالی به سرمایه داری را در نظر بگیریم و آن را با انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم مقایسه کنیم، به دو تفاوت اصلی بر خواهیم خورد.

اول، تولید کاپیتالیستی (کالایی) قبل از انقلاب بورژوازی در بطن جامعه فئودالی آغاز به رشد می کند. در نتیجه انقلاب بورژوازی تنها رشد سریع تر تولید کالایی و در واقع سرمایه داری را تسهیل می کند. در صورتی که ساختمان پایه های اقتصاد سوسیالیستی جامعه آینده پس از تسخیر قدرت توسط پرولتاریا آغاز می گردد. آن چه که در اختیار بورژوازی ست، پرولتاریا تنها از طریق دیکتاتوری انقلابی خود به دست می آورد.

بنیاد و اساس اقتصاد سوسیالیستی مجموعه ای لاینفک را تشکیل می دهند. بنابر این نه می توانند به صورت نطفه ای در جامعه سرمایه داری آغاز به رشد کنند، و نه این که به شکل «خود بخودی» در دوران انتقالی. دوران «پیشا تاریخی» سوسیالیسم تنها می تواند از طریق دخالت سیاسی و انقلابی ی آگاهانه پرولتاریا در اقتصاد آغاز گردد. از طریق نهادهای دولت کارگری، صنایع بزرگ، به عنوان اولین انباشت سوسیالیستی، به مالکیت اجتماعی (سوسیالیستی) در خواهند آمد. این مالکیت اجتماعی از طریق متمرکز کردن صنایع بزرگ در دست دولت کارگری و تحت کنترل مستقیم کارگران صورت می گیرد و نیازمند حداقلی از منابع، جهت سازماندهی رهبری سوسیالیستی صنعت خواهد بود.

دوم، دوران «پیشا تاریخ» سرمایه داری صنعتی شامل دوران «مانوفاکتورها» است. تنها وجود چند مانوفاکتور لازم بود تا برتری وجه تولید نوین (سرمایه داری) به وجه تولید کهن (فئودالی) ثابت گردد. در مورد سوسیالیسم اما، این گونه «جنگ و جدل پارتیزانی» به کار نمی آید. انباشت جزئی و یا تدریجی ی سوسیالیستی قادر به حل مسائل پایه ای سازماندهی سوسیالیستی تولید نخواهد بود. جامعه ای که در حال انتقال به سوسیالیسم است به آن چنان انباشتی نیازمند است که:

۱- به بخش دولتی امکان به دست آوردن (و در مورد کشورهای پیشرفته، حفظ سطح تکنولوژی موجود) سطح تکنولوژی موجود در کشورهای پیشرفته صنعتی را بدهد؛

۲- به برنامه ریزی اداری کل مجموعه اقتصاد دولتی، سازماندهی علمی نیروی کار و تغییر لازم در پایه تکنیکی اقتصاد دولتی، کمک رساند؛

^۹ رجوع کنید به «علم اقتصاد نوین» پروبرائزسکی، آکسفورد ۱۹۶۵؛ و «اقتصاد دوران گذار»، بوخارین، نیویورک ۱۹۷۱. این چاپ اثر بوخارین شامل یادداشت های حاشیه ای لنین نیز می شود. بنابر این می توان به نظر او در مورد آثار بهترین تئوریسین های بلشویک در مورد دوران گذار پی برد.

^۶ همان جا. ص ۲۶.

^۷ رجوع کنید به بخش بعدی این نوشته «دوران انتقالی».

^۸ "بر طبق آن، تولیدکنندگان منفرد پس از کسر مخارج (اداری، اجتماعی و صندوق های بیمه) همان چیزی را از جامعه دریافت می کند که به آن داده است. همان مقدار کاری را که او به شکلی به جامعه تحویل داده به شکل دیگری دریافت می کند." مارکس و انگلس منتخب آثار ص ۱۸.

۳- رشد تمام مجموعه اقتصاد دولتی، و نه تنها بخش هایی از آن، را تضمین کند. زیرا بخش های وابسته کل مجموعه، باید در پیشرفت خود با هم هماهنگ شوند.

واضح است که، از آن جا که در دوران گذار اقتصاد ترکیبی از اشکال متفاوت است، به یک ضمانت سیاسی برای طی کردن این دوران گذار نیاز است. و از آن جا که در دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم تفاوت بنیادین بین شکل سیاست و شکل اقتصاد تنها در نوع سازماندهی آن هاست، لذا در طول این دوران تسلط سیاست بر اقتصاد از ملزومات است. برای مثال، کارخانه ای که تحت کنترل کارگری ست می تواند با استفاده از تکنیکی مشخص، به تولید همان کالاهایی مشغول باشد، که کارخانه دیگر، با همان تکنیک مشابه، اما بدون کنترل کارگری، تفاوت اینست که تولید در کارخانه اولی در خدمت انباشت سوسیالیستی قرار خواهد گرفت و تولید در کارخانه دوم در جهت خرابکاری در روند این انباشت. "تحت مجموعه شرایط خاصی، بیش از هر چیز، در مقابل خود تغییر عملکردهای دیالکتیکی سازمان های کارگری را داریم. کاملاً واضح است که این وضعیت تا آن جا که به جا به جایی روابط حاکم مربوط می گردد، چیز دیگری نمی تواند باشد، زیرا طبقه کارگری که قدرت دولتی را به دست آورده باید به طور اجتناب ناپذیری به قدرتی تبدیل گردد که به عنوان سازمانده تولید ظاهر می شود"^{۱۰} و این دقیقاً همان دلیلی ست که اهمیت ماهیت دولت را برجسته می کند. "کوچک ترین هسته های ابزار کار باید به عوامل آن روند عمومی سازماندهی ای تبدیل گردند که به طور سیستماتیک توسط منطق جمعی طبقه کارگر رهبری می شود. طبقه کارگری که تجسم مادی خود را در بالاترین و متشکل ترین شکل سازمانی خود، یعنی ابزار دولتی خود، در می یابد."^{۱۱}

بنابر این، تضمین کننده اصلی دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم همانا «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» است. بوخارین تمام یک فصل از اثر خود را به قهر «ماوراء اقتصادی» در دوران انتقالی اختصاص می دهد. لنین کل محتوای این فصل که شامل نقل قول هایی از مارکس و انگلس در رابطه با قهر و قدرت سیاسی ست را تأیید می کند.^{۱۲} "زور قابله هر جامعه کهنی ست که آستن جامعه ای نوین است. خود قدرت اقتصادی ست."^{۱۳} برای بلشویک ها این بسیار واضح بود که "قدرت دولت انقلابی نیرومندترین اهرم انقلاب اقتصادی

است."^{۱۴} "قدرت دولتی [پرولتاریا]، دیکتاتوری آن، دولت شورایی عامل از میان برداشتن پیوندهای کهن اقتصادی و برقراری پیوندهای نوین اقتصادی را در خود دارند. قدرت سیاسی در جوهر واقعی خود چیزی به جز قدرت سازمان یافته یک طبقه برای سرکوب طبقه دیگر نیست."^{۱۵} «قدرت متمرکز یافته» روی بورژوازی به عنوان قدرتی اقتصادی نمایان می گردد، قدرتی خواهد بود که بعد از هم پاشیدن روابط تولیدی سرمایه داری منجر گشته و اسکلت عینی مادی تولید را در خدمت پرولتاریا قرار می دهد..."^{۱۶}

از دست دادن همین قدرت سیاسی و اقتصادی منجر به منحرف شدن تاریخ از مسیر خود شد و خود بوروکراسی، به عنوان نتیجه تأثیر شکست انقلاب جهانی، عامل شکست انقلابات بسیاری گردید. بنابر این ما باید، به بررسی آن دلایلی پردازیم که باعث مرگ دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و جایگزینی آن با دیکتاتوری ضد انقلابی بورکرات ها شد.

مرگ دیکتاتوری پرولتاریا و ماهیت طبقاتی دولت شوروی

روشن است که انقلاب اکتبر سیستم سرمایه داری را در امپراطوری تزار سرنگون کرد و پس از آن جنگ داخلی و شکست انقلاب در اروپا، به ویژه در آلمان، به مقدار زیادی موقعیت دولت کارگری را تضعیف کرد.

«سیاست نوین اقتصادی» (نپ) به دادن امتیازاتی به کولاک ها و عوامل مشابه، به عنوان فرجه ای جهت فراهم آوردن شرایط رشد نیروهای مولده، منجر گردید. از آن جا که قدرت دولتی توسط دولتی کارگری- اگرچه به شکل «ناهنجاری های بورکراتیک»، اعمال می شد، امتیازات «نپ» ماهیت انتقالی ی جامعه شوروی را تهدید نمی کرد.

اما مقطعی فرار رسید که این بوروکراسی عملاً قدرت دولتی را از پرولتاریا غصب کرد؛ و از آن جا که عامل اصلی برای انتقال جامعه ای فرا-انقلابی به جامعه ای سوسیالیستی همانا وجود دیکتاتوری انقلابی پرولتاریاست، بنابر این از این مقطع به بعد نمی توان جامعه شوروی را به عنوان جامعه ای در حال گذار به سوسیالیسم تلقی کرد. (از آن جا که بسیاری از به اصطلاح طرفداران سوسیالیسم دیگر به آن اعتقاد ندارند، بنابر این ما در این جا به تزه های «سوسیالیستی» در مورد شوروی نمی پردازیم).^{۱۷}

^{۱۵} در همان جا بوخارین از قول مارکس می گوید: "قدرت سیاسی به مفهوم درست آن، چیزی به جز قدرت سازمان یافته ی یک طبقه برای سرکوب طبقه ی دیگر نیست." مارکس و انگلس «مانیفست حزب کمونیست». ص ۱۲۷. لنین زیر این جمله را خط کشیده است.

^{۱۶} همان جا، ص ۱۵۱.

^{۱۷} شاید بهترین استدلال نقل قول های خود بوخارین باشد که تئوری «سوسیالیسم در یک کشور» را برای بوروکراسی، پس از مرگ لنین، تئوریزه کرد. در سال ۱۹۲۰ موقعی که هنوز یک بلشویک بود او چنین نوشت: "دیکتاتوری پرولتاریا، در صورت ایزوله بودن پرولتاریای کشورهای متفاوت از

^{۱۰} بوخارین، همان جا ص ۷۹-۷۸. لنین زیر تمام این پاراگراف را خط کشیده و در حاشیه نوشته است: (بسیار عالی!).

^{۱۱} همان جا، ص ۷۹.

^{۱۲} همان جا، فصل ۱۰ ص ۱۶۱-۱۴۸. در پایان این فصل لنین می نویسد: این فصل بسیار عالی ای ست.

^{۱۳} بوخارین از مارکس نقل قول می آورد (مارکس). کاپیتال جلد ۱، لندن ۱۹۸۳، ص ۷۰۳، همان جا، ص ۱۵۰.

^{۱۴} همان جا، ص ۱۵۱.

و در مورد کسانی که ادعا می کنند استالینست ها مسئول برگرداندن سرمایه داری به شوروی هستند، هرچند به شکل انحصار دولتی ی آن، باید گفت که تمام شواهد امر عکس آن را ثابت می کند. این دوستان با استناد به استدلال فوق نمی توانند تغییرات کنونی در شوروی را پاسخ دهند. اگر شوروی سرمایه داری است دیگر مشکل خصوصی سازی سرمایه های ملی شده (یعنی دولتی شده) از کجا نشأت می گیرد؟ آیا کشورهای بسیاری و از آن جمله کشورهای عقب افتاده سرمایه داری هم چون مصر به راحتی به این نوع خصوصی سازی در مدتی کمتر از چند هفته دست نیافتند؟

تو سرمایه داری دولتی اما، مشکلات عدیده دیگر هم دارد. اگر تا کنون سرمایه داری در شوروی برقرار شده است، چه موقع این عمل صورت گرفت؟ تأثیر آن بر جامعه شوروی چه بود؟ آیا عدم توافق جناح های مختلف در روند خصوصی سازی سرمایه ها می توانست متضمن وقوع «کودتا» گردد؟

سرمایه داری شکل تعمیم یافته تولید کالایی ست. اما شوروی با مشکل کمبود تولید اجناس مواجه است. آن چیزی هم که تولید می شود اکثراً به شکل گسترده ای قابل استفاده نیست (مثلاً هزار تا کفش یک لنگه!) و یا خطرناک تر از این (مثلاً تولید تلویزیون هایی که از داخل قابل منفجر شدن هستند). به وضوح اکثر اجناس ساخت شوروی ارزش مصرفی ندارند، چه رسد به ارزش مبادله. یک کالا باید دارای هر دو خصلت فوق باشد تا بتوان آن را «کالا» خواند.

به علاوه، این چه نوع سرمایه داری ای است که دارای بحران تولید کالا در سطح پائین تر از تقاضا، کمبود "سرمایه" گذاری اولیه و کمبود نیروی کار است؟ این ها همه نکات مقابل آن چیزی ست که به عنوان جنبه های مختلف بحران سرمایه داری شناخته می شوند. اگر مثال های مجارستان و چکسلواکی را مرتبط فرض کنیم. وضعیت در کشورهای فوق نشان می دهد که به کاراندازی دوباره سرمایه داری "بدترین جنبه های هر دو نظام" را در خود خواهد داشت: ارتش بیکاران، تولید نازل و کمبود سرمایه.

آن هایی که تزهایی هم چون پیدایش جامعه طبقاتی ی نوین و یا «فرماسیون» اجتماعی ی نوین را مطرح می کنند. در واقع یکی از اولیه

ترین نکات ماتریالیسم تاریخی را از خاطر می برند: "هیچ نظام اجتماعی ای ناپدید نخواهد شد مگر این که تمام نیروهای مولده آن نظام که هنوز جای رشد برای آن ها باقی ست، رشد کرده باشند، و هیچ روابط تولیدی ی نوینی جایگزین روابط تولیدی کهن نخواهد شد مگر این که شرایط مادی جدید برای رشد آن ها در بطن جامعه کهن فراهم شده باشد."^{۱۸} این جامعه نوین کشف شده به کجا می رفت؟ شرایط مادی در حال نضج گرفتن به چه نوع روابط تولیدی ای منتهی می شد؟

اکنون واضح است که «اتحاد شوروی» همیشه در حال یک دوره "تجدد" (رنسانس) به یک سیستم سرمایه داری به سر می برد. اتحاد شوروی جامعه ای در حال ایستا بود که پایه های اقتصادی اش همواره در حال انحطاط بود. بنابر این شرایط مادی ای که در "بطن" آن در حال نضج گرفتن بود به دوباره ظاهر شدن اجتناب ناپذیر روابط تولیدی سرمایه داری منجر گردید.

آن هایی که از تز «دولت کارگری منحن» دفاع می کنند علیرغم قراردادن خود بر پایه ای استوار، اما دارای مشکلاتی نیز هستند. آن ها از درک این مسئله که انحطاط خود دارای درجات مختلف است؛ و این که، انحطاط خود به پیدایش پدیده جدیدی منجر می گردد، عاجزند. تا چه مدتی می توان دولت بوروکراتیک را دولت منحن کارگری خواند؟ چطور می توان همواره از جامعه انتقالی، بر این اساس که برنامه ریزی دولتی و مالکیت ملی وجود دارد، دفاع کرد؟^{۱۹}

دولت کارگری و یا دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا بر اساس نمایندگی ی شوراها ی کارگری (و در کشورهای عقب افتاده، شوراها ی دهقانان) بنا نهاده شده است. قدرت شوراها در روسیه به مثابه ارگان های قدرت پرولتری، در همان سال های اولیه جنگ داخلی متوقف گردید.

در سال ۱۹۱۹ گزارش لنین به کنگره هشتم «حزب کمونیست روسیه» به نکات زیر اشاره داشت: "استثمارکنندگان از میان برداشته شده اند. اما سطح فرهنگی توده ها رشد نکرده است، و بنابر این بوروکرات ها به بازگشتن به موقعیت های سابق خود پرداخته اند."^{۲۰} لنین مکرراً به

یکدیگر، به پیروزی نخواهد رسید. بنابر این، یک اتحاد، یک همبستگی، یک به هم پیوستگی، یک پیمان بین تمام پرولتاریای در حال خیزش جمهوری های شورایی ضرورتی لازم الاجرا در روند مبارزه طبقاتی است." همان جا. ص ۱۷۳.

^{۱۸} مارکس، «پیش گفتار بر سهمی بر نقد اقتصاد سیاسی». منتخب آثار مارکس و انگلس، جلد ۱، ص ۵۰۴.

^{۱۹} دفاع از شوروی در برابر حمله نظامی، موقعی که این تهدید وجود داشت، مسئله دیگری است. اگر ما موضع مارکس را در مورد جنگ روسیه- ترکیه و موضع تروتسکی در مورد جنگ ایتالیا (دوره فاشیسم) و ایتوپی را در نظر بگیریم، در خواهیم یافت که در هر دو مورد مسئله اساسی این است که

شکست کشور پیشرفته تر به ایجاد توازن قوایی در جهت منافع پرولتاریا، در سطح جهانی، منجر می گردد. برای مثال می توان به نامه ی مارکس به «ویلیام لیننخت»، ۴ فوریه ۱۸۷۸ رجوع کرد. "شکست روس ها به تسریع هر چه بیشتر انقلاب در روسیه منجر می گردد". مارکس و انگلس، مجموعه آثار جلد ۴۵، لندن ۱۹۹۰، ص ۲۹۶. هم چنین رجوع شود به نوشته ی تروتسکی، "جنگ ایتالیا- ایتوپی" که در ژوئیه ۱۹۳۵ نگاشته شده است. "البته که ما خواهان شکست ایتالیا و پیروزی ایتوپی هستیم." نوشتجات لئون تروتسکی ۲۶-۱۹۳۵، نیویورک ۱۹۷۷، ص ۴۱.

^{۲۰} لنین، مجموعه آثار جلد ۲۹، ص ۱۸۴.

"ناهنجاری بوروکراتیک"^{۲۱} دولت کارگری انگشت می‌گذارد. با توجه به از میان رفتن بخش عظیمی از پرولتاریا، به ویژه رادیکال‌ترین آن‌ها، در جنگ داخلی، کنترل هر چه بیشتر در دست «فانکسیونرها»ی سابق دولت تزاری قرار گرفت. این "ناهنجاری بوروکراتیک" با شکست انقلاب پرولتاری در کشورهای پیشرفته صنعتی، هر چه بیشتر تقویت شد.

ادغام هر چه بیشتر دولت و حزب، و پس از آن از میان رفتن کامل حزب از طریق «عضوگیری لنینیستی»، برای بوروکرات‌های تزاری و مقام‌طلبان جدید امکان به دست آوردن تمام آپاراتوس دولتی فراهم گشت.^{۲۲} تروتسکی در نوشته خود «دولت کارگری و مسئله ترمیدور و بناپارتیسم» به چندین نتیجه‌گیری رسید؛ اول این بود که، "ترمیدور... در مقابل ما قرار ندارد بلکه آن را پشت سر گذاشته ایم. ترمیدوری‌ها می‌توانند تقریباً دهمین سالگرد خود را جشن بگیرند."^{۲۳} سال ۱۹۲۵ پایان دولت کارگری را نشان می‌زند. دولت کارگری‌ای که طبقه کارگر در سنگرهای انقلاب و میدان‌های جنگ داخلی بر علیه ارتش سفیدها و ۱۲ قدرت امپریالیستی به دست آورده بود، در نهادها و وزارتخانه‌های دولتی از دست داد.

بوروکراسی‌ای که در روسیه بین پرولتاریا و دهقانان و، در سطح بین‌المللی بین پرولتاریا و سرمایه‌داری قرار گرفته بود. از طریق برقراری یک بالانس قدرت بین این طبقات و در مقابل یکدیگر قراردادن آن‌ها به حفظ سلطه خود موفق گردید (این خود توضیح دهنده بسیاری از زیگزاگ‌های آن است). بوروکراسی که از رهبری کارگری در انقلاب و جنگ داخلی خلاص شده بود، برای اولین بار قدرت دولتی و کنترل منابع جامعه را به انحصار خود در آورد. این منشاء و جوهر دولت بوروکراتیک حاکم در اتحاد شوروی است.

بوروکرات‌ها نمی‌توانستند بدون به کارگیری مقدار زیادی سرمایه‌های کشورهای امپریالیستی و قبولاندن آن به طبقه کارگر، به استقرار مجدد سرمایه‌داری در روسیه موفق گردند. آن‌ها هم چنین باید خود به خادمان عادی جامعه سرمایه‌داری تبدیل می‌شدند. موقعی که در قدرت قرار گرفتند. دیگر از دست دادن آن برای آنان میسر نمی‌بود؛ و هر چه

بیشتر در قدرت باقی می‌ماندند به بدر شدن وضعیت اقتصادی منجر می‌گشت. از لحظه‌ای که بوروکراسی خود به قشر حاکم تبدیل شد امکان انتقال به سوسیالیسم دیگر از میان رفته بود.

دستاوردهای انقلاب اکتبر

بسیاری از رفقا با شور و شوق زیادی از دفاع از دستاوردهای اکتبر صحبت می‌کنند. اما آن‌ها هیچ‌گاه مشخصاً در مورد این دستاوردها حرفی نمی‌زنند. موقعی‌ای هم که تحت فشار به آن‌ها می‌پردازند طبق معمول به مخمصه‌های رایج در می‌غلطند: مالکیت ملی و یا انتقالی، برنامه ریزی دولتی، اشتغال کامل، سوسیالیسم دولتی، رشد عظیم نیروهای مولده و غیره. آن‌ها این مسئله که وظایف اساسی و بنابر این دستاوردهای بلشویک‌ها چه بود را به فراموشی می‌سپارند.

اصلی‌ترین دستاورد انقلاب اکتبر برقراری دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا بود. اگر از دستاوردها صحبت شود، بنابر این باید به جنبه‌های مختلف این دیکتاتوری رجوع کرد: داغان کردن پلیس دیکتاتوری تزاری، ارتش و پلیس مخفی تزار (Okhrano) و جایگزینی آن‌ها با میلیشیای کارگری، ارتش سرخ و پلیس مخفی دولت کارگری روسیه (aChek)؛ انتخاب و نه انتصاب نمایندگان، مأموران رسمی و قضات، و قراردادن آنان تحت استیضاح لحظه‌ای و صرفاً پرداخت دستمزدی معادل میانگین دستمزد یک کارگر؛ و دیگر جنبه‌های قدرت طبقه کارگر که به برداشتن قدم‌هایی در راستای حاکمیت و اداره جامعه از طریق که در نهایت به از میان برداشتن خود طبقه کارگر و دیگر طبقات اجتماعی می‌رسید. به عبارتی مادیت بخشیدن به اولین فاز جامعه کمونیستی.

تا آن جا که به این دستاوردهایی که رفقا با اکراه مطرح می‌کنند بر می‌گردد، این‌ها دستاوردهای بوروکراسی هستند و نه دستاوردهای ما، دلایل اجتماعی و مادی‌ای وجود دارد که بوروکراسی به انجام برخی از اقدامات و به اعلام برخی از گفته‌ها پرداخت [۲۵].^{۲۴}

در طول دوران انتقالی دولت چیزی به جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا نمی‌تواند باشد و ملی کردن نه به مفهوم اجتماعی (سوسیالیستی) کردن است و نه مرحله‌ای پایین‌تر از آن.^{۲۵} اگر مالکیت دولتی کنترل کارگری

^{۲۱} از همان سال ۱۹۱۸ لنین در نوشته‌ی خود "وظایف فوری حکومت شوروی" از ضرورت مبارزه علیه این انحراف سخن می‌گوید. رجوع کنید به مجموعه آثار لنین، جلد ۲۷، ص ۲۷۴.

^{۲۲} هم چنین تعداد معدود از کارگران به بخشی از بوروکراسی تبدیل شده بودند. این کارگران شامل آن بخشی می‌شدند که یا شوق انقلابی خود را از دست داده بودند و یا به لحاظ سیاسی کم تجربه بودند. "جایگاه اجتماعی کمونیستی که اتومبیلی و یا آپارتمان زیبایی در اختیار دارد با کمونیستی که در یک معدن کار می‌کند فرق دارد." رجوع کنید به راکوفسکی، «خطرات حرفه‌ای قدرت». در منتخب نوشتجات در مورد اپوزیسیون در شوروی ۳۰ - ۱۹۲۳، لندن ۱۹۸۰. ص ۱۲۶.

^{۲۳} نوشتجات لئون تروتسکی ۳۵-۱۹۳۴، نیویورک ۱۹۷۴، ص ۱۸۲.

^{۲۴} آن‌هایی که به اساسنامه استالینیست‌ها توهم دارند باید به ماده ۴ اساسنامه ۱۹۱۸ "حزب کارگر" (بریتانیا) رجوع کنند در این ماده آمده است: "مالکیت اشتراکی ابزار تولید و بهترین سیستم اداری مردمی و کنترل هر یک از صنایع" به عنوان یکی از اهداف حزب است. رجوع کنید به پیش نویس اساسنامه به اضافه‌ی دفترچه قوانین حزب کارگر. که به کنفرانس ناتینگهم، ژانویه ۲۵-۲۳، ۱۹۱۸ ارائه شد. لندن ۱۹۱۷، ص ۴. این قانون اخیراً تغییر کرده است (آوریل ۱۹۹۵).

^{۲۵} برای بلشویک‌ها تفاوت بین ملی کردن و اجتماعی کردن کاملاً واضح بود. رجوع کنید به "علم اقتصاد نوین" پروبرازنسکی، ص ۸۳. "ملی کردن آن چه که توسط سرمایه‌داری انباشت شده شامل دوره اولیه انباشت سوسیالیستی نمی‌شود. بلکه برعکس، آغاز آن است." هم چنین رجوع کنید به "اقتصاد دوران گذار" بوخارین، ص ۱۲۰. "واضح است که دولتی کردن «در کل» دارای محتوای مادی طبقاتی‌ی متفاوتی است. به طبق کاراکتر

بارآوری نیروی کار در اتحاد شوروی از بارآوری نیروی کار در جوامع سرمایه داری بیشتر بود اکنون شاهد سرنگونی سرمایه داری می بودیم تا استالینیسیم.

مشکلات جامعه شوروی حل شدنی نیست مگر طبقه کارگر این کشور به پس گرفتن آن چیزی که در اواسط دهه ۱۹۲۰ از دست داد، اقدام کند- یعنی «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا». انقلاب پرولتری نوین همواره از آن مقطع تا کنون در دستور کار این طبقه بوده است. این انقلاب در صورتی مادیت می بخشد که طبقه کارگر روسیه توسط حزب پیشتاز انقلابی خود رهبری شود.

مراد شیرین - نوامبر ۱۹۹۱

این مقاله نخستین بار توسط «نشر کارگری سوسیالیستی» به انگلیسی منتشر شد و سپس در شماره های ۵ و ۶ نشریه تئوریک (Communist Open Polemic for Revolutionary Unity) در سال ۱۹۹۲ انتشار یافت. در اینجا بخش اول آن، که در مورد «کودتا» اوت ۱۹۹۱ بود، چاپ نشده است.



فرارسیده که شکل سومی از ملی کردن، یعنی، ملی کردن بوروکراتیک را هم به رسمیت بشناسیم.

^{۲۶} مارکس، "فقر فلسفه"، مسکو ۱۹۷۶، ص ۱۴۲.

^{۲۷} رجوع کنید به یادداشت شماره ۳.

را دربر نداشته باشد- کنترلی که خود شکلی انتقالی برای رسیدن به مدیریت کارگری، دارد- هرگز این مالکیت به مالکیت اجتماعی تبدیل نخواهد شد. به علاوه برای مارکس روابط اصلی در جامعه روابط مالکیت نبودند، بلکه روابط تولیدی مطرح بودند. هر "تعریفی از مالکیت به عنوان رابطه ای مستقل، مقوله ای جداگانه... چیزی به جز توهم متافیزیکی و یا روی آوری به حقوق الهی نیست."^{۲۶}

تا آن جا که به برنامه ریزی مربوط می شود، این برنامه ریزی توسط بوروکراسی برای حفظ موقعیت اجتماعی خود انجام گرفته بود. برنامه ریزی ای نبود که توسط خود تولیدکنندگان برای رفع نیازمندی های خود آنان انجام گرفته باشد (از این مسئله که این برنامه ریزی هرگز در رابطه با سطح تولید واقعی نبود، می گذریم). برنامه ریزی ای که توسط کارگران انجام گرفته باشد باید هدف تقلیل ساعات کار را نشان دهد تا این که پرولتاریا بتواند از وقت فراغت خود در جهت بالا بردن سطح فرهنگ برای مداخله هر چه بیشتر در اداره دولت و جامعه استفاده کند. اشتغال کامل در روسیه از طریق پایین نگه داشتن سطح تکنیک و نتیجتاً سطح نازل بارآوری کار صورت می گرفت. در عمل به این معنی بود که زنان سالخورده (Babushka) به جاروب کردن خیابان ها در ساعات اول روز بپردازند و به همین صورت بکارگیری دیگر اشکال تکنولوژیک عقب مانده. فراموش نکنیم که در دوره دهه ۱۹۳۰ اشتغال کامل به معنی چیزی در سطح برده کشی در کمپ های سیبری بود. سوبسید دولتی به تحمل پذیر کردن سختی های اقتصادی تحمیل شده به پرولتاریا منجر گردید و در واقع به عنوان عاملی در روند حفظ از هم پاشی جامعه عمل می کرد.^{۲۷}

نکته مورد توجه در مورد رشد اقتصادی اتحاد شوروی این است که علیرغم تمام شواهد عینی در رد آن. بسیاری از ارقام اغراق آمیز که از طرف بوروکراسی در این مورد انتشار یافته است را باور کرده اند. دستاوردهایی از قبیل موفقیت در بکارگیری تکنولوژی فضایی و صنعت اسلحه سازی از استثنائات هستند. از طریق ارجحیت دادن به پروژه های خاصی، منابع موجود چه به لحاظ کیفی و چه کمی به این بخش از صنعت منتقل شود. به هر حال ادامه حیات بوروکراسی همیشه به رشد این دو رشته صنعتی وابسته بوده است.

به خاطر این، پیشرفت بخش های صنعت دیگر قربانی این وضعیت وخیم شدند. صنعت نفت به عنوان صنعت کلیدی این کشور مثال خوبی است. در آذربایجان ماشین هایی که در این صنعت به کار گرفته می شوند از لحاظ سطح تکنولوژیک به دهه ۱۹۴۰ متعلق هستند.

رشد اقتصادی روسیه در مقایسه با کشورهای پیشرفته سرمایه داری ناچیز است، و همین درصد از رشد هم به قیمت شکستن کمر و جان میلیون ها کارگر و «کارگران پرکار جنبش استخانوف» (Stakhanovist) تمام شده است. زیرا آنان فکر می کردند که این همه تلاش شان به ساختمان جامعه سوسیالیستی کمک می رساند. اگر

طبقاتی خود دولت ربط دارد." در نتیجه "ما باید صریحاً ملی کردن توسط بورژوازی را از ملی کردن توسط پرولتاریا جدا کنیم." در کنار جمله فوق لنین چنین یادداشت کرده است: "کاملاً همین طور است". شاید زمان آن

فوری و ضرورت انقلاب پرولتری

از زمانی که خبر انقلاب فوری به نین رسید او کاملاً به ماهیت بورژوایی حکومت موقت واقف بود. او بلافاصله نظریات خود برای گسترش نهادهای خودسازمانیافته کارگران و دیگر توده های تحت استثمار و ستم را به روز کرد و برنامه و تاکتیک های حزب بلشویک را بر این منظور بازنگری کرد تا این نهادهای تقویت شوند و به مرحله ای برسند که پرولتاریا بتواند قدرت سیاسی را تسخیر کند. مطالبی که در اینجا گردهم آورده شده اند بیش روشن نین را از همان اول در تزهایی که برای بلشویک هایی که عازم روسیه بودند خاطر نشان کرده و آنها را در تلگراف خود به طور بسیار مختصر می گنجانند. این نکات اصلی پس از چند ماه حضور در وضعیت انقلابی روسیه به طور کنکرت و دقیقتری در مقاله «درس های انقلاب» جمع بندی شدند.

طرح اولیه تزهایی [در مورد انقلاب فوری و حکومت موقت]، (۴) ۱۷ مارس ۱۹۱۷

پیشگفتار

نخستین خبر انقلاب بورژوا دموکراتیک روسیه در تاریخ ۲ (۱۵) مارس ۱۹۱۷ به نین رسید. گزارش پیروزی انقلاب و ظهور حکومت سرمایه دار ها و زمین داران در شب چهارم (۱۷) مارس در نشریه های «ژورخر پُست» و «نویه ژورخر زایتونگ» منتشر شد. نین پیش نویس اولیه تزهایی را نه جهت انتشار، بلکه برای گوشزد وظایف پرولتاریا در انقلاب به رشته تحریر در آورد. این تزه ها به سرعت از استکهلم به اسلو برای بلشویک هایی که عازم روسیه بودند فرستاده شد. نین در این تزه ها نخست به ارزیابی اعمال و نقشه های حکومت جدید، و رویکرد سرمایه دارانه و سرکوبگر آنان می پردازد و سپس با حمله به آنان و محکوم کردن آنها به عنوان غارتگران انقلاب پرولتاریا توده و همچنین شورا های کارگری را به سازماندهی مجدد ترغیب می کند. نین با شناخت کامل از رویکرد حکومت جدید درباره استثمار کارگران و ادامه جنگ امپریالیستی، ضرورت سازماندهی انقلابی پرولتری را درک و به سرعت اقدام به نشر این بیش می پردازد. نوشته حاضر از جمله تلاش های رهبر انقلاب اکتبر در جهت ضرورت خودسازماندهی پرولتری و همچنین سازمان دهی دهقانان برای برپایی یک انقلاب راستین پرولتری است.

از آنجایی که این تزه ها واکنش بلافاصله نین در مورد انقلاب فوری و حکومت موقت را بیان می کنند، و تا پس از مرگ نین هم منتشر نشدند، در بعضی جاها جمله بندی به خوبی معمول نثر نین نیست.

اطلاعاتی که از روسیه به زوربخ رسیده تا این لحظه، یعنی ۱۷ مارس ۱۹۱۷، آنچنان اندک است و حوادث در کشور ما آنچنان به سرعت در حال توسعه هستند، که هر گونه تصمیم گیری در مورد وضعیت موجود نیاز به احتیاط زیادی دارد.

اخبار دیروز نشان می داد که تزار نقداً کناره گیری کرده و حکومت جدید کادت-اکتبريست (*) نقداً با دیگر نمایندگان خاندان رومانوف توافق کرده بود. اما امروزه از انگلستان گزارش شده است که تزار هنوز کناره گیری نکرده و محل اقامتگاه او نیز نا معلوم است. این نشان می دهد

که او در تلاش است تا مقاومت کند، حزبی را سازماندهی کند، شاید حتی یک نیروی مسلح را در تلاش برای بازگرداندن سلطنت سازمان دهد. اگر او در فرار از روسیه و یا متقاعد کردن بخشی از نیروهای نظامی موفق شود، تزار ممکن است برای گمراه کردن مردم، اعلامیه ای صادر کند که در آن توافق فوری یک صلح جداگانه با آلمان را اعلام نماید!

در این موقعیت موجود وظیفه پرولتاریا بسیار پیچیده است. بدون شک، تردیدی نیست که پرولتاریا باید خود را به کارآمدترین شیوه سازماندهی کند، تمام نیروهای خود را صف آرایی کند، ائتلاف خود را با تمام بخش های توده های کارگری شهر و روستایی مسلح، تقویت و گسترش دهد تا مقاومت شدیدی در برابر ارتجاع تزاری ایجاد کند تا یک بار برای همیشه سلطنت تزاری را خرد کند.

از دیگر عواملی که باید در نظر داشت این است که حکومت جدیدی که قدرت را در سن پترزبورگ تسخیر کرده است، یا شاید صحیحتر است گفته شود که آن را از پرولتاریا، که مبارزه پیروزمندانه، قهرمانانه و قهر آمیز را بر عهده داشت، ربود، متشکل از بورژوازی لیبرال و زمیندارانی است که از سوی کرنسکی، سخنگوی دهقانان دموکرات و احتمالاً آن بخش از کارگران که بیش انترناسیونالیستی خود را فراموش کرده و به راه بورژوایی هدایت گشته اند، دنبال می شود. حکومت جدید متشکل از مدافعان و طرفداران جنگ امپریالیستی با آلمان است، یعنی یک جنگ در اتحاد با دولت های امپریالیستی انگلیس و فرانسه، جنگی برای غارت و تسخیر سرزمین های خارجی-ارمنستان، گالیسیا [در اروپای شرقی]، قسطنطنیه و غیره.

حکومت جدید نمیتواند به مردم روسیه (و ملت هایی که به وسیله این جنگ به ما گره خورده اند) یا صلح، یا نان یا آزادی کامل بدهد. بنابراین طبقه کارگر باید مبارزه خود را برای سوسیالیسم و صلح ادامه داده و از وضعیت جدیدی که بوجود آمده برای این امر استفاده کند تا آن را در میان توده ها به طور گسترده ای توضیح دهد.

حکومت جدید قادر نیست به مردم صلح اعطاء کند؛ زیرا که نماینده سرمایه داران و زمین داران است و همچنین از طریق معاهدات و تعهدات مالی به سرمایه داران انگلیس و فرانسه وابسته است. سوسیال دموکراسی روسیه در درجه اول، در عین صداقت و وفاداری اش به انترناسیونالیسم، باید به مردمی که خواهان صلح هستند توضیح دهد که

مسئله بدست آوردن صلح تحت حکومت فعلی امکان پذیر نیست. در نخستین فراخوان ابلاغ شده به مردم (۱۷ مارس)، به موضوع مهم و اصلی روز، یعنی صلح، اشاره ای نشده است. همواره قراردادهای غارتگرانه ای که تزاریسم با انگلستان، فرانسه، ایتالیا، ژاپن و غیره منعقد نموده را پنهان نگه می دارد. می خواهد از مردم واقعیت را در مورد برنامه جنگ خود پنهان کند، واقعیتی که معنی ادامه جنگ را دارد، با نقشه پیروزی بر آلمان است. آن موضعی نیست که آنچه مردم به طور حیاتی نیاز دارند را مهیا سازد: به طور صریح و مستقیم به همه ی کشور های متخاصم آتش بسی فوری پیشنهاد دهد که دنباله آن صلحی بر پایه رهایی تمام مستعمرات و کشورهای وابسته و نابرابر است. تحقق این امر، مستلزم یک حکومت کارگری است که در ابتدا با فقیرترین بخش جمعیت روستایی متحد شود و سپس با کارگران انقلابی همه کشورهای درگیر جنگ، به طور ائتلافی اقدام نماید.

حکومت جدید نمی تواند به مردم نان بدهد. و هیچ آزادی قادر به رضایت توده هایی که به دلیل کمبود و توزیع بی کفایت ذخایر موجود، و مهمتر از آن، به دلیل تصرف ذخایر از سوی زمینداران و سرمایه داران، از گرسنگی رنج می برند، نیست. این به اقدامات انقلابی علیه زمینداران و سرمایه داران نیاز دارد تا مردم نان بدست بیاورند، و این اقدامات تنها توسط یک دولت کارگری می توانند انجام شوند.

در نهایت، حکومت جدید در موقعیتی نیست که به مردم آزادی کامل دهد، هر چند در بیانیه ۱۷ مارس آن از چیزی به جزء آزادی سیاسی سخن نمی گوید و در مورد دیگر مسائل مهم سکوت می کند. حکومت جدید در حال تلاش برای رسیدن به توافق با خاندان رومانوف است، زیرا که به رسمیت شناختن رومانوف ها را، بر خلاف اراده مردم پیشنهاد کرده است، که بر اساس توافق با نیکولاس دوم تخت پادشاهی را به پسرش واگذار کند، و یک نفر از خاندان رومانوف به عنوان نایب السلطنه منصوب شود. حکومت جدید در بیانیه خود وعده همه نوع آزادی را داده است، اما موفق نشده که وظیفه مستقیم و بدون قید و شرط خود را برای اعمال بلافاصله چنین آزادی هایی مانند انتخاب افسران و غیره، توسط سربازان، انتخابات «شورا های شهر» («دوما» Duma) سن پترزبورگ، مسکو و دیگر شهرها بر مبنای حق رأی همگانی و نه صرفاً مردانه، در اختیار قرار گذاشتن تمامی ساختمان های دولتی و عمومی برای برگزاری جلسات عمومی، اعطاء انتخابات به تمامی نهادهای محلی و «زمستوو ها» (Zemstvo) می کنند، همچنین بر اساس حق رأی همگانی، همه محدودیت های حقوقی نهادهای محلی دولتی را لغو کند، همه مقاماتی که برای نظارت بر نهادهای محلی دولتی منصوب شده اند را اخراج کند، ایجاد نه تنها آزادی مذهب، بلکه آزادی از مذهب، بلافاصله مدارس را از کلیسا جدا کرده و آنها را از کنترل مقامات دولتی و غیره رها کند.

بیانیه ۱۷ مارس حکومت جدید، موجب برانگیختن عمیق ترین بی اعتمادی ها شد. زیرا که این امر متکی به وعده هاست و امکان انجام

فوری یکی از اقدامات حیاتی که می تواند و باید در حال حاضر انجام شود را فراهم نمی کند.

برنامه حکومت جدید حتی کوچک ترین اشاره ای به هشت ساعت کار در روز، یا هر اقدام اقتصادی دیگر جهت بهبود وضعیت کارگران ندارد. و در مورد زمین برای دهقانان و انتقال بدون عوارض املاک به آنها، یک کلمه هم حرفی نزده است. حکومت جدید با سکوت خود در مورد این مسائل حیاتی، ماهیت سرمایه داری و زمینداری خود را نشان می دهد.

تنها یک حکومت کارگری که، اولاً، بر اکثریت قریب به اتفاق جمعیت دهقانی، کارگران مزارع و دهقانان فقیر تکیه دارد، و دوماً بر با کارگران انقلابی تمام کشورهای درگیر جنگ تاکید دارد، می تواند مردم را به صلح، نان و آزادی کامل برساند.

بنابراین پرولتاریای انقلابی می تواند انقلاب اول (۱۴) مارس را تنها به عنوان نخستین انقلابی که به هیچ وجه در مسیر خطیر خود موفق نبوده مورد توجه قرار دهد. چنین حکومتی نمی تواند کار خود را جهت مبارزه برای یک جمهوری دموکراتیک و سوسیالیستی تنظیم کند.

برای انجام چنین کاری پرولتاریا و حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه بالاتر از هر چیز باید از آزادی جزئی و نسبی اجرا شده توسط حکومت جدید بهره بگیرد. و تنها می تواند آن را با ادامه مبارزه انقلابی مداوم، پایدار و با پشتکار تضمین و گسترش دهد.

واقعیت امر درباره حکومت فعلی و نگرش واقعی آن در مورد مسایل مبرم باید به همه توده های کارکن در شهر ها و روستاها، و همچنین ارتش، شناخته شود. شورا های نمایندگان کارگران باید سازمان یابند و کارگران نیز مسلح شوند. سازمان های پرولتری باید به ارتش (که حکومت جدید نیز حقوق سیاسی به آنها را وعده داده است) و مناطق روستایی گسترش داده شوند. به خصوص باید تشکلات طبقاتی جداگانه برای سازماندهی کارگران مزارع تدارک دید.

تنها با شناساندن واقعیت به وسیع ترین توده مردم، و تنها با سازماندهی آنها، می توانیم پیروزی کامل در مرحله بعدی انقلاب و فتح قدرت توسط یک حکومت کارگری را تضمین کنیم.

انجام این وظیفه که در دوره های انقلابی و تحت تاثیر درس های طاققت فرسای جنگ بی اندازه سریع تر از موقعیت های معمولی توسط مردم پذیرفته می شود، حزب پرولتاریای انقلابی را ملزم می سازد تا از لحاظ ایدئولوژیک و سازماندهی مستقل باشد. باید به انترناسیونالیسم پایبند باشد و مقهور عبارت و سخنان پر طمطراق دروغین بورژوازی در قالب "دفاع از سرزمین پدری" در جنگ امپریالیستی و غارتگرانه حاضر، نشود.

متن تلگراف من از این قرار است:

"تاکتیکیهای ما: هیچ اعتمادی به و هیچ حمایتی از حکومت جدید [جایز نیست]؛ به ویژه «کرنسکی» (Kerensky) مظنون است؛ مسلح کردن پرولتاریا تنها تضمین است؛ انتخابات فوری «شورای شهر پتروگراد»؛ هیچ نزدیکی سیاسی با احزاب دیگر [برقرار نشود]. این را به پتروگراد تلگراف کنید."

من این تلگراف را از سوی اعضای کمیته مرکزی در خارج از کشور فرستادم، نه از سوی کمیته مرکزی. [در آن به] مجلس مؤسسان رجوع نشده است، بلکه به انتخابات نهادهای شهرداری. انتخابات مجلس مؤسسان تا کنون تنها وعده‌ای تو خالی بوده است. انتخابات شورای شهر پتروگراد می‌تواند و باید فوراً برگزار شوند، اگر که حکومت واقعاً قادر به دایر کردن آزادی‌های وعده داده شده خود باشد. این انتخابات می‌توانند به پرولتاریا کمک کنند تا جایگاه‌های انقلابی خود را سازماندهی و تقویت کند.

ن. لنین

* این نامه در «فولکس رشت» (Volksrecht)، روزنامه حزب سوسیال دموکرات سوئیس در شهر زوریخ، شماره ۷۵، ۲۹ مارس ۱۹۱۷، منتشر شد. در بالای آن نوشته شده بود: "رفیق لنین می‌نویسد ... منبع: «و. ای. لنین»، کلیات آثار به زبان انگلیسی، انتشارات پروگرس، ۱۹۶۴، مسکو، جلد ۲۳، صفحات ۲۹۴-۲۹۳. نوشته شده پس از ۶ مارس (۱۹)، ۱۹۱۷.

نه فقط این حکومت، بلکه حتی یک حکومت جمهوریخواه بورژوا دموکراتیک که اگر صرفاً از کرنسکی و دیگر ناردونیک‌ها و سوسیال میهن پرستان «مارکسیست» تشکیل شود، نیز نمی‌تواند نقش رهبری مردم برای خروج از جنگ امپریالیستی و تضمین صلح را بر عهده بگیرد.

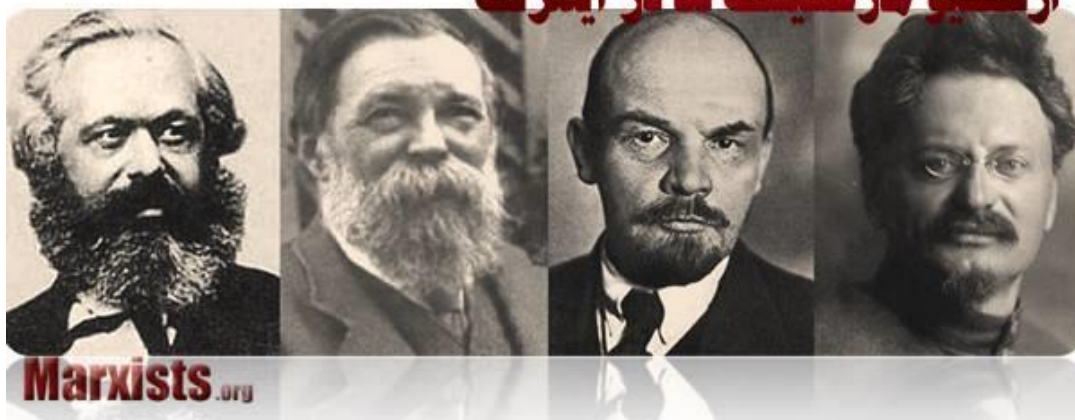
به همین دلیل ما نمی‌توانیم با هیچ نوع بلوکی، ائتلافی، و یا حتی توافق با «دفاع طلبان»ی که در میان کارگران اند رضایت دهیم، و همچنین با گرایش گودزیف-پتروسوف-چخنکلی-کرنسکی و امثال آنها، و نه با افرادی مانند چخیدیزه و دیگران که موضعی متزلزل و نامعینی را در این مورد اتخاذ کرده اند. آن توافقات نه تنها یک عنصر نادرست را به ذهن توده‌ها تزریق کرده و آنها را به بورژوازی امپریالیستی روسیه وابسته می‌سازد، بلکه موجب تضعیف و اختلال در نقش رهبری پرولتاریا در هدایت مردم برای رهایی از جنگ امپریالیستی و تضمین صلحی راستین و با دوام بین حکومت‌های کارگری همه کشورها می‌شود.

* لنین عادت داشت اصطلاح کادت-اکتبريست را برای توصیف حکومت موقت بورژوازی به کار ببرد.

نامه به روزنامه «فولکس رشت»*

روزنامه‌های گوناگون آلمان یک نسخه تحریف شده تلگرافی که من در روز دوشنبه، ۱۹ مارس، به برخی از اعضای حزب ما در اسکندیناوی که عازم روسیه بودند، و از من توصیه ام را در مورد تاکتیک‌هایی که سوسیال دموکرات‌ها باید از آنها پیروی کنند، منتشر کرده اند.

آرشیو مارکسیست‌ها در اینترنت



درس های انقلاب

و. ا. لنین

آنچه بیش از هر چیز ماهیت جعلی و افتراآمیز اتهامات علیه بلشویکها را بیان میکند این است که روزنامه‌های ملاکین و سرمایه‌داران با هاری تمام بلشویکها را به علت مبارزه‌شان علیه جنگ و علیه ملاکین و سرمایه‌داران به باد حمله و ناسزا گرفته و خواستار دستگیری و تعقیب بلشویکها شده‌اند، و همه اینها مربوط به زمانی است که حتی هیچ اتهامی هم علیه احدی از بلشویکها ساخته نشده بود.

مردم صلح می‌خواهند. حال آنکه دولت انقلابی روسیه آزاد، بر اساس همان قراردادهای محرمانه‌ای که نیکلای دوم تزار سابق با سرمایه‌داران انگلیس و فرانسه بسته بود، جنگ غاصبانه را از سر گرفته است تا سرمایه‌داران روس هم امکان غارت ملل دیگر را بدست بیاورند. آن قراردادهای محرمانه همچنان مکتوم مانده‌اند. دولت روسیه آزاد با توسل به بهانه‌های گوناگون طفره رفته و تا همین امروز هم از پیشنهاد صلحی عادلانه به تمام ملل خودداری کرده است.

نان نیست. قحطی دوباره فرا میرسد. همه می‌بینند که سرمایه‌داران و ثروتمندان خزانه دولت را در مقابل تحویل سیورسات جنگی بیش‌رمانه می‌فریبند (اکنون جنگ هر روز برای مردم به بهای ۵۰ میلیون روبل تمام میشود) و سودهای کلان بیسابقه‌ای در مقابل نرخهای گزاف به جیب می‌زنند و حال آنکه در زمینه برقرار کردن کنترل مؤثر کارگران بر تولید و توزیع محصولات مطلقاً هیچ اقدامی به عمل نیامده است. سرمایه‌داران روز به روز گستاخ‌تر میشوند، کارگران را بیرون میکنند و به خیابان میریزند، و آنهم در زمانی که مردم از قحطی ارزاق بشدت در مضیقه‌اند.

اکثریت عظیم دهقانان در تعداد زیادی از کنگره‌ها با صدایی رسا و بنحوی روشن اعلام داشته‌اند مالکیت ملاکان را بر زمین بیعدالتی و دزدی میدانند. و حال آنکه دولتی که خود را انقلابی و دمکراتیک مینامد ماهیاست که دهقانان را سر می‌دواند و با وعده و دفع‌الوقت فریبشان میدهد. سرمایه‌داران ماهها به چرنف وزیر اجازه نمیدادند قانون منع خرید و فروش زمین را انتشار دهد. و وقتی هم که بالآخره این قانون انتشار یافت، سرمایه‌داران بر ضد چرنف دست به تحریکات پلید افتراآمیزی زدند و اکنون هم آن را ادامه میدهند. گستاخی دولت در امر دفاع از ملاکین بجایی رسیده است که دهقانان را بجرم ضبط "خودسرانه" زمین به دادگاه می‌کشاند.

دهقانان را سر می‌دوانند و میکوشند آنها را متقاعد کنند که تا تشکیل مجلس مؤسسان صبر داشته باشند. ولی تشکیل این مجلس را سرمایه‌داران کماکان به تعویق می‌اندازند. اکنون که تحت فشار خواستهای بلشویکها این دعوت موکول به سی‌ام سپتامبر شده است، سرمایه‌داران آشکارا فریاد می‌زنند که این مهلت بسیار کوتاه و "غیرعملی" است و خواستار تعویق دعوت مجلس مؤسسانند... متنفذترین اعضاء حزب سرمایه‌داران و ملاکین یعنی حزب "کادتها" یا حزب "آزادی مردم" از قبیل پانینا Panina علناً موعظه میکنند که دعوت مجلس مؤسسان تا خاتمه جنگ بتعویق بیفتد.

هر انقلابی به معنای یک تحول ناگهانی و شدید در زندگی توده‌های عظیم مردم است. اگر موجبات چنین تحولی فراهم نشده باشد وقوع انقلاب حقیقی غیر ممکن است. همان گونه که هر تحولی در زندگی یک فرد، بسی چیزها به او می‌آموزد و وادارش می‌سازد خیلی چیزها را ببیند و به چیزهایی پی ببرد، به همان گونه هم انقلاب در مدت کوتاهی پر معناترین و گرانبهارترین درسها را به تمام مردم می‌آموزد.

در دوران انقلاب میلیونها و دهها میلیون تن از مردم در هر هفته بیش از یک سال زندگی عادی و خواب‌آلوده چیز می‌آموزند. زیرا هنگامی که تحول ناگهانی و شدید در زندگی تمامی مردم روی میدهد، با وضوح خاصی معلوم میشود که هر یک از طبقات مردم چه هدفی را تعقیب میکند، چه نیرویی دارد و به چه روشهایی عمل میکند. هر کارگر بلحاظ طبقاتی آگاه، هر سرباز و هر دهقانی باید بدقت در درسهای انقلاب روسیه تعمق کند، بخصوص اکنون، یعنی در پایان ماه ژوئیه که دیگر صریحاً معلوم شده که نخستین مرحله انقلاب ما ناموفق بوده است.

۱

ببینیم در واقع هدف توده‌های کارگر و دهقان وقتی انقلاب می‌کردند چه بود؟ چه انتظاری از انقلاب داشتند؟ همانطور که میدانیم انتظار آنها آزادی، صلح، نان و زمین بود.

ولی حالا چه می‌بینیم؟

به جای آزادی، همان استبداد سابق دارد برمیگردد. مجازات اعدام برای سربازان در جبهه‌ها مقرر شده است. دهقانان به جرم تصاحب خودسرانه املاک مالکانی که معلوم نیست خودشان کجا هستند تحت تعقیب قرار گرفته‌اند، چاپخانه‌های روزنامه‌های کارگری را تاراج میکنند. روزنامه‌های کارگری را بدون محاکمه توقیف میکنند. بلشویکها را بازداشت میکنند، اغلب بدون هیچ اتهامی یا صرفاً با اتهاماتی واهی.

شاید بعضی‌ها بگویند که تعقیب و دستگیری بلشویکها نقض آزادی نیست، زیرا فقط بعضی از افراد بدلیل اتهامات معینی دستگیر میشوند و تحت تعقیب قرار میگیرند. چنین ادعایی، به هر حال، دروغی غرض‌ورزانه و کذب محض است؛ زیرا چگونه میتوان بخاطر جرم این یا آن فرد، حتی اگر در دادگاه به ثبوت رسیده باشند، چاپخانه‌ها را داغان و روزنامه‌ها را توقیف کرد؟ اگر دولت قانوناً اعلام کرده بود که کل حزب بلشویک، با همه نظرات و عقایدش تماماً مجرم است، قضیه فرق میکرد. اما همه کس میدانند که دولت روسیه آزاد نه میتوانسته است چنین حکمی صادر کند و نه عملاً چنین کاری کرده است.

برای دریافت زمین صبر کن تا مجلس مؤسسان تشکیل شود. برای تشکیل مجلس مؤسسان صبر کن تا جنگ تمام شود. برای تمام شدن جنگ صبر کن تا پیروزی کامل بدست آید. همه حرفشان این است. سرمایه‌داران و ملاکین که در دولت اکثریت دارند دهقانان را آشکارا به تمسخر گرفته‌اند.

۲

اما در یک کشور آزاد، بعد از سرنگونی رژیم تزاری چطور چنین چیزی ممکن شده است؟ در کشور غیر آزاد، تزار و عده‌ای انگشت‌شمار از ملاکین و سرمایه‌داران و بوروکراتها هستند که بر مردم حکومت میکنند، کسانی که هیچکس انتخاباتشان نکرده است.

در کشور آزاد فقط کسانی بر مردم حکومت میکنند که از طرف خود مردم برای این کار انتخاب شده‌اند. هنگام انتخابات، مردم به احزاب تقسیم میشوند و علی‌القاعده هر طبقه از اهالی حزب خودش را تشکیل میدهد؛ مثلا ملاکین، سرمایه‌داران، دهقانان و کارگران هر کدام حزبی جداگانه تشکیل میدهند. به این ترتیب در کشورهای آزاد حکومت بر مردم از طریق مبارزه علنی بین احزاب و توافقات آزاد آنها با همدیگر عملی میشود.

در حدود چهار ماه پس از سرنگونی رژیم تزاری در ۲۷ فوریه سال ۱۹۱۷، روسیه تقریباً مثل یک کشور آزاد اداره می‌شد، یعنی از طریق مبارزه علنی احزابی که آزادانه تشکیل شده بودند و بر اساس توافقات آزاد آنها. بنابراین برای فهم تحول انقلاب روسیه بیش از همه لازم است که احزاب عمده را بشناسیم، و بدانیم از کدام منافع طبقاتی دفاع میکردند و چه روابطی با هم داشتند.

۳

پس از سرنگونی رژیم تزاری قدرت دولتی بدست اولین حکومت موقت افتاد، که از نمایندگان بورژوازی یعنی سرمایه‌داران که ملاکین هم به آنان پیوسته بودند، تشکیل می‌شد. حزب "کادت"، حزب عمده سرمایه‌داران، افتخار این را داشت که حزب حاکم و حزب دولت بورژوازی باشد.

تصادفی نبود که قدرت تماماً نصیب این حزب شد، گرچه کسانی که بر ضد نیروهای تزاری مبارزه کردند و در راه آزادی خون دادند، البته سرمایه‌داران نبودند بلکه کارگران و دهقانان، ملوانان و سربازان بودند. علت این که قدرت بدست حزب سرمایه‌داران افتاد این بود که این طبقه صاحب نیروی ثروت، سازمان و دانش لازم بود. از سال ۱۹۰۵ و بویژه در خلال جنگ، طبقه سرمایه‌داران، و ملاکین ملحق شده به آنان، در روسیه بزرگترین توفیقات را در امر تشکل خود بدست آوردند.

حزب کادت همیشه سلطنت‌طلب بوده است، هم در سال ۱۹۰۵ و هم در فاصله ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۷. پس از پیروزی مردم بر استبداد تزاری، این حزب خودش را جمهوریخواه اعلام کرد. تجربه تاریخ نشان میدهد که

احزاب کاپیتالیست همیشه هر وقت مردم بر سلطنت فائق آمده‌اند با جمهوریخواه بودن رضایت داده‌اند، مشروط بر آن که بتوانند از امتیازات سرمایه‌داران و فرمانروایی مطلق آنان بر مردم برخوردار بمانند.

حزب کادت در حرف ستایشگر "آزادی مردم" است، ولی در عمل مدافع سرمایه‌داران. و به همین علت هم بلافاصله تمام ملاکین، سلطنت‌طلبان و باند سیاه به پشتیبانی‌اش برخاستند. مطبوعات و انتخابات شهود این ادعا هستند. پس از انقلاب تمام روزنامه‌های بورژوازی و تمام مطبوعات باند سیاه با کادتها هم‌آواز شدند. تمام احزاب سلطنت‌طلب، که دیگر جرأت عرض اندام آشکار نداشتند، در انتخابات پشتیبان حزب کادت بودند، بعنوان مثال در پتروگراد.

کادتها پس از تصرف قدرت تمام هم خود را مصروف ادامه جنگ غاصبانه و وحشیانه‌ای کردند که تزار نیکلای دوم، در پی عقد قراردادهای سری جانورصفتانه با سرمایه‌داران انگلیس و فرانسه، آغاز کرده بود. بموجب این قراردادها به سرمایه‌داران روس وعده داده شده است که در صورت پیروزی، قسطنطنیه، گالیسی، ارمنستان و غیره را به تصرف خود درآورند. و اما تا آنجا که به پاسخگویی به خواستهای مردم مربوط می‌شد، دولت کادتها با توسل به بهانه‌ها و وعده و وعیدهای پوچ همه را بایگانی کرد و تصمیم‌گیری در مورد هر مسأله‌ای که برای کارگران و دهقانان مهم و ضروری بود را به تشکیل مجلس مؤسسان حواله داد، بدون آنکه حتی موعدی برای این مجلس تعیین کند.

با استفاده از آزادی، مردم مستقلانه به تشکل خود مشغول شدند، اصلی‌ترین و مهمترین سازمان کارگران و دهقانان که اکثریت قاطع جمعیت روسیه را تشکیل میدهند، شوراهای (سوویت‌های) نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان بود. شکل‌گیری این شوراهای از همان روزهای انقلاب فوریه شروع شد و در خلال انقلاب در طی چند هفته، در اکثر شهرهای بزرگ روسیه و در بسیاری شهرستانها همه افراد آگاه و پیشرو طبقه کارگر و دهقان در شوراهای متحد شدند.

شوراهای مطلقاً بنحوی آزادانه انتخاب می‌شدند. شوراهای سازمانهای خالص و اصیل مردم، کارگران و دهقانان بودند. شوراهای سازمانهای خالص و اصیل اکثریت عظیم مردم بودند. کارگران و دهقانانی که اونیفورم سربازی به تن داشتند، مسلح بودند.

لازم به گفتن نیست که شوراهای می‌توانستند و میبایست تمام قدرت دولتی را قبضه کنند. در دوره انتظار برای تشکیل مجلس مؤسسان هیچ قدرت دیگری بجز شوراهای نمیبایست در کشور وجود داشته باشد. فقط در آن صورت انقلاب ما میتوانست انقلابی واقعا مردمی و واقعا دمکراتیک باشد. فقط در آن صورت توده‌های زحمتکش، که واقعا در راه صلح می‌کوشند و ابدا در جنگ اشغالگرانه ذینفع نیستند می‌توانستند بطور مصمم و استوار آنچه‌ان سیاستی را به اجرا درآورند که هم به جنگ غاصبانه پایان دهد و هم به صلح منجر شود. فقط در آن صورت کارگران

و دهقانان می توانستند به سرمایه‌داران، که پولهای هنگفتی "از قبل جنگ" بچنگ آورده و کشور را به ویرانی و قحطی کشیده‌اند، लगام بزنند. ولی در شوراهای فقط اقلیتی از نمایندگان جانبدار حزب کارگران انقلابی یعنی سوسیال دمکراتهای بلشویک بودند که خواستار واگذاری تمام قدرت دولتی به شوراهای بود. اکثریت نمایندگان شوراهای از احزاب سوسیال دمکراتهای منشویک و "انقلابیون سوسیالیست" پشتیبانی میکردند که با واگذاری قدرت به شوراهای مخالف بودند. این احزاب بجای برانداختن حکومت بورژوازی و تعویض آن با حکومت شوراهای، در پشتیبانی از حکومت بورژوازی و سازش با آن و تشکیل یک ائتلافی با آن، اصرار داشتند. این سیاست سازشکاری با بورژوازی که از طرف احزاب منشویک و "انقلابیون سوسیالیست" تعقیب می شد، احزابی که از اعتماد اکثریت مردم هم برخوردار بودند، محتوای اصلی تمام سیر تکامل انقلاب در عرض پنج ماه اول آن است.

۴

اجازه بدهید اول ببینیم این سازشکاری‌های "انقلابیون سوسیالیست" و منشویکها با بورژوازی به چه ترتیب انجام شد و بعد ببینیم چرا اکثریت مردم به آنها اعتماد کردند.

۵

منشویکها و "انقلابیون سوسیالیست" در تمام مراحل انقلاب روسیه با سرمایه‌داران به اشکال مختلف سازش کرده‌اند.

در همان نزدیکهای فوریه سال ۱۹۱۷، همینکه مردم به پیروزی رسیدند و حکومت تزاری سرنگون شد حکومت موقت کاپیتالیستی، کرنسکی Kerensky را بعنوان "سوسیالیست" بداخل خود پذیرفت. در حقیقت کرنسکی هیچوقت سوسیالیست نبود. او تروودویک [۱] بود و فقط از مارس سال ۱۹۱۷ "سوسیال رولوسیونر" شد و این وقتی بود که دیگر این امر نه فقط خطری نداشت، بلکه پر منفعت هم بود. حکومت موقت سرمایه‌داری بلافاصله کوشید تا به توسط کرنسکی که معاونت صدر شورای پتروگراد را به عهده داشت، این شورا را به کنترل درآورد و رام کند. شورا هم، یعنی سازمانی که "انقلابیون سوسیالیست" و منشویکها در آن تفوق داشتند، اجازه داد که رامش کنند، و بلافاصله پس از تشکیل حکومت موقت سرمایه‌داری، موافقت کرد که "از آن پشتیبانی کند" - 'تا آنجا که' این حکومت به وعده‌های خود عمل بکند.

شورا خود را بازرس و کنترل کننده اعمال حکومت موقت فرض میکرد. سران شورا، کمیسیونی بنام "کمیسیون تماس" [۲] تشکیل دادند تا با دولت در تماس و ارتباط باشند. در این کمیسیون تماس، سران اس.آرها ("انقلابیون سوسیالیست") و منشویکها دائما با دولت سرمایه‌داری در مذاکره بودند و به بیان صحیح‌تر، مقام وزرای بدون وزارتخانه، یا وزاری غیررسمی را داشتند.

در تمام ماه مارس و تقریبا در تمام آوریل جریان امور به همین منوال بود. سرمایه‌داران کار را به دفع الوقت و بهانه‌تراشی میگذراندند تا به

این وسیله فرصت بخرند. حتی یک قدم هم که در بسط انقلاب اهمیتی داشته باشد در این دوره توسط دولت سرمایه‌داری برداشته نشد. دولت مطلقا کاری هم در رابطه با وظیفه عاجل خودش هم یعنی فراخواندن مجلس مؤسسان انجام نداد؛ این موضوع را نه به سازمانهای محلی سپرد و نه حتی برای تهیه مقدمات آن یک کمیسیون مرکزی تشکیل داد. هم و غم دولت فقط یک چیز بود، آنها هم اینکه در خفا قراردادهای بین‌المللی ددمشانه‌ای را که تزار با سرمایه‌داران انگلیس و فرانسه بسته بود تجدید کند. سیر انقلاب را به حد امکان با احتیاط و بی سر و صدا متوقف کند، همه چیز را وعده بدهد ولی هیچیک را عملی نکند. اس.آرها و منشویکها در "کمیسیون تماس" بسان احمقانی عمل میکردند که گویی خوراکشان حرفهای خیالپردازانه است و وعده و باز هم وعده. اس.آرها و منشویکها مثل کلاغ قصه کلیله و دمنه به چاپلوسی از خودشان معتاد شدند و گفته‌های سرمایه‌داران را که از قرار شوراهای روی تخم چمشان میگذارند و بدون تأیید آنها قدم از قدم برنمیدارند با کیف گوش می دادند و نشئه می شدند.

اما زمان می گذشت و دولت سرمایه‌داری برای انقلاب مطلقا هیچ کار انجام نمیداد. درست برعکس، در طی این مدت دولت فرصت کرد و توانست تا درست علیه انقلاب، قراردادهای سری وحشیانه را از طریق مذاکرات تکمیلی به همان درجه سری با دیپلماتهای امپریالیست انگلیس و فرانسه، تجدید یا به عبارت صحیح‌تر، تحکیم کند و به آنها "جان تازه‌ای بدهد". دولت در این مدت فرصت کرد و توانست درست علیه انقلاب، یک سازمان ضد انقلابی از (و یا حداقل همبستگی در بین) ژنرالها و افسران ارتش درگیر در عملیات جنگی پی‌ریزی کند. دولت فرصت کرد و توانست درست علیه انقلاب، کار متشکل کردن صاحبان صنایع و صاحبان کارخانه‌ها را شروع کند، یعنی متشکل کردن کسانی که در زیر فشار کارگران بارها مجبور به عقب نشینی شده بودند اما در همان حال مشغول آسیب زدن و خرابکاری در تولید بودند و در تدارک این که در اولین فرصت مناسب تولید را کاملا متوقف کنند.

با این حال سازمانیابی کارگران و دهقانان پیشرو در شوراهای پیوسته پیش می رفت. پیشروترین نمایندگان طبقات ستمکش، علیرغم توافق فی‌مابین دولت و شورای پتروگراد، علیرغم نطق‌های غرّای کرنسکی، علیرغم "کمیسیون تماس"، احساس می کردند دولت درست مثل سابق دشمن مردم و انقلاب باقی مانده است. توده‌ها احساس می کردند که امر صلح، آزادی و انقلاب ناگزیر به هیچ جا نخواهد رسید، مگر آن که مقاومت سرمایه‌داران در هم شکسته شود. عدم تحمل و خشم توده‌ها اوج می گرفت.

۶

این غده در ۲۰ و ۲۱ آوریل ترکید. جنبش بطور خودبخود و بی آنکه کسی آن را تدارک ببیند شعله‌ور شد. این جنبش با چنان وضوحی دولت را هدف گرفته بود که حتی یک هنگ تا دندان مسلح در اطراف قصر مارینسکی Marinsky حاضر شد تا وزراء را دستگیر کند. همه به چشم خود دیدند که حکومت نمیتواند در قدرت بماند. شوراهای می توانستند (و می بایست) قدرت را قبضه کنند بی آنکه با کوچکترین

مقاومتی روبرو شوند. "انقلابیون سوسیالیست" و منشویکها بجای این کار، از دولت سرمایه‌داری در حال فروپاشی حمایت کردند و با سازشهای باز هم بیشتر، سرنوشت خودشان را بیش از پیش به آن گره زدند و قدم‌هایی برداشتند که برای انقلاب کشنده‌تر بود و آن را به سوی نابودی قطعی می‌کشاند.

انقلاب، تمام طبقات را با چنان سرعت و عمقی آگاه میکند که در روزگار عادی و صلح‌آمیز در عقل نمی‌گنجد. سرمایه‌داران که از هر کس دیگر در امر مبارزه طبقاتی و سیاست متشکل‌تر و پرتجربه‌ترند، درس‌هایشان را هم سریعتر از بقیه آموختند. آنها وقتی وضع دولت را ناامیدکننده تشخیص دادند، به روشی متوسل شدند که سرمایه‌داران سایر کشورها دهها سال، از سال ۱۸۴۸ به بعد، پراتیک کرده‌اند. این روش به "دولت ائتلافی" معروف است، یعنی کابینه مشترکی متشکل از اعضای از بورژوازی و اعضای از سوسیالیسم که خوب رنگ عوض میکنند.

در کشورهایی که آزادی و دموکراسی مدت‌های مدید در کنار جنبش انقلابی کارگری وجود داشته است، در انگلستان و فرانسه، سرمایه‌داران بارها با توفیق به این روش متوسل شده‌اند. تجربه نشان داده است که وقتی رهبران "سوسیالیست" وارد کابینه بورژوایی میشوند، دیگر مقاماتی بی‌خاصیت هستند، عروسک‌اند، حائل‌هایی برای سرمایه‌داران، آلت‌هایی برای فریب دادن کارگران.

سرمایه‌داران "دمکرات و جمهوریخواه" روسیه هم به همین شیوه پناه بردند. "انقلابیون سوسیالیست" و منشویک‌ها فی‌الغور به تحمیل تن دادند، و کابینه "ائتلافی" با شرکت چرنف Chernov، تسره‌تلی Tsereteli و شرکاء در روز ششم ماه مه متولد شد.

ابلهان احزاب "انقلابیون سوسیالیست" و منشویک، از خود بیخود و مسرور در باران جلال و شکوه رهبران به وزارت رسیده خود، از شادی در پوست نمیگنجیدند. سرمایه‌داران دست شمع بهم میسائیدند چرا که توانسته بودند در وجود "رهبران شوراها" برای خود مددکارانی در ضدیت با مردم پیدا کنند، چرا که توانسته بودند از آنها قولهای تضمین شده بگیرند که از "عملیات تعرضی در جبهه" یعنی از براه اندازی دوباره جنگ سبانه امپریالیستی که مدتی متوقف مانده بود، پشتیبانی میکنند. سرمایه‌داران بخوبی از عقده‌های ناتوانی این رهبران آگاه بودند، و خوب می‌دانستند که قول‌های بورژوازی - در مورد کنترل تولید و حتی سازمان دادن به تولید و در مورد سیاست صلح و غیره - هرگز جامعه عمل بخود نخواهد پوشید.

همینطور هم شد. مرحله دوم تکامل انقلاب از ششم ماه مه تا ۹ یا تا ۱۸ ژوئن، هم بر صحت انتظارات سرمایه‌داران مهر تأیید کوبید و هم بر این که اس‌آرها و منشویک‌ها را چه آسان میتوان تحمیل کرد.

طی مدتی که پشه‌خف Peshekhonov و اسکوبلف Skobelev با نطق‌های سرخ‌شبرنگشان، که از جمله صد در صد

سودهای سرمایه‌داران از آنها گرفته خواهد شد و این که دیگر "مقاومت آنان در هم شکسته شده" و قس‌علیهذا مشغول فریب خود و مردم بودند، سرمایه‌داران مواضع خودشان را تحکیم میکردند. هیچ چیز، مطلقاً هیچ کاری در این طی این مدت، در رابطه با لگام زدن به سرمایه‌داران صورت نگرفت. معلوم شد که جماعت خوش‌رقص از سوسیالیسم به وزرات رسیده، چیزی جز ماشینهای حرّافی نیستند، ماشینهایی که کارشان منحرف کردن توجه طبقات ستمکش است، در حالی که تمام دستگاه اداری عملاً در دست بوروکراسی (مقامات رسمی) و بورژوازی باقی مانده بود. پالچینسکی Palchinsky بدنام معاون وزارت صنایع نماینده خصلت‌نمای این دم و دستگاه بود که هر اقدامی بر ضد سرمایه‌داران را بلوکه میکرد. طی مدتی که وزراء به ورّاجی مشغول بودند همه چیز به همان صورت سابق ماند.

بورژوازی بخصوص از تسره‌تلی وزیر برای مبارزه بر ضد انقلاب استفاده کرد. وقتی که انقلابیون محل بخود جرأت دادند و کمیسر منصوب شده را برکنار کردند، تسره‌تلی برای "برقراری آرامش" به کرونشئات اعزام شد. بورژوازی در روزنامه‌های خود علیه کرونشئات جنجالی پر سر و صدا، خشن و کینه‌توزانه براه انداخت، کمپینی وسیع از دروغ و لجن‌پراکنی و افتراات تهدیدآمیز، کرونشئات را متهم کردند که "میخواهد از روسیه جدا شود"، این دروغها و مهملات نظیر آن را به هزار زبان تکرار کردند تا خرده بورژوازی و ابلهان را بترسانند. یکی از بهترین نمونه‌ها از لحاظ حماقت و وحشتزدگی از فرط بلاهت، تسره‌تلی بود که در قورت دادن لجن و کثافتی که بورژوازی میپراکند هیچکس به گردش نمیرسید، او در "سرکوب و به اطاعت واداشتن" کرونشئات از همه کس پرحرارت‌تر و سخت‌کوش‌تر بود، بی آنکه حتی بفهمد که دارد نقش نوکر بورژوازی ضدانقلابی را بازی میکند. معلوم شد که تسره‌تلی عامل "مصالحه" با کرونشئات انقلابی بوده است، مصالحه‌ای که طی آن کمیسار کرونشئات دیگر همینطوری از طرف دولت منصوب نمی‌شد بلکه او را اول در محل انتخاب میکردند و و بعد از جانب دولت "تأیید" می‌شد. وقت وزاری که جبهه سوسیالیسم را بخاطر بورژوازی رها کرده بودند صرف رسیدن به این قبیل مصالحه‌های رقت‌آور می‌شد.

هر جا وزیر بورژوا نمی‌توانست برای دفاع از دولت در برابر کارگران انقلابی یا در شوراها ظاهر شود، سر و کله وزیری "سوسیالیست" مثل اسکوبلف، تسره‌تلی، چرنف و غیره پیدا می‌شد (یا عبارت صحیح‌تر، بورژوازی اعزامشان میکرد) و با کمال وفاداری این مأموریت را انجام می‌داد؛ به بهترین نحوی که توانش را داشت از کابینه دفاع میکرد، سرمایه‌داران را تبرئه میکرد و با قول و وعده و وعید مردم را فریب می‌داد تا صبر داشته باشند، صبر و باز هم صبر.

چرنف وزیر بالاخص درگیر چانه زدن با همپالکی‌های بورژوازی بود؛ تا همان ماه ژوئیه یعنی تا "بحران حکومتی" جدید که پس از جنبش سوم چهارم ژوئیه آغاز شد، تا زمان خروج کادتها از کابینه، چرنف وزیر بطور دائم مشغول یک کار مفید و بسیار جالب بود، کاری به نهایت درجه مفید بحال مردم، و آن عبارت بود از "متقاعد ساختن" همکاران

بورژوازی خودش، تشویق و ترغیب آنان به اینکه دستکم با منع معاملات خرید و فروش زمین موافقت کنند. این ممنوعیت بشکلی بسیار جدی به کنگره سراسر روسیه‌ای نمایندگان دهقانان در پتروگراد قول داده شده بود. ولی این وعده هم همچنان وعده باقی مانده بود. چرنف نه در ماه مه و نه در ماه ژوئن نتوانست این وعده را عملی کند تا آنکه بالاخره برآمد انقلابی، شورش خودبخودی سوم و چهارم ژوئیه که با خروج کادتها از کابینه همزمان شد، امکان اجرای این اقدام را فراهم کرد. حتی آن موقع هم معلوم شد که این اقدام به هر حال مستثنی از قاعده، نمیتواند به مبارزه‌ای که دهقانان علیه ملاکین بر سر زمین میکردند بشکلی محسوس خدمتی بکند.

در این میان، در جبهه جنگ، وظیفه امپریالیستی و ضدانقلابی از سر گیری جنگ سبانه امپریالیستی، یعنی کاری که گوچکف منفور مردم نتوانسته بود انجام دهد، راه، کرنسکی "دمکرات انقلابی"، عضو تر و تازه حزب "سوسیالیست-انقلابی" با موفقیت و بنحوی درخشان به انجام میرساند. او سرمست فصاحت خود و بوی عود و اسفندی بود که امپریالیستها برایش دود میکردند، امپریالیستهایی که از او مثل پیاده در بازی شطرنج‌شان استفاده میکردند، مجبزش را می گفتند و تصدقش می رفتند - چرا که او با نهایت وفاداری و ایمان به سرمایه‌داران خدمت میکرد، می کوشید با استدلال رضایت "ارتش انقلابی" را در از سر گیری جنگ جلب کند، همان جنگی که هدفش برآوردن مقاصد قراردادهای بین تزار نیکلای دوم و سرمایه‌داران انگلیس و فرانسه بود، همان جنگی که قند تصرف قسطنطنیه و لووف و ارزروم و طرابوزان را در دل سرمایه‌داران روس آب میکرد.

دومین مرحله انقلاب روسیه، ششم مه تا ۹ ژوئن، هم به همین منوال سپری شد. بورژوازی ضدانقلابی در پناه و در حمایت وزرای "سوسیالیست" قوت گرفت، مواضعش را تحکیم کرد و برای تعرض آماده شد، تعرض هم بر ضد دشمن خارجی و هم بر ضد دشمن داخلی یعنی کارگران انقلابی.

۷

روز نهم ژوئن حزب کارگران انقلابی، بلشویکها، در پتروگراد در کار تدارک تظاهراتی بود که بیان سازمانیافته نارضایی و خشم روزافزون عمومی باشد. رهبران "انقلابیون سوسیالیست" و منشویک که سازشهایشان با بورژوازی دست و پایشان را بکلی بسته بود و به سیاست امپریالیستی تعرض مقید شده بودند، به وحشت افتادند و احساس کردند نفوذشان در بین توده‌ها در حال نابودی است. زوزه و عربده‌ای همگانی علیه تظاهرات براه افتاد و کادتهای ضدانقلابی هم به آن ملحق شدند، اینبار به همراه "انقلابیون سوسیالیست" و منشویکها، تحت رهبری آنها و بعنوان نتیجه سیاست سازش آنها با سرمایه‌داران، چرخش توده‌های خرده بورژوازی بجانب ائتلاف با بورژوازی ضدانقلابی کاملاً قطعی و با وضوح تمام عیان شد. اهمیت و جایگاه تاریخی بحران ۹ ژوئن و معنای طبقاتی آن، همین اتفاق است.

بلشویکها برگزاری تظاهرات را لغو کردند، چرا که به هیچ وجه نمیخواستند کارگران را در آن لحظه به نبردی محکوم به شکست در مقابل نیروهای متحد کادتها، "انقلابیون سوسیالیست" و منشویکها بکشانند. ولی اس.آرها و منشویکها، با این قصد که دستکم تهمانده‌ای از اعتماد توده‌ها را حفظ کنند مجبور شدند یک تظاهرات عمومی برای روز ۱۸ ژوئن فرا بخوانند. بورژوازی بشدت بخشم آمد چرا که به درست از این حرکت دریافته بود که دمکراتهای خرده بورژوا دارند بجانب پرولتاریا میچرخند و به همین دلیل تصمیم گرفت این آکسیون دمکراتها را با تعرضی در جبهه فلج کند.

در واقع ۱۸ ژوئن پیروزی درخشانی از رواج شعارهای پرولتاریای انقلابی، شعارهای بلشویسم، در بین مردم پتروگراد بود. و در روز ۱۹ ژوئن بورژوازی و کرنسکی بناپارتیست[۳] با جدیت اعلام کردند که تعرض در جبهه در همان روز ۱۸ ژوئن آغاز شده است.

این تعرض در عمل، از سر گیری همان جنگ سبانه بود، جنگی به نفع سرمایه‌داران و کاملاً بر ضد خواست اکثریت عظیم زحمتکشان. بهمین دلیل این تهاجم جنگی ناگزیر از یک سو با رشد بی حد و حصر شوونیسم و انتقال قدرت نظامی (و نتیجتاً قدرت دولتی) به دار و دسته‌ای نظامی از بناپارتیستها همراه بود، و از سوی دیگر، با موجی از قهر و خشونت علیه توده‌ها، پیگرد انترناسیونالیستها، منع آزادی تبلیغات، و دستگیری و تیرباران مخالفین جنگ.

اگر ششم ماه مه، "انقلابیون سوسیالیست" و منشویکها را با طنابی به ارباب پیروزی بورژوازی گره زده بود، ۱۹ ژوئن آنها را با قلاده و زنجیر به غلامی سرمایه‌داران بست.

۸

در اثر از سر گیری جنگ آدمکشانه، طبعاً خشم و نفرت توده‌ها با سرعت و حدت بیشتری بالا گرفت. سوم و چهارم ژوئیه روزهای فوران خشمی بود که بلشویکها تلاش میکردند کنترل شده باشد، خشمی که صد البته باید زحمت می کشیدند تا به حد ممکن سازمانیافته بروز کند.

"انقلابیون سوسیالیست" و منشویکها، غلامان بورژوازی، در قلاده و زنجیر ارباب، با همه چیز موافقت کردند: اعزام نیروهای نظامی ارتجاعی به پتروگراد، برقراری مجدد مجازات اعدام، خلع سلاح کارگران و سپاهیان انقلابی، دستگیری و پیگرد، و توقیف بدون محاکمه روزنامه‌ها. قدرتی که بورژوازی و دولتش نمیتوانست بطور تام و تمام قبضه کند و شوراها هم آن را نمی خواستند، به دست دار و دسته‌ای از نظامیان افتاد، بناپارتیستها، کسانی که البته بطور کامل مورد پشتیبانی کادتها، باندهای سیاه، زمین‌داران و سرمایه‌داران بودند.

نزول از نردبان، پله به پله. "انقلابیون سوسیالیست" و منشویکها که از نردبان سازش با بورژوازی بالا رفته بودند، لاجرم به پایین سر خوردند، به سیاه‌ترین روزهای عمرشان. ۲۸ فوریه در شورای پتروگراد قول دادند بطور مشروط از دولت بورژوایی پشتیبانی کنند؛ در ششم مه این دولت

را از فروپاشی نجات دادند و با موافقت خود با تعرض نظامی اجازه دادند دولت آنها را به غلامان و محافظان خود تبدیل کند. در ۹ ژوئن با بورژوازی ضدانقلابی در کمپینی از خشم لجام گسیخته، دروغ، افتراء و لجن پراکنی علیه پرولتاریای انقلابی متحد شدند. در ۱۹ ژوئن به از سرگیری جنگ جنایتکارانه صحنه گذاشتند. در ۳ ژوئیه با بسیج نیروهای نظامی مرتجع موافقت کردند، که خود آغاز تسلیم کامل آنان به قدرت بناپارتیستها بود. نزول از نردبان، پله به پله.

این سرانجام ننگین احزاب "سوسیالیست-انقلابی" و منشویکها تصادفی نیست، بلکه نتیجه موقعیت اقتصادی مالکان خرده‌پا یعنی خرده بورژوازی است، چیزی که تجربه اروپا بارها و بارها آن را نشان داده است.

۹

همه کس دیده است که چگونه مالک خرده‌پا خودش را به آب و آتش میزند و به هر ریسمانی می‌آویزد تا "بجایی برسد"، آقایی بشود، به جرگه کارفرمایان قدرتمند بیبوندند و بورژوا بشود. تا وقتی سرمایه‌داری حکم میراند، مالک خرده‌پا چاره‌ای جز این ندارد که یا به جایگاه سرمایه‌دار صعود کند (کاری که در بهترین حالت برای صد یکشان میسر است) یا اینکه به پایین سقوط کند، نیمه پرولتر و نهایتاً پرولتر بشود. این در سیاست هم صادق است: دمکراتهای خرده بورژوا، بخصوص رهبرانشان، گرایش به این دارند که دنباله‌رو بورژوازی باشند. رهبران دمکراتهای خرده بورژوا پیروانشان را با قول و وعده و ضمانت درباره امکان رسیدن به توافق با سرمایه‌داران بزرگ امیدوار نگه میدارند؛ در بهترین حالت و برای دوره‌ای بسیار کوتاه، از سرمایه‌داران حقوقی جزئی برای قشری کوچک از بخش بالای طبقه کارگر کسب میکنند؛ اما در قبال هر موضوع تعیین کننده دیگر، در مورد هر مسأله مهم، دمکراتهای خرده بورژوا همیشه دنباله‌رو بورژوازی و زائده بی‌اختیار آن شده‌اند، همچون ابزاری مطیع در دستهای سلاطین مالی. تجربه انگلستان و فرانسه بارها و بارها این را به ثبوت رسانده است.

تجربه انقلاب روسیه از فوریه تا ژوئیه ۱۹۱۷ در زمانی که اتفاقات بویژه تحت تأثیر جنگ امپریالیستی و بحران عمیق ناشی از آن با سرعتی فوق‌العاده روی میدادند، این واقعیت کهنه مارکسیستی را به قطعی‌ترین و ملموس‌ترین شکل ممکن تأیید کرد که موضع خرده بورژوازی ناپایدار و متزلزل است.

درس انقلاب روسیه این است که کارگران برای نجات از چنگال آهنین جنگ، فلاکت، و اسارت ملاکین و سرمایه‌داران جز این که با احزاب "سوسیالیست-انقلابی" و منشویک بکلی قطع رابطه کنند و به روشنی از نقش خائنه آنها آگاه باشند، جز اینکه به هر سازشی با بورژوازی دست رد بکوبند و مصممانه جانب کارگران انقلابی را بگیرند، راه نجات دیگری ندارند. تنها کارگران انقلابی، وقتی که از پشتیبانی دهقانان فقیر بهره‌مند باشند، میتوانند مقاومت سرمایه‌داران را در هم بکوبند، مردم را به زمین، آزادی کامل و پیروزی بر قحطی و فلاکت و جنگ، و به صلحی پایدار برسانند.

پسگفتار

این مقاله همانطور که از متن آن معلوم است در پایان ژوئیه نوشته شده است.

سیر انقلاب در ماه اوت آنچه در این مقاله گفته شده را کاملاً تأیید کرد. در پایان ماه اوت شورش کورنیلف[۴] موجب چرخش جدیدی در انقلاب شد، چرا که آشکارا به تمام مردم نشان داد که کادتها به اتفاق ژنرالهای ضدانقلابی میکوشند شوراها را منحل و رژیم سلطنت را احیا کنند. اینکه این چرخش جدید انقلاب تا چه حد نیرومند است و اینکه آیا موفق میشود به سیاست هلاکتبار سازش با بورژوازی پایان دهد یا نه، موضوعی است که آینده نزدیک نشان خواهد داد.

ن. لنین

۶ سپتامبر ۱۹۱۷

پسگفتار در تاریخ ۶ (۱۹) سپتامبر ۱۹۱۷ نوشته شده است. اصل مقاله اولین بار در ۱۲ و ۱۳ سپتامبر (۳۰ و ۳۱ اوت) ۱۹۱۷ در روزنامه "کارگر" (رابوچی) منتشر شده است.

زیرنویسها

[۱] ترودویک - Trudovik یک گروه انقلابی از دهقانان و روشنفکرانی که برای دهقانان از یک برنامه ارضی انقلابی طرفداری میکردند، تا دهقانان تماماً در سرمایه‌داری روسیه ادغام شوند. در آوریل ۱۹۰۶، گروهی متشکل از ۱۳۰ تا ۱۴۰ تن از نمایندگان دهقانان در دوما (مجلس قانونگذار دوره مشروطیت) از کادتها جدا شدند تا حزب مستقل خودشان را تشکیل بدهند. این ترودویکها یک برنامه اصلاحات ارضی داشتند که ادامه مطالبات دهقانان در رابطه با مالکیت همه زمینها بود. علیرغم این آنها نه در پی سرنگون کردن دولت، بلکه فقط سرنگونی نظام ارضی بودند. بنابراین این جنبش، تلاش برای پالایش جامعه روسیه از بقایای فئودالیسم را نمایندگی میکرد، و این که دهقانان از همه آزادیهای کاپیتالیستی برخوردار شوند.

ترودویکها هرگز نتوانستند در دوما (مجلس) جایگاهی مستقل کسب کنند، و همیشه بین کادتها و سوسیال دمکراتهای انقلابی در نوسان بودند. در خلال جنگ جهانی اول اکثر ترودویکها موضع سوسیال شوینیستی اتخاذ کردند. بعد از انقلاب فوریه ۱۹۱۷، ترودویکها در بستر از دولت موقت حمایت کردند. یکی از آنها بنام زاردونی بعد از وقایع ژوئیه وزیر دادگستری شد و به نهایت درجه به تعقیب حزب بلشویک پرداخت. بعد از انقلاب اکتبر، ترودویکها تلاش کردند دولت شوراها را سرنگون کنند و بعد از هم پاشیدند.

[۲] کمیسیون تماس - Contact Commission کمیسیونی که توسط منشویکها و اس.آرها برپا شد. این کمیسیون در ۸ مارس (۲۱ مارس تقویم قدیم) سال ۱۹۱۷ تأسیس شد تا ارگان رسمی ارتباط بین کمیته اجرایی شورای پتروگراد با دولت موقت باشد. منظور این بود که کمیسیون "لابی" کند و بر دولت موقت تأثیر بگذارد و عمدتاً نقشی اصلاحی ایفا کند، البته بدون هیچگونه قدرت.

اعضای این کمیسیون عبارت بودند از چخیدزه Chkheidze، استکف Steklov، سوخانف Sukhanov، فیلیپسکی Fillipovsky و اسکوبلف (Skobelev) بعداً چرنف Chernov و تسه‌رتلی Tsereteli

هم عضو کمیسیون شدند). این کمیسیون تا ماه مه ۱۹۱۷، یعنی تا زمان تشکیل دولت موقت ائتلافی موجود بود.

[۳] بناپارتیسم (بنام بناپارت‌ها دو امپراتور فرانسه) به حکومتی اطلاق میشود که میکوشد خود را مستقل از هر حزبی وانمود کند، در حالیکه از مبارزه شدید بین احزاب سرمایه‌داران و کارگران استفاده میکند یک چنین حکومتی که عملاً به سرمایه‌داران خدمت میکند بیش از همه کارگران را با وعده و وعید و صدقه های ناچیز فریب میدهد.

[۴] شورش کورنیلف - Kornilov, Lavr (۱۸۷۰-۱۹۱۸) شورش علییه انقلاب بود که توسط بورژوازی و ملاکین در اوت ۱۹۱۷ سازمان داده شد. رهبر آن ژنرال تزاریست، کورنیلف بود که در زمان خودش فرمانده کل نیروی زمینی بود. هدف توطئه‌گران این بود که پتروگراد را تصرف کنند، حزب بلشویک را در هم بکوبند، شوراها را منحل کنند، یک دیکتاتوری نظامی برقرار کنند، و راه را برای احیای سلطنت هموار سازند. کرنسکی، رئیس دولت موقت به این حرکت توطئه‌گرانه ملحق شد. اما وقتی این شورش که با کورنیلف تداعی میشد شروع شد، کرنسکی از ترس اینکه کورنیلف پس از موفقیت بساط او را جارو کند، کورنیلف را یاغی علیه دولت موقت اعلام کرد.

شورش در ۲۵ اوت (۷ سپتامبر) شروع شد. کورنیلف لشگر سوم سواره نظام را بسوی پتروگراد روانه کرد. در خود پتروگراد سازمانهای ضدانقلابی حامی کورنیلف خودشان را برای عملیات آماده کردند.

حزب بلشویک مردم را علیه شورش که کورنیلف براه انداخته بود طبق توصیه لنین، برای افشای دولت موقت و دنباله‌های اس.آر. و منشویکس رهبری کرد. در پاسخ به فراخوان کمیته مرکزی حزب بلشویک، کارگران پتروگراد، و سربازان و ملوانان انقلابی بسیج شدند تا به جنگ شورشیان بروند. کارگران پتروگراد به سرعت واحدهای گارد سرخ را سازمان دادند. در محلهای مختلف کمیته‌های انقلابی برپا شد. پیشروی نیروهای کورنیلف متوقف شد و تبلیغات بلشویکی روحیه‌شان را تخریب کرد.

شورش کورنیلف توسط کارگران و دهقان و تحت رهبری حزب بلشویک دفع شد. زیر فشار مردم، دولت موقت مجبور شد حکم دستگیری و محاکمه کورنیلف و همدستانش را صادر کند.

منتشر شده در منتخب یک جلدی آثار لنین به فارسی صفحات ۴۸۳ - ۴۸۸.



شورا، کنترل کارگری و نقش پرولتاریا در انقلاب

برای هر کسی که خواهان دنباله روی و توسعه سنن بلشویسم است مسئله برجسته کردن نقش شوراهای کارگری و دیگر نهادهای خود سازماندهی توده های تحت استثمار و ستم بایدامری کلیدی باشد. متأسفانه در چند دهه اخیر «رهبران» و «بین الملل های» پرطمطراقی که حتی خود را «تروتسکیست» می نامند، و یا خود را به عنوان جانشین لنین و تروتسکی می بینند، نقش شوراها در انقلاب اکتبر را یا کم بها جلوه می دهند و یا حتی آنها را نادیده می گیرند. آنان حزب، و به خصوص رهبری حزب، را آنچنان عمده می کنند که شوراها دیگر به نهادهای صرفاً پیرو حزب تبدیل می شوند - و نه نهادهایی که اساس دیکتاتوری پرولتاریا بودند.

در متن هایی که در این بخش گرد آورده شده اند میتوانیم بار دیگر نقش مهم شوراها را ببینیم و همچنین بر اهمیت به دست آوردن اکثریتی در آنها برای اینکه بلشویک ها بتوانند تسخیر قدرت پرولتاریا را سازمان دهند تاکید ورزیم. نقش شورا های شهری کارگران (soviet) که قدرت دولتی را در دست داشتند، و نه فقط پارلمان پرولتری بودند بلکه در اصل نمایانگر تلفیق قوه های مقننه و مجریه بودند. شورا های شهری کارگران که مسلح بوده و بر اساس نمایندگی از کمیته های کارخانه در بخش وسیع روسیه انتخاب می شدند.



آیین نامه انتخابات شوراها

۱- جنگ

جنگ کنونی را تزارها و پادشاهان تاجدار و سرمایه داران راهزن بی تاج آغاز کردند؛ این جنگ، یک جنگ غارتگرانه است که برای تمام مردمان جهان تنها مرگ و نابودی به ارمغان می آورد و برای مُشتی سرمایه دار، سودهای کلان. معاهدات پنهانی ای که نیکولای سفاک با سرمایه داران انگلستان و فرانسه منعقد کرد، تا به امروز منتشر نشده اند. با این وجود هنوز تا به همین لحظه به خاطر این معاهدات سپاه و شنیع، خون ما جاری است.

بیانیه پیش رو، به تاریخ ۷ مه ۱۹۱۷ در صفحه اول نشریه بلشویکی «پراودا» و زیر عنوان «پیش نویس آیین نامه انتخاب نمایندگان شورای نمایندگان کارگران و سربازان» منتشر شد. با انتشار این بیانیه، نخستین بار بود که شعار «تمام قدرت به دست شوراها» در یک بیانیه حزبی رسمی می آمد. هدف از این آیین نامه، کمک به رأی دهندگان شوراها برای تمییز دادن نامزدهای حقیقتاً انقلابی از نامزدهای اسماً انقلابی بود.

مادام که قدرت به دست کارگران و سربازان و فقیرترین دهقانان - یعنی آنانی که حقیقتاً غارتگران را نمی خواهند - نرسد، خون ما همچنان باید برای حفظ منافع مُشتی سرمایه دار و ملاک سرازیر شود.

ما ضمن انتخاب نمایندگان خود در شورای نمایندگان کارگران و سربازان، وظیفه دفاع از موارد ذیل را به آنان محول می داریم:

پایان دادن به جنگ غارتگرانه کنونی با یک صلح عادلانه، تنها برخلاف اراده حکومت های کنونی، تنها با رهایی از شر سرمایه داران و زمین داران

تمامی کشورها امکان‌پذیر است. سوسیالیست‌های تمامی کشورها می‌بایست الگو و نمونه کارل لیبکنشت را دنبال کنند که به خاطر مبارزه علیه ویلهلم «خود» و سرمایه‌داران «خود» به اعمال شاقه محکوم شده‌است.

۲- زمین

تمام زمین - نه فقط املاک تزاری و دولتی و صومعه‌سراها که همین‌طور املاک متعلق به ملاکین - می‌بایست بدون پرداخت غرامت به دهقانان منتقل شوند.

دهقانان می‌بایست این زمین‌ها را فوراً مصادره و بلافاصله زیر کشت ببرند. ما نباید منتظر مجلس مؤسسان شویم که حتی تا به الآن فراخوانده نشده است. هرگونه تأخیر کل این اقدام را به خطر می‌اندازد. به انتظار نشستن، فاجعه‌بار خواهد بود! برنامه ملاکین اینست که امور را به درازا بکشند و در صورت توفیق در این امر، کل انتقال زمین به دهقانان را مختل کنند.

زمین در کنار سرمایه‌مرد و زنده املاک ملاکان باید به شکل سازماندهی شده و تحت نظارت شوراهای نمایندگان دهقانان و نمایندگان کارگران کشاورز مصادره شود. نباید اجازه داد که کوچک‌ترین بی‌نظمی و اختلالی رخ دهد. انضباط انقلابی ضروری است. سربازان باید از جبهه هیئت نمایندگانی خود را به شوراها و کمیته‌هایی که بر تسخیر زمین کنترل خواهند داشت، اعزام و معرفی کنند.

۳- کار

هشت ساعت کار باید برای کلیه کارگران اعم از زن و مرد در شهرها و روستاها همراه با افزایش دستمزد متناسب با هزینه معاش اعمال شود. باید کنترل شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان را بر تولید و توزیع محصولات اعمال کنیم. بدون این کار، کشور با خطر قطعی روبه‌رو می‌شود. نه «کنترل» سرمایه‌داران، بلکه کنترل شورای نمایندگان کارگران و سربازان می‌تواند نان شهر و اقلام صنعتی ارزان‌تر را برای روستاها تأمین کند.

۴- قدرت

تمام قدرت کشور باید تنها به شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان و سایرین تعلق داشته باشد (باید شوراهای کارگران راه‌آهن و سایر خدمه دولتی را نیز لحاظ کنیم). توافق با سرمایه‌داران و تنها گذاشتن حضرات سرمایه‌دار با این قدرت، منجر به طولانی شدن جنگ و وخامت بیش‌تر وضعیت داخل کشور می‌شود.

نباید به هیچ رو به حکومت «جدید» {ائتلاف اخیراً شکل‌گرفته سوسیالیست‌ها و لیبرال‌ها} اعتماد کرد، چرا که این حکومت، هم‌چنان حکومت سرمایه‌داران است. هیچ حمایتی نباید از آن داشت. حتی یک

شاهی هم نباید صرف آن کرد. هیچ اعتمادی نباید به احزاب «دفاع‌طلبی» داشت که توافق با سرمایه‌داران و مشارکت در حکومت سرمایه‌داران را موعظه می‌کنند!

۵- پلیس

تحت هیچ شرایطی نباید اجازه بازگشت پلیس را بدهیم. ما به جای پلیس و به جای ارتش دائمی، نیازمند میلسیا و تسلیح همگانی کلیه شهروندان اعم از مرد و زن هستیم.

۶- فروپاشی اقتصادی و هزینه معاش

مبارزه موفقیت‌آمیز با سقوط اقتصادی و فقدان نان، نیازمند (۱) پایان جنگ در اسرع وقت، (۲) انتقال هرچه سریع‌تر تمام قدرت به دست شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان است. یک حکومت انتقالی که هنوز متشکل از اکثریت سرمایه‌دار است، نمی‌تواند به طور موفقیت‌آمیزی با فروپاشی اقتصادی مبارزه کند؛ بلکه از سود سرمایه‌داران و مزایای ملاکان صیانت می‌کند و نمی‌خواهد به کارگران اجازه دهد که بر تولید و توزیع محصولات کنترل داشته باشند - همان کنترلی که به تنهایی می‌تواند فروپاشی را تخفیف دهد.

حکومت موقت عاجز از انجام آن دسته تمهیدات انقلابی است که به تنهایی قادرند کشور را از قحطی نجات دهند. تمام قدرت به دست شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان! تمام دنیا به این قدرت باور خواهد یافت. تنها در این صورت است که خواهیم توانست به جنگ پایان دهیم و خوشبختی را برای روسیه به ارمغان آوریم.

هیئت نمایندگی ما ملزم است بر مبنای این آیین‌نامه در شورا عمل کند. هر کسی که از این روال عدول کند، از سوی ما عزل و در عوض به جای او نماینده دیگری که حامی دیدگاه هایمان باشد انتخاب خواهد شد. اگر نماینده ما با دیدگاه های مشروحه اشتراک نظر ندارد، تقاضا می‌کنیم که از منصب خود استعفا دهد تا ما رفیق دیگری را انتخاب کنیم.

پراودا، ۷ مه ۱۹۱۷

ترجمه از روسی به انگلیسی: لارس لی

ترجمه فارسی: آرام نوبخت

«فرمان شماره ۱» شورای پتروگراد

نیروی دریایی، فوراً کمیته‌های نمایندگان منتخب و متشکل از رده‌های پایین واحدهای نظامی مذکور را انتخاب کنند.

۲) کلیه واحدهای نظامی که هنوز نمایندگان خود را در شورای نمایندگان کارگران انتخاب نکرده‌اند می‌بایست یک نماینده از هر گروهان انتخاب کنند؛ نمایندگان می‌بایست با همراه داشتن اعتبارنامه‌های مقتضی تا ساعت ۱۰ صبح روز ۲ مارس در محل ساختمان دوما دولتی حاضر شوند.

۳) هر واحد نظامی در تمامی فعالیت‌های سیاسی خود مطیع شورای نمایندگان کارگران و سربازان و کمیته‌های آن خواهد بود.

۴) دستورات کمیسیون نظامی دوما دولتی {حکومت موقت} تنها در مواردی قابل اجرا هستند که با دستورات و تصمیمات شورای نمایندگان کارگران و سربازان منافاتی نداشته باشند.

۵) تمامی رده‌های سلاح نظیر تفنگ‌ها و مسلسل‌ها و خودروهای زرهی و نظایر این‌ها می‌بایست در دسترس و تحت کنترل کمیته‌های گروهان و گردان باشند و در هیچ موردی نباید در اختیار افسران - حتی بنا به خواست آنان - قرار گیرند.

۶) سربازان در حین خدمت و انجام وظایف حرفه‌ای خود می‌بایست انضباط اکید نظامی را رعایت کنند؛ اما خارج از خدمت و در زندگی سیاسی و مدنی و خصوصی خود سربازان به هیچ وجه نباید از حقوق کلیه شهروندان محروم شوند.

به خصوص خیردار ایستادن و سلام نظامی اجباری در خارج از خدمت ملغاً می‌شوند.

۷) به همین ترتیب القاب افسران - نظیر عالی‌جناب، جناب و غیره - ملغاً و عبارات آقای ژنرال، آقای کلنل و غیره جایگزین آن‌ها می‌شوند.

برخورد گستاخانه با تمامی رده‌های نظامی و به خصوص خطاب کردن آن‌ها با ضمیر «تو» ممنوع است و هرگونه تخطی از این امر به همراه سوءتفاهامات میان افسران و سربازان می‌بایست به کمیته‌های گروهان اطلاع داده شوند.

شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد



شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد

*شورای پتروگراد بنا به خواست سربازان در تاریخ ۱۴ مارس (۱) مارس بنا به تقویم قدیم) «فرمان شماره ۱» را صادر کرد که تروتسکی آن را «یگانه سند ارزشمند انقلاب فوریه» توصیف می‌کرد.

به پادگان ناحیه پتروگراد و کلیه سربازان گاردها و نیروی زمینی و توپخانه و نیروی دریایی جهت اجرای فوری و دقیق و به کارگران پتروگراد جهت اطلاع.

شورای نمایندگان کارگران و سربازان بدین وسیله فرمان می‌دهد که:

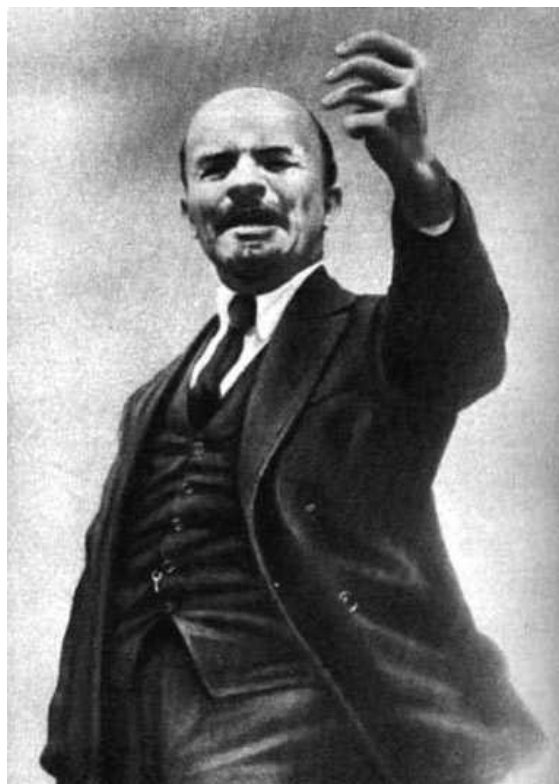
۱) کلیه گروهان‌ها، گردان‌ها، هنگ‌ها، دپوهای توپخانه، آتشبارها، اسکادران‌ها و بخش‌های خدمات مختلف نظامی و کشتی‌های

ساختار شوراه

آندره نین*

داشت. به طور کلی هیچ قاعده خشک و انعطاف ناپذیر سازمانی وجود نداشت. این اشکال بنا بر ماهیت و وظایف شورا و شرایط، پیکر ملموس به خود می‌گرفت.

* آندره نین نماینده «کنفدراسیون آنارشست‌ها» در کنگره بین الملل سندیکایی سرخ در سال ۱۹۲۱ بود، و به سمت دبیر آن انتخاب شد. در سال ۱۹۳۰ استالین او را به علت گرایش‌هایی که به سمت تروتسکی داشت از اتحاد جماهیر شوروی اخراج کرد. پس از بازگشتش به اسپانیا رهبری اپوزیسیون کمونیست چپ را به عهده گرفت و تا پیوستن به بلوک کارگری دهقانی «مورین» و پایه‌گذاری «پوم» (حزب کارگری وحدت مارکسیستی) این سمت را به عهده داشت. وی در پائیز سال ۱۹۳۶، در مقام وزیر دادگستری در تشکیل حکومت ژنرالیته کاتالونی (حکومت در کاتالونی) شرکت جست. این همکاری انشعاب او را با تروتسکیسم، که قبلاً با تشکیل پوم و شرکت در جبهه خلقی آغاز شده بود عمیق‌تر کرد. پس از قیام ماه مه ۱۹۳۷ در بارسلون توسط استالینیست‌ها دستگیر، مقفود الاثر و کشته شد.



متن زیر بخش پنجم جزوهای به قلم آندره نین است که در سال ۱۹۳۳ به عنوان «سوویت‌ها: منشاء، توسعه و عملکرد آنها»، منتشر شد. ترجمه اقتباسی از این جزوه برای اولین بار در نشریه «کند و کاو»، شماره ۷، بهار ۱۳۵۷، به عنوان «شوراه در روسیه» منتشر شد. در اینجا با کمی ترمیماتی جزئی منتشر می‌شود.

ساختار شوراه

کارخانه دژ عمومی شوراه بود. معیارهای انتخابات، بنا به شهر و ناحیه تنوع قابل ملاحظه‌ای داشت ولی در همه جا مطلقاً تمام کارگرانی که در کارخانه کار می‌کردند، بدون محدودیت رتبه و سلسله مراتب در انتخاب نمایندگان شرکت می‌کردند. در پترزبورگ و مسکو برای هر ۵۰۰ نفر یک نماینده انتخاب می‌شد؛ در اودسا (Odessa) برای هر ۱۰۰ نفر، در کستروما (Kostroma)، برای هر ۲۵ نفر، به علاوه هیچ معیار مشخص و انعطاف ناپذیری هم وجود نداشت. به هر حال شوراه در همه جا اکثریت عظیم طبقه کارگر، و در پترزبورگ، مسکو و اکاترینبورگ تقریباً تمام طبقه کارگر را نمایندگی می‌کردند. اعتبار آنها در برخی نقاط به حدی بود که حتی برخی از خرده کاسب کاران نیز تظاهر به انتخاب شورا می‌کردند.

سازماندهی شوراه چگونه بود؟ در پترزبورگ، رستف (Rostov)، نووروسیسک (Novorosisk)، و سایر نقاط کارگران مستقیماً دست به انتخاب شوراهای عمومی زدند. در مسکو، اودسا، و برخی دیگر نقاط، همراه با شوراهای عمومی شوراهای محلی هم انتخاب شدند. در مسکو شوراهای محلی مستقیماً به شورای عمومی، یا مرکزی، نماینده می‌فرستادند. در برخی نقاط دیگر اول انتخاب شوراهای محلی شروع می‌شد، و مجموعه اینها شورای ناحیه را بوجود می‌آورد.

به طور کلی هر شورا برای خود یک کمیته یا کمیسیون اجرائی، یا یک هیأت رهبری انتخاب می‌کرد. رئیس، دبیر و دیگر مسئولین مهم شورا را مجمع عمومی انتخاب می‌کرد. هر شورای دست به ایجاد مراجع وابسته مختلفی از قبیل کمیسیون کمک به بیکاران، سازماندهی تظاهرات، بخش انتشارات و تبلیغات، مسکن و غیره می‌زد. و هر جا که شورا رهبری قیام را در دست می‌گرفت، یا تبدیل به ابزار قدرت می‌شد، گروه‌های مسلح و میلیس نیز تشکیل می‌شدند. به علاوه شورا خود مسئولین مؤسساتی را که تحت کنترل شورا در می‌آمدند (پست و تلگراف، راه آهن) انتخاب می‌کرد. در بعضی نقاط که سربازانی که از جبهه بر می‌گشتند نقش مهمی ایفا می‌کردند، مثلاً کراسنویارسک و ریگا، شوراه از نیروی نظامی قابل ملاحظه‌ای برخوردار بودند.

همه شوراه چاپخانه و مطبوعات خود را نداشتند. بعضی از آنها از مطبوعات قانونی یا مطبوعات حزبی استفاده می‌کردند. چاپ ایزوستیا از طریق در اختیار گرفتن چاپخانه‌ها صورت می‌گرفت. همه شوراه دست به انتشار اعلامیه‌هایی می‌زدند که نفوذ خیلی زیادی در امر آژیتاسیون

نقش زنان در انقلاب و دستاوردهای آنان

زنان از همان اول نقشی کلیدی در انقلاب روسیه داشتند. در انقلاب فوریه، انقلابی که بسیاری از سوسیال دموکرات های روسیه را غافلگیر کرد، اعتراضات و تظاهرات پر شوق کارگران زن برای نان یکی از پدیده های مهم و چشمگیر بود. و از همان مقطع زنان در جامعه، کارخانه و خانه، در پیشبرد مبارزات دخیل بودند. چند ماه بعد، در زمان انقلاب اکتبر، آنان از دلیرترین مبارزان طبقه کارگر بودند - چون که می دانستند هیچ نوع دولتی به غیر از دولت کارگری نمی تواند ابتدایی ترین مطالبات آنان را برآورده کند.

کابینه دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا در روسیه - در زمانی که هنوز زنان در کشورهای امپریالیستی مانند بریتانیا و آمریکا هنوز حق رأی نداشتند! - شامل آلکساندرا کولونتای، کمیسر رفاه عمومی بود. زنان بسیاری در نهادهای متفاوت توده ای انقلاب مقام های رهبری داشتند. به علاوه بهبود وضعیت زنان کارگر دولت کارگری وضعیت زنان دهقان را کاملاً دگرگون کرد. در متنی که در این بخش درج شده لنین دستاوردهای دولت کارگری به رهبری بلشویک ها را در طول مدت یک ساله خلاصه می کند و به مبارزات آینده چشم دوخته است.

سخنرانی لنین در اولین کنگره سراسری زنان کارگر

(رفیق لنین با شور و شوق از سوی نمایندگان مورد استقبال قرار گرفت.)
غالب است. این به خاطر نفوذ کثیسان است، شری که مبارزه با آن سخت تر از مبارزه با قانون قدیمی است.

ما باید در مبارزه با تعصبات مذهبی بسیار مراقب باشیم؛ برخی از افراد در این مبارزه با به خشم درآوردن احساسات مذهبی باعث آسیب فراوانی می شوند. ما باید از تبلیغات و آموزش استفاده کنیم. با مته روی خشخاش گذاشتن در این مبارزه ممکن است ما تنها ناخشنودی عمومی را تحریک کنیم؛ چنین روش های مبارزاتی تمایل به تفرقه بر اساس مذهب را در بین مردم تداوم می دهند، درحالی که قدرت ما در وحدت نهفته است. عمیق ترین منبع تعصب مذهبی فقر و جهل است؛ و آن شری است که ما باید بر علیه آن مبارزه کنیم.

وضعیت زنان تا کنون با وضعیت یک برده مقایسه شده است؛ زنان به خانه گره خورده اند، و تنها سوسیالیسم می تواند آنها را از آن وضعیت نجات دهد. آنها تنها در صورتی به طور کامل آزاد خواهند شد که ما کشاورزی فردی مقیاس کوچک را به کشاورزی اشتراکی و کار جمعی بر زمین تغییر دهیم. و این یک وظیفه دشواری است. ولی حالا که «کمیت های دهقانان فقیر» تشکیل شده اند، وقت آن رسیده است که انقلاب سوسیالیستی تحکیم و تقویت شود.

فقیرترین بخش جمعیت روستایی تنها تازه شروع به سازماندهی کرده است، و سوسیالیسم دارد در این سازمان های دهقانان فقیر پایه ای قوی بدست می آورد.

درگذشته، اغلب ابتدا شهرها انقلابی شدند و سپس روستاها.

اما انقلاب حاضر متکی به روستاها است و اهمیت و قدرتش در آن نهفته است. تجربه همه جنبش های رهایی بخش نشان داده است که موفقیت یک انقلاب بستگی به میزان مشارکت زنان در آن دارد. حکومت شوروی هر آنچه در توان دارد برای توانمند کردن زنان در انجام کار سوسیالیستی پرولتاری مستهل به کار می گیرد.

رفقا، از یک لحاظ این کنگره بخش زنان ارتش کارگران اهمیت ویژه ای دارد، زیرا که یکی از سخت ترین چیزها در هر کشوری به حرکت درآوردن زنان بوده است. به یک معنای معین از اهمیت ویژه ای برخوردار است. انقلابی سوسیالیستی نمی تواند به وقوع بپیوندد، مگر اینکه زنان، در تعداد بسیار زیادی از زنان کارگر در آن نقش بزرگی ایفا کنند.

در همه کشورهای متمدن، حتی در پیشرفته ترین آنها، زنان درواقع چیزی بیش از بردگان خانگی نیستند. زنان در هیچ دولت سرمایه داری از برابری کامل برخوردار نیستند، حتی در آزادترین جمهوری ها.

یکی از تکالیف اصلی جمهوری شوروی لغو تمامی محدودیت های حقوق زنان است. حکومت شوروی کاملاً همه قوانین موانع رسیدگی به درخواست طلاق را لغو کرده است، که یکسره منبع تخریب، سرکوب و تحقیر بورژوازی هستند.

به زودی یک سال از زمانی که قانون آزادی کامل طلاق گذرانده شد، خواهد گذشت. ما حکم لغو همه تمایزات بین فرزندان مشروع و نامشروع و از بین بردن محدودیت های سیاسی را نیز تصویب کرده ایم. در هیچ جای دیگر جهان برابری و آزادی زنان کارگر به طور کامل برقرار نشده است.

ما می دانیم که این زن طبقه کارگر است که باید کل فشارهای قوانین منسوخ را تحمل کند.

برای اولین بار در تاریخ، قانون ما هر آنچه که حقوق زنان را پایمال می کرد را حذف کرده است. اما مسئله مهم قانون نیست. در شهرها و مناطق صنعتی این قانون آزادی کامل ازدواج به خوبی عمل می کند، اما در روستاها در بسیاری از موارد بی اثر است. در آنجا ازدواج مذهبی هنوز

به ما این اطمینان را می‌دهد که جنبش انقلابی در سراسر جهان در حال تقویت است.

تا کنون هیچ جمهوری دیگری قادر به رهایی زنان نبوده است. حکومت شوروی به آنان کمک می‌کند. هدف ما شکست ناپذیر است، چراکه طبقه کارگر شکست ناپذیر در همه کشورها در حال خیزش است. این جنبش نشانگر گسترش این انقلاب سوسیالیستی شکست ناپذیر است. (تشویق طولانی. همه سرود انترناسیونال را خواندند.)

۱۹ نوامبر ۱۹۱۸

این سخنرانی در تاریخ ۲۰ نوامبر ۱۹۱۸ در شماره ۲۵۳ «ایزوستیا» منتشر شد. (مجموعه آثار لنین، انتشارات پروگرس، مسکو، جلد ۲۸، سال ۱۹۸۱، صفحات ۱۸۲-۱۸۰).

حکومت شوروی در موقعیت دشواری قرار دارد، زیرا امپریالیست‌های همه کشورها از روسیه شوروی متنفرند و دارند و در حال آماده شدن برای جنگ با آن هستند، چون که انقلاب ما آتش انقلاب را در تعدادی از کشورها برافروخته است و گام‌های قاطعانه‌ای به سوی سوسیالیسم برداشته است.

آنها که در صدد از بین بردن روسیه انقلابی هستند، به این دلیل است که زمین زیر پاهایشان در حال آتش گرفتن است. شما می‌دانید که چگونه جنبش انقلابی در آلمان گسترش می‌یابد. در دانمارک کارگران در حال مبارزه با حکومت خود هستند. در سوئیس و هلند جنبش انقلابی دارد قویتر می‌شود. جنبش انقلابی در این کشورهای کوچک به خودی خود هیچ اهمیتی ندارد، اما از آن روی دارای اهمیت ویژه‌ای است که چون هیچ جنگی در این کشورها وجود نداشته و آنها دارای "مشروط‌ترین" نظام دموکراتیک هستند. اگر کشورهایی مانند اینها نیز برخیزند،



مسئله ارضی

در درون روسیه دهقانان فقیر متحد اصلی طبقه کارگر بودند. با جمعیتی چندین برابر پرولتاریا، آنان نقشی کلیدی در پشتیبانی از دولت کارگری بر علیه بورژوازی و فئودال ها و مدافعان امپریالیست آنها داشتند. از تولید خوراک و دیگر کالاهاى مورد نیاز صنایع و شهرها، تا عضویت چند میلیونی در ارتش در زمان جنگ داخلی، دهقانان فقیر پایه مهم دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا بودند. قطعنامه زیر نکات مهم مسئله ارضی را از نقطه نظر بلشویک ها خلاصه می کند. سه مسئله مهم که به خصوص مد نظر آنان بودند مسئله مبارزه طبقاتی پرولتاریای روستایی علیه بورژوازی دهقانی، تحکیم و گسترش شوراهای نمایندگان دهقانان و همچنین ملی کردن تمامی اراضی کشور به جای خصوصی ساختن آنها از سوی دولت کارگری بودند.

قطعنامه در باره مسئله ارضی

هفتمین کنفرانس کشوری (آوریل) حزب کارگر سوسیال دموکرات (بلشویک) روسیه

۲۹-۲۴ آوریل (۱۲-۷ مه) ۱۹۱۷

از طرف دیگر دهقانان مرفه روسیه از مدتها پیش عناصر بورژوازی دهقانی را که اصلاحات ارضی «استولینین» باعث تقویت، تحکیم و افزایش آنها شده بود، به وجود آورده اند. در قطب دیگر جمعیت روستایی، کارگران کشاورزی مزدبگیر، پرولتاریا و توده دهقانان نیمه پرولتاریا که به پرولتاریا نزدیک اند نیز از نظر قدرت و تعداد افزایش یافته اند.

هر چه تجزیه و امحاء املاک ارضی قاطعانه تر و پیگیرانه تر، و هر چه اصلاحات ارضی بورژوا-دموکراتیک بطور عام در روسیه قاطعانه تر و پیگیرانه تر باشد، مبارزه طبقاتی پرولتاریای کشاورزی علیه دهقانان مرفه (بورژوازی دهقانی) سریع تر و شدیدتر رشد خواهد یافت.

سرنوشت و نتیجه انقلاب روسیه - مگر اینکه انقلاب پرولتاری در شرف وقوع اروپا تأثیر مستقیم و نیرومندی بر روی کشورمان بگذارد - بستگی به این خواهد داشت که آیا پرولتاریای شهری موفق به کشاندن پرولتاریای روستایی همراه با توده نیمه پرولتاریا روستایی به دنبال خود خواهد شد و یا اینکه این توده از بورژوازی روستایی که به سوی اتحاد با «گوچکف» و «میلیوکف»، با سرمایه داران و مالکان، و بطور کلی به سوی ضد انقلاب تمایل دارد، پیروی خواهد کرد.

نظر به موقعیت طبقاتی و تعادل نیروها کنفرانس مقرر میدارد:

۱) حزب پرولتاریا با تمام قدرت برای تصاحب کامل و فوری همه اراضی مالکان در روسیه (و همچنین اراضی سلطنتی، اراضی کلیسا و غیره) مبارزه میکند؛

۲) حزب جداً از انتقال فوری کلیه زمینها به دهقانان سازمان یافته در شوراهای نمایندگان دهقانان یا در دیگر ارگانهای محلی خودمختار که به شکل واقعاً دموکراتیک انتخاب شده و بطور کلی مستقل از مالکان و مأموران دولتی اند، حمایت میکند؛

۳) حزب پرولتاریا خواهان ملی شدن تمام اراضی کشور است؛ ملی شدن که به معنی انتقال حق مالکیت تمامی اراضی به دولت است، حق اداره اراضی را به مؤسسات دموکراتیک محلی واگذار می نماید؛

۴) حزب باید قاطعانه از یک طرف علیه دولت موقت که هم از طریق دهان «شینگاریوف» و هم به وسیله اظهارات اشتراکی سعی به مجبور ساختن دهقانان به تقبل «توافق داوطلبانه با مالکان» که به معنای تحمیل اصلاحی موافق منافع مالکان است و دهقانان را بخاطر ارتکاب به «عمل خودسرانه» تهدید به تنبیه میکند، که این به مفهوم اعمال

وجود زمینداری اربابی در روسیه تکیه گاه مادی قدرت مالکان فئودال و تضمینی برای امکان استقرار مجدد سلطنت است. این نظام مالکیت بر زمین لزوماً توده عظیم جمعیت روسیه، یعنی دهقانان را، به فقر، بندگی و ستمدگی، و تمامی کشور را به عقب ماندگی در تمام شئون زندگی محکوم می کند.

مالکیت دهقانی زمین در روسیه هم در زمین های تقسیم شده (اشتراکی و خانواری) و هم در زمینهای خصوصی (اجاره ای و خریداری شده) به وسیله قیود و روابط نیمه فئودالی کهن، به وسیله تقسیم بندی دهقانان به ردههایی که به وسیله «نظام باز کشتزار» و غیره از زمان سرواژ به ارث رسیده است، محدود شده است. نیاز به امحاء تمامی این محدودیتهای کهنه و مضر، لزوم «بی مرز کردن» زمین، نوسازی و اصلاح مجدد تمام روابط مالکیت ارضی و کشاورزی منطبق بر شرایط جدید اقتصاد روسیه و جهان، پایه مادی سوق دهقانان به سوی ملی کردن تمامی اراضی کشور را تشکیل می دهد.

رؤیاهای خرده بورژوازی که همه گروهها و احزاب نارودنیک مبارزه دهقانان علیه مالکیت بزرگ فئودالی و تمام قیود فئودالی کل سیستم مالکیت و تصدی زمین را در روسیه بر اساس آنان شکل میدهند، هر طور که باشند، این مبارزه فی نفسه بیان تلاش قاطعانه کاملاً بورژوا-دموکراتیک، بی شک مترقی و از نظر اقتصادی حیاتی برای شکستن تمامی آن قیود است.

ملی کردن اراضی اگر چه اقدامی است بورژوازی اما به معنای آزادی برای مبارزه طبقاتی و آزادی تصدی زمین از تمام زوائد غیربورژوازی به ممکن ترین درجه قابل تصور در جامعه سرمایه داری است.

بعلاوه ملی شدن زمین، همانطور که الغاء مالکیت خصوصی زمین نمایانگر آن است، در حقیقت، آنچنان ضربه نیرومندی به مالکیت خصوصی بر هر گونه ابزار تولید وارد میکند که حزب پرولتاریا باید به هر شکل ممکن اجرای چنین رفرمی را تسهیل کند.

۸) حزب بایستی که از ابتکار آن کمیته‌های دهقانی که در تعدادی از مناطق روسیه در حال انتقال احشام و وسایل کشاورزی مالکان به دهقانان سازمان‌یافته در همان کمیته‌ها به منظور استفاده اجتماعی تحت یک روش با قاعده برای کشت تمامی اراضی میباشند، پشتیبانی کند؛

۹) حزب پرولتاریا باید به پرولتاریا و نیمه پرولتاریای روستایی توصیه کند که بکوشند برای تبدیل تمام اراضی مالکان به مزارع نمونه نسبتاً گسترده‌ای که بر اساس خطوط عمومی تعیین شده که به توسط شوراها نمایندگان کارگران کشاورزی، تحت نظر متخصصان کشاورزی و با کاربرد بهترین تکنیک‌ها اداره میشوند، تلاش کنند.

در تاریخ ۱۳ مه (۳۰ آوریل) ۱۹۱۷ در شماره ۴۵ روزنامه «پراودا» به چاپ رسید.

«پراودا» شماره ۴۵، ۱۳ مه (۳۰ آوریل) ۱۹۱۷ (مجموعه آثار لنین، جلد ۲۴، صفحات ۲۹۳-۲۹۰).

خسونت توسط اقلیت (زمینداران و سرمایه‌داران) علیه اکثریت است، و از طرف دیگر علیه نوسانات خرده بورژوازی اکثریت نارودنیک‌ها و سوسیال-دموکرات‌های منشویک که دهقانان را به عدم اشتغال تمامی اراضی قبل از اجلاس مجلس مؤسسان نصیحت میکنند، مبارزه کند؛

۵) حزب به دهقانان توصیه می‌کند که اراضی را به شکلی سازمان یافته مصادره کنند، اجازه کوچکترین صدمه‌ای به املاک را ندهند و طرقي را در پیش گیرند که سبب افزایش تولید شوند؛

۶) روی هم رفته، اصلاحات ارضی تنها وقتی میتوانند موفق و با دوام باشند که تمام دولت دموکراتیزه شود، یعنی از یک طرف پلیس، ارتش دائمی و بوروکراسی ممتاز الغاء شده باشند، و از طرف دیگر سیستم گسترده خودمختاری محلی‌ای که کاملاً از هر گونه نظارت و سرپرستی از بالا به دور باشد، ایجاد گردد؛

۷) سازماندهی مستقل و مجزای پرولتاریای کشاورزی باید فوراً و در هر کجا، هم در شکل شوراها نمایندگان کارگران کشاورزی (همچنین شوراها جداگانه نمایندگان دهقانان نیمه پرولتاریا) و هم در شکل گروهها یا جناح‌های پرولتاری در درون شوراها عمومی نمایندگان دهقانان، در تمامی نهادهای دولتی محلی، شهری و غیره باید انجام شود؛

صدای کارگر سوسیالیست



ماهواره Yasato تلویزیون دیدگاه جمعه‌ها ساعت ۸/۳۰ شب ایران

روسیه تزاری به درستی لقب «بازداشتگاه ملل» را به خود اختصاص داد. عقیم ماندن طبقه سرمایه دار کل روسیه در امر رهبری قاطع و رادیکال توده ها در انقلابی بورژوازموکراتیک روزه را برای گرایشات ناسیونالیستی ملیت های تحت یوغ نظام فئودالی و مستعمراتی بیشتر باز کرد. برای خنثی کردن نفوذ این گرایشات خط بلشویک ها در مورد ملل تحت ستم، که پس از سال های مبارزه بر علیه انحرافات سوسیال دموکرات های روس و ملل تحت ستم (و حتی رفقایی در درون حزب خود) به عنوان موضع رسمی حزب اتخاذ شد، بر یک نکته بیش از هر چیزی تمرکز داشت: حق تعیین سرنوشت ملل تحت ستم تا سر حد جدایی و تشکیل دولت مستقل. قبول کردن این موضع از سوی پرولتاریای کشور ستمگر راه را برای اتحاد آزاد بین پرولتاریای آن کشور و کارگران کشورهایی که زیر سلطه آن هستند باز می کند.

برای بلشویک ها این موضع یک اصل مهم بود و آن را به عمل گذاشتند: فنلاند، اوکراین، آذربایجان، گرجستان و ارمنستان از روسیه جدا شده و دولت مستقل خود را تشکیل دادند. این قطعنامه به طور خلاصه نظریات بلشویک ها را در مورد مسئله ملی جمع بندی می کند.

قطعنامه در باره مسئله ملی

هفتمین کنفرانس کشوری (آوریل) حزب کارگر سوسیال دموکرات (بلشویک) روسیه

۲۹-۲۴ آوریل (۱۲-۷ مه) ۱۹۱۷

مالکان و سرمایه داران و خرده بورژوازی به منظور حراست از امتیازات طبقاتی خویش و ایجاد افتراق بین کارگران ملیت های مختلف از سیاست اعمال ستم ملی که میراث حکومت و رژیم سلطنت است پشتیبانی می نمایند. امپریالیسم معاصر که به کوشش خود برای تابع نمودن ملل ضعیف می افزاید عامل جدید تشدید ستم ملی است.

اگر بر انداختن ستم ملی در یک جامعه سرمایه داری امکان پذیر باشد، این فقط هنگامی است که در کشور نظام جمهوری دموکراتیک پیگیری حکمفرما باشد که بتواند برابری تام و تمام حقوق کلیه ملل و زبان ها را تأمین نماید.

باید حق جدایی آزادانه و تشکیل دولت مستقل برای کلیه مللی که جزء روسیه هستند به رسمیت شناخته شود. نفی این حق و خودداری از اتخاذ تدابیری که اجرای آن را عملاً تضمین نماید برابر است با پشتیبانی از سیاست اشغالگری یا الحاق طلبی. فقط در صورتی که پرولتاریا حق جدا شدن ملل را به رسمیت بشناسد همبستگی کامل کارگران ملل گوناگون تأمین گردیده و به نزدیکی واقعاً دموکراتیک ملل کمک خواهد شد.

اختلافی که امروز بین فنلاند و حکومت موقت روسیه پیدا شده است به وضوح خاصی نشان می دهد که نفی حق جدایی آزادانه مستقیماً به ادامه سیاست تزاریسم منجر می شود.

مسئله حق ملل به جدایی آزادانه را به هیچ وجه نمی توان با مسئله صلاح بودن جدایی فلان یا بهمان ملت در فلان یا بهمان لحظه مخلوط نمود. این مسئله را حزب پرولتاریا باید در هر مورد جداگانه ای به طور کاملاً مستقل و از نقطه نظر مصالح تمام سیر تکامل اجتماعی و نیز مصالح مبارزه طبقاتی پرولتاریا در راه سوسیالیسم حل کند.

حزب خواستار خود مختاری وسیع منطقه ای، الغاء نظارت از طرف مقامات بالا و الغاء زبان اجباری دولتی و نیز خواستار آن است که تعیین حدود مناطق خود مختاری که خود اداره امور را در دست دارند بر این اساس انجام یابد که خود اهالی محل شرایط اقتصادی و معیشتی و ترکیب ملی اهالی و غیره را در نظر گیرند.

حزب پرولتاریا با اصطلاح «خود مختاری فرهنگی ملی»، یعنی خارج ساختن اداره امور مدارس و غیره از صلاحیت دولت و واگذاری آن به اختیار مجلس ملی را جداً رد می کند. خود مختاری فرهنگی ملی کارگرانی را که در یک محل زندگی و حتی در بنگاه های واحدی کار می کنند، بنابر تعلق آنها به فلان یا بهمان «فرهنگ ملی» به طور مصنوعی از یکدیگر جدا می نماید، یعنی ارتباط کارگران را با فرهنگ بورژوازی ملت های آنان تقویت می کند و حال آنکه وظیفه سوسیال دموکراسی این است که فرهنگ بین المللی پرولتاریای تمام جهان را تقویت کند.

حزب خواهان آن است که در قانون اساسی اعلام گردد که هر گونه امتیازی متعلق به هر ملتی که باشد و هر گونه تخطی نسبت به حقوق اقلیت های ملی بلا اعتبار است.

منافع طبقه کارگر ایجاب می کند کارگران کلیه ملیت های روسیه سازمان های پرولتری واحدی داشته باشند: اعم از سیاسی، اتحادیه کارگری، مؤسسات آموزشی کئوپراتیوی (همکاری) و غیره با یکدیگر متحد گردند. فقط یک چنین درآمیختگی کارگران ملیت های گوناگون در سازمان های واحد است که به پرولتاریا امکان می دهد علیه سرمایه بین المللی و ناسیونالیسم بورژوایی پیروزمندانه مبارزه نماید.

در تاریخ ۱۶ (۳) ماه مه ۱۹۱۷ در شماره ۱۳ روزنامه «سالداتسکایا پراودا» به چاپ رسید.

اثرات بین‌المللی انقلاب اکتبر

انقلاب اکتبر نه فقط جامعه روسیه را دگرگون کرد بلکه همچنین اثرات عظیمی بر جنبش‌های کارگری و سوسیالیستی در بسیاری از کشورهای جهان - و نه فقط در کشورهای امپریالیستی و سرمایه داری پیشرفته - گذاشت. منشأ طوفان انقلاب‌ها، قیام‌ها و شورش‌های پرولتری پس از ۱۹۱۷ در جنبش‌ها و گرایش‌هایی که در طول جنگ جهانی امپریالیستی در بین پرولتاریا، حتی در اوج تعصبات ناسیونالیستی، کوشش به سازماندهی اپوزیسیون به این جنگ ارتجاعی که در صدد گسترش سود سرمایه داران بود، نهفته بود. جنگ میلیون‌ها کارگر اروپایی و همچنین کارگران، دهقانان و دیگر اقشار فقیر مستعمرات را به مرگ در جبهه کشاند و مسایل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در همه کشورهای را تشدید کرد.

انقلاب اکتبر درفش سرخ مبارزه و پیروزی بر علیه جنگ، فقر، گرسنگی و نظام استثمارگری که منطقیاً به آنها منجر می‌شوند را به کل پرولتاریای جهان نشان داد. در سال ۱۹۱۹، در میان سخت‌ترین روزهای جنگ داخلی، که همچنین جنگی بود با ارتش‌های متعدد امپریالیسم، بلشویک‌ها ایجاد بین‌الملل جدیدی برای جایگزینی بین‌الملل خیانتکار و ننگین سوسیال دموکراسی را به ارمغان آوردند. بین‌الملل کمونیست، «کمینترن» در صدد انتقال تجارب انقلاب‌های روسیه به پرولتاریای جهان بود تا احزاب لنینیستی در کشورهای دیگر نیز ایجاد شوند.

مطالبی که در این بخش گرد آورده‌ایم نشانگر ادامه مبارزه کمونیست‌های آلمانی برای تحکیم همبستگی پرولتری در بین کشورهای اصلی امپریالیستی که پس از امضاء عهدنامه صلح مارس ۱۹۱۹ در «برست لیتوفسک» بین دولت کارگری روسیه و امپریالیسم آلمان هنوز به جنگ ادامه می‌دادند؛ احیای کوتاه مدت «جمهوری شورایی بایرن» و «جمهوری شورایی مجارستان»؛ و ایجاد «حزب کمونیست ایران» به مثابه بخشی از کمینترن، هستند.

خطاب به کارگران و سربازان کشورهای متفقین

است که حکومت آلمان تلاش می‌کند تا از حمله متفقین به روسیه سوسیالیستی برای حفظ قدرت خود، استفاده کند.

کارل لیبکنخت

شما بی شک شنیده اید که حال که دیگر تزاربسم از بین رفته است، «ویلپلم دوم» نماینده پست‌ترین شکل ارتجاع است. چند روز پیش، او مداخله امپراتوری‌های متفقین در امور پرولتاریای روسیه را برای شروع تحریکات جنگ ستیزی جدیدی در میان توده‌های کارگر استفاده کرد.

برلین، ۳۱ اکتبر ۱۹۱۸.

این اطلاعیه اولین بار به زبان‌های انگلیسی و فرانسوی منتشر شد. (منبع: نشریه «بین‌المللی کمونیست»، جلد ۱، ۱۹۱۹).

دوستان، رفقا، برادران!

ما نباید اجازه دهیم که دشمنان پست ما از هیچ یک از ابزار و نهادهای دموکراتیک برای پیشبرد هدف خود استفاده کنند؛ پرولتاریای کشورهای متفقین نباید اجازه دهد که چنین چیزی رخ دهد. ما می‌دانیم که شما نقداً صدای خود را در اعتراض به دسیسه‌های حکومت‌های خود بروز داده اید؛ اما خطر دارد بیشتر و بیشتر می‌شود. یک جبهه واحد امپریالیسم جهانی علیه پرولتاریا دارد تحقق می‌یابد، که در وهله اول بر علیه جمهوری روسیه شوروی، مبارزه می‌کند.

از زیر ضربات جنگ جهانی، در میان ویرانی‌هایی که توسط جامعه امپریالیستی تزاری ایجاد شده است، پرولتاریای روسیه دولت خود را برپا کرد: جمهوری سوسیالیستی کارگران، دهقانان و سربازان. این دولت علی‌رغم تصورات اشتباه نسبت به آن، نفرت به آن، ایجاد شد. این جمهوری مهمترین پایه برای نظم جهانی سوسیالیستی است، که ایجاد آن در حال حاضر وظیفه تاریخی پرولتاریای بین‌المللی است. انقلاب روسیه به درجه بی سابقه‌ای سبب بیشتر انقلابی شدن پرولتاریای کل جهان است. بلغارستان، اتریش و مجارستان در حال حاضر در جریان بروز انقلاب هستند؛ انقلاب در آلمان دارد بیدار می‌شود. اما در راه پیروزی پرولتاریای آلمان موانعی وجود دارند. توده مردم آلمان با ما هستند. قدرت دشمنان منور طبقه کارگر فرو پاشیده است. با این وجود، آنها تلاش می‌کنند تا مردم را فریب دهند، تا به این ترتیب زمان رهایی مردم آلمان را به درازا بکشانند.

من در این مورد به شما هشدار می‌دهم.

پرولتاریای جهان نباید بگذارد که شعله انقلاب سوسیالیستی خاموش شود، چون که تمام امیال و تمام قدرتش از بین خواهد رفت. شکست جمهوری سوسیالیستی روسیه، شکست پرولتاریا تمام جهان خواهد بود.

دوستان، رفقا، برادران علیه حاکمان خود برخیزید!

زنده باد کارگران، سربازان و دهقانان روسیه!

زنده باد انقلاب پرولتاریای فرانسوی، انگلیسی، آمریکایی!

زنده باد راهبانی کارگران همه کشورهای از پرتگاه شریب جنگ، استثمار و بردگی.

غارت و خشونت امپریالیسم آلمان در روسیه، و همچنین صلح خشونت آمیز «برست-لیتوفسک» و صلح «بوخارست»، امپریالیست‌های کشورهای متفقین را تحکیم و تقویت کرده است؛ و به همین دلیل

کارل لیبکنخت (Karl Liebknecht - ۱۸۷۱-۱۹۱۹) فرزند ویلهلم لیبکنخت، یکی از بنیانگذاران «حزب سوسیال دموکرات آلمان» بود. او یکی از اولین نمایندگان «حزب سوسیال دموکرات آلمان» در «رایخشتاگ» بود که انضباط حزبی را زیر پا گذاشت و در دسامبر ۱۹۱۴ بر علیه اعتبارهای جنگی رأی داد. او رهبر مبارزه بر علیه میلیتاریسم (نظامی گرایی) و جنگ شد. فعالیت‌های ضد جنگ او آنقدر موفق بود که مصونیت وی، به عنوان عضو «رایخشتاگ»، لغو شد و از مه ۱۹۱۶ تا نوامبر ۱۹۱۸ زندانی شد. پس از انقلاب نوامبر ۱۹۱۸ آلمان از زندان آزاد شد. او بلافاصله درگیر مبارزه شد و همراه با رزا لوکزامبورگ یکی از بنیانگذاران «حزب کمونیست آلمان» بود. پس از قیام «اسپارتاکوس» (همراه با لوکزامبورگ) از سوی افسران ارتش قیصر، با رضایت ضمنی رهبران «حزب سوسیال دموکرات آلمان»، در ۱۵ ژانویه ۱۹۱۹ به قتل رسید.

پیام تبریک به «جمهوری شورایی بایرن»

در تاریخ ۷ آوریل ۱۹۱۹ «جمهوری شورایی بایرن» (Bayerische Räterepublik یا Münchner Räterepublik) در شهر مونیخ برپا شد. در تاریخ ۳ مه ۱۹۱۹ نیروهای «فرایکورپس» (Freikorps) و دیگر نظامیان ارتجاعی وارد مونیخ شدند و این جمهوری پرولتری را نابود کردند. «فرایکورپس» بعدها یکی از رکن‌های اصلی حکومت نازی‌ها در آلمان بود. در این پیام لنین نکات مهمی را که برای تقویت قدرت پرولتری و تضعیف بورژوازی در نظر دارد، به انقلابیون ایالت بایرن توصیه می‌کند. نکات مندرج در این پیام بر اساس یک سال و پنج ماه تجربه دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا در روسیه ترسیم شده‌اند.

ما از شما بابت پیامتان سپاسگزار می‌کنیم، و به نوبه خود از صمیم قلب به «جمهوری شورایی بایرن» خوش آمد می‌گوییم.

ما از شما درخواست مصرانه داریم که به ما اطلاعات قطعی مکرری در مورد نکات زیر بفرستید: شما چه قدم‌هایی را برداشته‌اید تا با جلادان بورژوا، امسال «شایدرومان» (Scheidemann) و شرکا مبارزه کنید؟ آیا شوراهای کارگران و کارمندان در بخش‌های مختلف شهر تشکیل شده‌اند؟ آیا کارگران مسلح شده‌اند؟ آیا بورژوازی خلع سلاح شده است؟ آیا لباس‌ها و اقلام دیگر انبار شده برای کمک فوری و گسترده به کارگران مورد استفاده قرار گرفته‌اند، و به خصوص برای کمک به کارگران کشاورزی و دهقانان فقیر؟

آیا کارخانه‌ها و ثروت‌های سرمایه‌داران در مونیخ و مزارع سرمایه‌داران در اطراف آن شهر ضبط شده‌اند؟ آیا وام‌های مسکن و اجاره‌های دهقانان فقیر لغو شده‌اند؟ آیا دستمزدهای کارگران کشاورزی و کارگران غیر ماهر دو و یا سه برابر شده‌اند؟ آیا تمامی انبارهای کاغذ و دستگاه‌های چاپ مصادره شده‌اند، تا بشود جزوات و روزنامه‌ها

مردمی برای توده‌ها چاپ شوند؟ آیا شش ساعت کار در روز همراه با آموزش دو یا سه ساعته در امور اداری دولتی به عمل گذاشته شده است؟ آیا مسکن مازاد از بورژوازی مونیخ مصادره شده است، تا کارگران بتوانند بلافاصله به آپارتمان‌های راحت نقل مکان کنند؟ آیا شما همه بانک‌ها را مصادره کرده‌اید؟ آیا شما از بین صفوف بورژوازی گروگان گرفته‌اید؟ آیا شما جیره بالاتر برای کارگران در مقایسه با بورژوازی تعیین کرده‌اید؟ آیا همه کارگران برای دفاع [نظامی از جمهوری شورایی] و برای تبلیغات ایدئولوژیک در روستاهای حومه بسیج شده‌اند؟

اجرای بسیار فوری و گسترده چنین اقدامات و اقدامات مشابه، همراه با ابتکار شوراهای کارگران، شوراهای کارگران کشاورزی، و - بر اساس اقدام جداگانه آنها - شوراهای دهقانان فقیر؛ موقعیت شما را تقویت می‌کنند. باید مالیاتی اضطراری بر بورژوازی وضع شود، و وضعیت کارگران، کارگران کشاورزی و دهقانان فقیر بلافاصله و به هر قیمتی واقعاً بهبود یابد.

با دروهای صمیمانه و آرزوی موفقیت.

لنین

نوشته: ۲۷ آوریل ۱۹۱۹. نخستین انتشار: در «پراودا» شماره ۱۱۱، ۲۲ آوریل ۱۹۳۰. منبع: مجموعه آثار لنین، چاپ چهارم انگلیسی، انتشارات پروگرس، مسکو، ۱۹۷۲، جلد ۲۹، صفحات ۳۲۶-۳۲۵.

شورای حاکم انقلابی مجارستان

در تاریخ ۲۱ مارس ۱۹۱۹، برابر با ۲۹ اسفند ۱۲۹۷، پرولتاریای مجارستان قدرت دولتی را در دست گرفت. به غیر از روسیه، مجارستان تنها کشوری بود که در آن موج انقلابی چند سال پس از جنگ جهانی امپریالیستی ۱۹۱۸-۱۹۱۴ به تسخیر قدرت انجامید. رهبر جمهوری مجارستان «بلاکون» بود و «گنورگ لوکاج» نیز مقام کمیسر آموزش و پرورش و فرهنگ را در آن داشت. این جمهوری با حملات بورژوازی رومانی که از سوی امپریالیست‌های بریتانیا و فرانسه پشتیبانی می‌شد، در تاریخ ۶ اوت همان سال سرنگون شد. اطلاعیه زیر در تاریخ ۲۲ مارس (اول فروردین ماه ۱۲۹۸) صادر گردید.

به همگان!

امروز پرولتاریای مجارستانی تمامی اختیارات [دولتی] را در دست خود می‌گیرد. متلاشی شدن دنیای بورژوازی و ورشکستگی حکومت ائتلافی، کارگران و دهقانان را وادار می‌کند که این قدم را بردارند. تولید سرمایه‌دارانه متلاشی شده است. فقط کمونیسم است که می‌تواند کشور را از هرج و مرج محفوظ نگاه دارد.

در سیاست خارجی نیز ما با چنین فاجعه‌ کاملی مواجه هستیم. کنفرانس پاریس (۱) تصمیم گرفته است که نزدیک به کل مجارستان را اشغال نظامی کند، و به مرز اشغال به مثابه مرز سیاسی قطعی نگاه می‌کند و بدین گونه ارائه خوراک و زغال سنگ را غیرممکن می‌سازد. نجات ما در دیکتاتوری پرولتاریا نهفته است. برای [تحقق] این هدف، اتحاد کامل پرولتاریا لازم می‌باشد. بنابراین حزب سوسیال دمکرات و حزب کمونیست متحده شده اند. حزب سوسیالیست مجارستان از این پس تمامی مردان و زنان کارگر کشور را به عضویت قبول می‌کند.

این حزب به «شورای حاکم انقلابی» قدرت می‌دهد که حکومت را به عهده گیرد. این حکومت شوراهای کارگران، دهقانان و سربازان را در سراسر کشور توسعه خواهد داد، که حوزه‌های قدرتی مقننه، مجریه و قضائیه را اعمال کنند. مجارستان یک جمهوری شورایی می‌شود، که بلافاصله اصول سوسیالیسم و کمونیسم را به اجرا می‌گذارد. املاک بزرگ، معادن، شرکت‌های بزرگ صنعتی، بانک‌ها و وسایط نقلیه، اشتراکی خواهند شد. اصلاحات ارضی نه از طریق تقسیم [زمین‌ها] به قطعات کوچک، بلکه از طریق شوراهای تعاونی به اجرا گذاشته خواهند شد. به سوداگران، و آنان که بر گرسنگی و نیازمندی احتکار می‌کنند، بی‌رحمانه برخورد خواهد شد.

«شورای حاکم» خواهان انضباط آهنین است. راهزنان ضد انقلاب و یاغی‌های غارتگر با حکم مرگ مجازات خواهند شد. شورا یک ارتش پرولتری قدرتمند سازمان می‌دهد که تا دیکتاتوری کارگران و دهقانان علیه سرمایه‌داران و زمین‌داران مجارستان، و همچنین «بویار»های (۳) رومانی و بورژوازی چکسلواکی حمایت کند.

[شورای حاکم] صمیمیت و همدلی کامل معنوی و آرمان خود را با حکومت شورایی روسیه اعلام می‌کند، و به آن پیشنهاد پیمان نظامی می‌دهد. دروذهای برادرانه به کارگران انگلستان، فرانسه، ایتالیا و آمریکا می‌فرستد، و آنان را فرا می‌خواند که حتی برای یک دقیقه هم لشکرکشی شوروانه و درنده حکومت‌های سرمایه‌داری علیه جمهوری شورایی مجارستان را متحمل نشوند. کارگران چکسلواکی، رومانی، صربستان و کرواسی را به الحاق پیمان نظامی علیه بورژوازی، «بویار»ها، زمین‌داران و خاندان‌های سلطنتی دعوت می‌کند. و کارگران اتریش-مجارستان و آلمان را به گسست پاریس و الحاق خود به مسکو فرا می‌خواند، که یک جمهوری شورایی احیا کنند، و با امپریالیست‌های فاتح سلاح به دست مقابله کنند.

ما به سختی‌ها و فداکاری‌هایی که با آن رو به رو خواهیم شد، آگاه هستیم. ما می‌بایست که مبارزه کنیم تا منابع و آذوقه خوراک و معادن را آزاد کنیم، و آزادی برادرانمان و هستی خود را کسب نماییم. ما به شجاعت پرولتاریا اطمینان داریم. ما مسیری را انتخاب می‌کنیم که

برای ما سختی، تپه‌ی دستی و رنج به ارمان خواهد آورد، چرا که فقط به این ترتیب می‌توانیم به پیروزی جنبش سوسیالیسم کمک کنیم، و جهان را رها کنیم. ما همگان را فرا می‌خوانیم که یا مشغول کار و یا وارد ارتش پرولتری شوند.

منبع: رابرت و. دانیلز (ویراستار)، «تاریخ مستند کمونیسم»، جلد دوم، ص. ۹۳-۹۱، انتشارات «وینتج»، نیویورک، ۱۹۶۳.

۱ - «کنفرانس صلح پاریس»: نشست در سال ۱۹۱۹ که در آن قدرت‌های امپریالیستی پیروزمند شرایط صلح را بر قدرت‌ها و کشورهای شکست خورده تحمیل کردند. قراردادهای «ورسای» (در مورد تسلیم شدن آلمان) و «تریانون» (در مورد تسلیم شدن مجارستان) از سلسله قراردادهایی بودند که در این اجلاس تهیه شدند.

۲ - اشراف.

پیام حزب کمونیست ایران به کنگره مؤسس کمینترن

۲۰ مارس ۱۹۱۹ [۲۹ اسفند ۱۲۹۷]

حزب کمونیست مسلمانان* [ایرانی] [عدالت] [برگزاری نخستین کنگره] انترناسیونال سوم را تهنیت گفته، شادباش‌های برادرانه خود را تقدیم می‌دارد و موفقیت در مبارزه علیه سرمایه، این دشمن دیرینه رنجبران را آرزو می‌کند.

فرقه عدالت (باکو)

[ترجمه از روسی]

* (یادداشت ناشر) - در قفقاز به ایرانیان و دیگر مسلمانان محلی - در تقابل با اهالی مسیحی - «مسلمان» خطاب می‌کردند و از اینجاست نام مسلمان.

منبع: اسناد تاریخ جنبش کارگری سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، جلد ۶، چاپ دوم، انتشارات مزدک، تهران، ۱۳۵۸، ص. ۸۹.

پیشگفتار به نقد مارکسیستی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه

از: منتخب مقالات و مباحثات مازیار رازی - دفتر اول - مهر ۱۳۹۶

تحقق اولین انقلاب سوسیالیستی در جهان منجر به نگرانی‌ها و هراس تمامی جهان امپریالیستی شد. از ساعات اولیه انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، ۱۴ کشور امپریالیستی و متحدان ارتجاعی آنها در روسیه به رهبری امپریالیسم بریتانیا، آغاز به یکی از وحشیانه‌ترین تهاجمات نظامی علیه یک دولت جوان کارگری، کردند. اما، حمله نظامی تمامی نیروهای نظامی امپریالیستی در مقابل ارتش سرخ به رهبری لئون تروتسکی پس از دو سال به شکست انجامید. اما، تخریب‌های اقتصادی توسط امپریالیسم و توطئه‌های دائمی نیروهای ارتجاعی و کشته شدن صدها هزار تن از پیشروان کارگری در جبهه‌های جنگ، شرایط را برای پیروزی یک ضد انقلاب ترمیدوری به رهبری استالین آماده کرد.

کسب تجارب این انقلاب، برای جوانان مبارز ضد سرمایه داری در ایران، بسیار حائز اهمیت و حیاتی است. از اینرو مطالعه دقیق غیر مغرضانه و غیر متعصبانه تاریخ انقلاب روسیه به تمام جوانان مبارز ایران توصیه می‌شود. انتشار این دفتر تلاشی است در این راستا.

مازیار رازی - اکتبر ۲۰۱۷

برای دریافت این دفتر رجوع شود به سایت میلیتانت دات کام

militaant.com

صدمین سالگرد انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، متکی بر پیش بینی‌های کارل مارکس، نخستین و تنها انقلاب سوسیالیستی است که طبقه کارگر و زحمتکشان را در یک جامعه عقب افتاده روسیه تزاری، بر مصدر قدرت قرار داد.

گرچه این انقلاب پس از چند سال به کجراه رفت، اما تجارب آن چه در عرصه نظری و چه در عرصه عملی کماکان به مثابه غنی‌ترین تجارب در تاریخ بشریت محسوب می‌شود. به سخن دیگر، برای نخستین بار در تاریخ معاصر اکثریت مردم ستمدیده جامعه، قدرت سیاسی را با تشکیل شوراهای کارگری به مثابه ارکان قدرت سیاسی، مستقیماً در دست خود گرفته، و آغاز به ساختن جامعه سوسیالیستی کردند. در دوره پس از تسخیر قدرت سیاسی توسط شوراهای کارگری، ما شاهد یکی از دمکراتیک‌ترین جوامع بشریت در تاریخ بودیم.

بر خلاف ادعای‌های مغرضانه مخالفان انقلاب از جمله سوسیال دمکرات‌ها، آنارشیست‌ها و سایه روشن‌های گرایش‌های خرده بورژوا، این انقلاب توسط ابزار خود-سازماندهی کارگران و دهقانان و سربازان بوجود آمده و رهبری شد. بدیهی است که حزب بلشویک به رهبری لنین و تروتسکی نقش تعیین‌کننده در رهبری انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ ایفا کردند.

[نقدی مارکسیستی به انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه \(مازیار رازی\): به مناسبت صدمین سالگرد انقلاب](#)

[ضرورت و روش تشکیل حزب لنینی \(مازیار رازی\): به مناسبت صدمین سالگرد انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه](#)

پیشگفتار به ضرورت و روش تشکیل حزب لنینی به مناسبت صدمین سالگرد انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه

کردند. در دوره پس از تسخیر قدرت سیاسی توسط شوراهای کارگری، ما شاهد یکی از دمکراتیک‌ترین جوامع بشریت در تاریخ بودیم.

یکی از دستاوردهای مرکزی این انقلاب، اهمیت حضور سیاسی حزب پیشتاز کارگری یا حزب لنینی در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ بود. در واقع می‌توان به جرات اذعان داشت که بدون حضور چنین حزبی که از سال ۱۹۰۰ توسط لنین طراحی شد، این انقلاب به پیروزی نمی‌رسید.

در انقلاب آتی ایران نیز، چنانچه چنین حزبی، پیش از بحران‌های اجتماعی و اقتصادی، توسط کارگران پیشتاز ساخته نشود و تدارک انقلاب توسط آن پی ریزی نشود، در وضعیت اعتلای انقلابی محققا دستگاه دولت سرمایه داری سرنگون نخواهد شد. به سخن دیگر، یا همین رژیم به مصدر قدرت باقی مانده و یا رژیم دیگری با ظاهری نوین برای تداوم استثمار کارگران به قدرت خواهد رسید. تجربه انقلاب

از منتخب مقالات و مباحثات مازیار رازی - دفتر دوم - آبان ۱۳۹۶

صدمین سالگرد انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، متکی بر پیش بینی‌های کارل مارکس، نخستین و تنها انقلاب سوسیالیستی است که طبقه کارگر و زحمتکشان را در یک جامعه عقب افتاده روسیه تزاری، بر مصدر قدرت قرار داد.

گرچه این انقلاب پس از چند سال به کجراه رفت، اما تجارب آن چه در عرصه نظری و چه در عرصه عملی کماکان به مثابه غنی‌ترین تجارب در تاریخ بشریت محسوب می‌شود. به سخن دیگر، برای نخستین بار در تاریخ معاصر اکثریت مردم ستمدیده جامعه، قدرت سیاسی را با تشکیل شوراهای کارگری به مثابه ارکان قدرت سیاسی، مستقیماً در دست خود گرفته، و آغاز به ساختن جامعه سوسیالیستی

بهمن ۱۳۵۷ چنین سناریویی را به نمایش گذاشت. به سخن دیگر، رژیم شاه توسط اعتصاب عمومی کارگران سرنگون شد، رژیم خمینی به جای آن مستقر شد و دولت سرمایه داری دست نخورده باقی ماند. در نتیجه استثمار طبقه کارگر و ستم بر ملت های تحت ستم و زنان و اقشار اجتماعی ادامه یافت.

از اینرو، یکی از وظایف مرکزی جوانان سوسیالیست و ضد سرمایه داری در ایران شناخت دقیق چنین حزبی و تدارک برای تشکیل آن همراه با کارگران پیشتاز است.

موانعی اصلی در درون جنبش کارگری که در مقابل تشکیل حزب لنینی در چند دهه پیش وجود داشته از قرار زیرند:

اول، احزاب به اصطلاح «کارگری» و «کمونیستی» قیم مآبی که کاریکاتور حزب لنینی را ساخته و قصد دارند خود را جایگزین نهادهای خود-سازمانده کارگران کرده و دولت کارگری آتی را توسط حزب خود به جای شوراهای کارگری تشکیل دهند.

دوم، گرایشات آنارشویستی و شبه آنارشویستی که ضرورت حزب اخص کارگران سوسیالیست را نفی کرده و با شعارهای به ظاهر «رادیکال» اقدامات روزمره کارگران را در یافتن راه حلی مشخص برای ارتقاء آگاهی سیاسی برای تدارک انقلاب را مسدود می کنند.

سوم، گرایشات سندیکالیستی که با تشکیل حزب کارگران ضد سرمایه داری برای تدارک سرنگونی دولت سرمایه داری مخالفت کرده و فعالیت های خود را محدود به تحقق مطالبات صنفی می کنند.

گسست و مقابله با این سه گرایش انحرافی در درون جنبش کارگری راه را برای تشکیل حزب لنینی هموار خواهد کرد.

انتشار این دفتر به منظور بررسی و کمک رسانی به ساختن حزب لنینی در ایران است. مطالعه و بحث در مورد این دفتر به تمامی جوانان سوسیالیست و مبارز ضد سرمایه داری در ایران، توصیه می شود.

مازیار رازی - اکتبر ۲۰۱۷

